

# نقش و سرود



# هنرمردم

## از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره هشتاد و پنجم

آبان ماه ۱۳۴۸

در این شماره :

- ۳ . . . . . ایران و درام نویسان بزرگ جهان
- ۶ . . . . . بادی از صورتگر . . . . .
- ۱۳ . . . . . سخی پیرایون روش نگارش فارسی . . . . .
- ۱۴ . . . . . امثال و حکم . . . . .
- ۱۷ . . . . . معرفی چند نمونه از ظروف سفالی نوشادار و تاریخ دارموزه ایران باستان . . . . .
- ۲۵ . . . . . نمونه اشعار عهد ساسانی . . . . .
- ۳۱ . . . . . حیرتنامه : بزرگترین کتاب مصور فارسی . . . . .
- ۳۵ . . . . . کهنک . . . . .
- ۴۵ . . . . . مناسمه‌ای بر هزارویکتب . . . . .
- ۵۱ . . . . . رساله خط . . . . .
- ۵۸ . . . . . مراسم ازدواج زرتشتیان . . . . .

مدیر : دکتر ا. خدایانه‌لو  
 سردبیر : عنایت‌الله خجسته  
 طرح و تنظیم از صادق بریرایی

نشره اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حنوفی شماره ۱۸۳ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

Serial Number 85

November 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,  
 Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Haghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A.C.  
 No. 178 of Bank Sadrat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,  
 Tehran, Iran.



یکی از تصاویر مربوط به کتاب حیرتنامه

چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر

# ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۶)

دکتر مهدی فروغ  
رئیس دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضامین ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

اکنون که به انواع مختلف کمدی در روم قدیم تاحدی آگاهی یافته‌ایم، مناسبت نیست که دربارهٔ تاریخ زندگی ادبی «پلوت» Plante کمدی‌نویس معروف آن سرزمین و نویسندگی نمایشنامه‌نویس ایرانی نیز به اختصار مطالبی بیان کنیم. همانطور که مردم امروز از نمایشهایی که بر فریب و خنده و اشتباه بنا شده لذت میبرند مردم روم قدیم هم از مشاهدهٔ این موضوعها در روی صحنهٔ نمایش سرور می‌شدند.

تاریخ ادبیات روم را عموماً از سال ۲۴۰ پیش از میلاد شروع میکنند و این همان تاریخی است که نفوذ فرهنگ و فلسفه یونانیان بزرنگی اجتناب ناپذیر می‌نماید. مؤثر افتاده است. نمایشنامه‌هایی که «پلوت» نوشته همه بشود «فابولای پالیاتی» Fabulae Palliatae است و رومی‌ها این اصطلاح را در روم قدیم در مورد کمدیهای بکار میبردند که بنابه اصول کمدی جدید در یونان قدیم نوشته میشد و اشخاص بازی در آن لباس یونانی بتن می‌کردند.

«پلوت» در حوالی ۳۵۴ پیش از میلاد دنیا آمده و در حدود سال ۱۸۴ پیش از میلاد از جهان رفته و مشهورترین کمدی‌نویس عصر خود بوده است. افسانه‌های شیرین و پیرامون و تاریخ دربارهٔ زندگی او نقل کرده‌اند. از جمله گفته‌اند که در جوانی مبالغه‌گفتنی پول از طریق بازی در نمایش بدست آورده و با مؤسسات بازرگانی خارجی به تجارت مشغول شده ولی زمان‌دیده و ورشکسته شده و بی‌پول و بی‌توان به شهر روم پناه برده و در سرشن اینکه در آسایش بکار مشغول شده نوشتن نمایشنامه پرداخته است.

با وجود اینکه مورخان متأخر قسمتهایی از این افسانه را رد کرده‌اند بهرحال بصورت کامل «پلوت» در نمایشنامه‌نویسی و تراژدی او در تنظیم صحنه‌های کمدی، با رعایت دقیقترین اصول فنی و علائم و نشانه‌هایی که در آثارش حکایت از اطلاعات وسیع او در انواع سبکهای کمدی متداول آن زمان میکند همه‌گواه بر اینست که مدتی طولانی با صحنه و نمایش سروکار داشته و به اجتناب قوی سالیهای در او آن جوانی در کمدیهای «فرس» Farsce که تحت عنوان «فابولای اتلانی» Fabulae Atellanae معروف بوده بازی کرده است. این نوع کمدی عبارت بود از نمایشهای کوتاه خشن و زوستانی، توأم با آواز و رقص که اشخاص بازی در آن افراد ثابت، قراردادی از طبقات مختلف جامعه بودند. درست مثل نمایشهای رومیزی، مگر در آن افراد معینی از قبیل حاج آقا و نوکر عیار و سیاه و غیره شرکت دارند. اشخاص عمدهٔ بازی در این نمایشها عبارت بودند از «ماکوس» Maccus که دلقک ابلیس بود و «بوکو» Bucco که موجودی قرمز و بیخود و خودستا بود و «پاپوس» Pappus که پیرمرد خرفی بود و «دوسه نوس» Dosennus

که حيله‌گری شاد و گوزبختی بود. این نوع کمدی از موردی بسیار طولانی در روم رواج و رونق داشته و حتی منتهای بعد از اینکه انواع دیگر تئاتر در روم از میان رفته همچنان مورد علاقه عامهٔ مردم بوده است. از آنجا که این نمایشها ابتدا در شهر «اتلا» Atella واقع در ناحیهٔ «کامپانیا» Campania رواج گرفته بدین نام نامیده میشده است.

این نمایشنامه‌ها عموماً خیلی کوتاه بوده و از سبک مصرع تجاوز نمی‌کرده و صحنه نمایش عموماً در مناطق روستایی انتخاب میشده و موضوع آن هم حيله‌گری و خنده و ارتباطهای منافی عفت و از این قبیل مسائل بوده است.

محققان معتقدند که «پلوت» در این نمایشها بازی «ماکوس» را، که دلقک خرفی بوده بهمه می‌گرفته و بعداً همین کلمه را بصورت «ماکسیوس» Maccius بتوان نام دوم برای خود انتخاب کرده است.

گفته شده است که «پلوت» یکصد نمایشنامه نوشته و بیستویکی از مجموع کمدی‌هایی را که بدو منسوب است بطور مسلم بقلم وی میداند.

نمایشنامه‌های «پلوت» را نباید با معیارهای جدید سنجید زیرا کیفیت برگزاری نمایش در روم قدیم، هم با راه و رسم برگزاری نمایش در دورهٔ معاصر تفاوت فاحش دارد و هم با شیوهٔ نمایش در یونان در سدهٔ پنجم پیش از میلاد. رومیها در جشنهایی که در طی سال برای بازیهای مختلف می‌گرفتند و آنها را «لودی» Ludi مینامیدند گاهی بدین نمایش نیز می‌پرداختند. این نمایشها در آغاز بین پنج تا نه روز وقت می‌گرفت ولی کم‌کم به چهل روز رسید. هرگاه در برگزاری این بازیها که جنبهٔ شعاری مذهبی داشت نقش و ایرادی پیدا میشد فتنای آنرا بجا

۱ - مطالعهٔ دقیق انواع مختلف کمدی روم قدیم از دیولاط برای دانشجویان ادبیات دراماتیک در ایران ممکن است مفید باشد. یکی از لحاظ مطالعهٔ آثار کمدی در قرن شانزدهم و هجدهم در کشورهای اروپا که تحت نفوذ کمدی روم بوجود آمده است و یکی هم از لحاظ شاخه‌های زیادی که این کمدیها از جهات مختلف با نمایشهای رومیزی ما دارد. با ارتباط سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که طی حدود ازش هفت قرن بین دو کشور پدیدار و بطور ابراز و روم وجود داشته، کیفیت انتقال این نوع نمایش به ایران داشته‌ها بعد نظر نویسندهٔ بلک حس است.

۲ - Nomen رومیها بر قدیم به نام برای خود انتخاب می‌کردند که توسط حقیقت نام قبیهٔ ایشان بود. ۳ - نظر این نویسنده کلمهٔ لودی و همچنین کلمهٔ کورده که بیشتر در فارسی معمول است و هر دو بعضی منجر و منطبق و دلقک بکار می‌روند از این کلمه «لودی» گرفته شده است و منسوب سخن ادوس «لودی» برانزادهٔ اراخس خلیل الله و قوم لوط بطور صحیح می‌آید.

می آورند. شاید هم علاقه مغربلی که مردم این ماینها از خود نشان میدادند موجب تکرار آنها میشدند. نایشنامه «سریاز لاقزن»<sup>۴</sup> از نوشتههای «پلوت» بقدری مورد علاقه وتوجه واقع شده که در یک جشن هفتاد مرتبه تکرار شد.

اما نایشنامه «دختر ایرانی» کمدی ایرانی که سرگرم کننده است که اشخاص بازی در آن همه از افراد بسیار پست وحقییر جامعه قدیم روم انتخاب شده اند یعنی چند غلام و یک برده فروش ودلال محبت و یک انگل یا مفتخوار جامعه و یک زن روسی و از این قبیل. داستان نمایش درباره فریب خوردن يك دلال محبت، وشادی و حيله گری يك غلام با كنگ يك انگل و دختر اوست. عدهای از محققان معتقدند كه این نایشنامه در اصل متعلق به يك نویسنده یونانی بوده كه هنوز شناخته نشده و «پلوت» طبق معمول داستان را از وی اقتباس کرده است.

نایشنامه دختر ایرانی در پنج پرده تنظیم شده است باین شرح:

پرده اول - صحنه واقعه در شهر آتن در جلو خانه شخصی اتفاق می افتد كه در سفر است وفلامش «توكسیلوس» *Toxilus* نام از خانه اش حفاظت میکند. این غلام دلباخته يك زن روسی است بنام «لنیسه له نیسه» *Lenniselesis* كه در اختیار دلال محبتی است بنام «دورداولوس» *Dordalus*. اینها همه در همسایگی يكديگر زندگی میکنند.

«توكسیلوس» برای رسیدن به وصال زن روسی نیاز به پول دارد. رفیقش «ساگاریتیو» *Sagaritio* كه او نیز غلام است قول میدهد كه برای وی پول تهیه كند.

در این موقع «ساتوریو» كه انگل «توكسیلوس» است وارد میشود. «توكسیلوس» حیلای طرح میکند باین شرح: باین مرد پیشنهاد میکند دختر خود را برای مدتی به وی قرض بدهد. انگل می پذیرد سپس در جستجوی مردی برمی آید كه او را بعنوان يك مرد اجنبی معرفی نماید و انمود كند كه این مرد يك ایرانی است و دختر مزبور را از كشور ایران ربوده و قفسد فروش او را دارد. میخواهد با این حيله دخترا را به دلال محبت بفروشد و از پولی كه باین وسیله تحصیل میکند منظور خود را كه از دواج با زن روسی است عملی سازد و بعد برود.

آزاد ساختن دختر بر آید.

درباره دوم - پیغام و نامه ای بین «توكسیلوس» و زن روسی رد و بدل میشود. در این ضمن «ساگاریتیو» دوست «توكسیلوس» خبر خوشی می آورد و آن اینست كه اربابش به او پول داده كه چند چهارپای برای او خریداری كند ولی او حاضر است پول را در اختیار دوست خود بگذارد و «توكسیلوس» با آگاهی از این امکان به متعوق المینیان میدهد كه كارها بزودی سامان خواهد پذیرفت.

درباره سوم - «ساتوریو» یعنی همان انگل با دخترش كه به لباس دختر ایرانی درآمد و ارد میشود. دختر مایل نیست در این غائله دخالت داشته باشد ولی موافق است بدستور پدرش عمل كند. همه بخانه «توكسیلوس» می روند. در این موقع دلال محبت وارد میشود و «توكسیلوس» پولی را كه فراهم شده به وی میدهد.

مقرر میشود كه دختر روسی ابتدا طبق قوانین جاری كشور آزاد شود و بعد تنظیم «توكسیلوس» گردد.

درباره چهارم «توكسیلوس» دوست خود را در لباس ایرانی و دختر «ساتوریو» را هم در لباس ایرانی بسوی بندرگاه میفرستد.

برده فروش یعنی همان دلال محبت وارد میشود و «توكسیلوس» نامه ای به وی میدهد. در این نامه چنین انمود شده كه ارباب «توكسیلوس» به غلام خود از ایران نامه نوشته و در آن سفارش این زن و مرد ایرانی را به وی کرده و تأکید نموده است كه «توكسیلوس» كنگ كند تا

۴ - این نایشنامه را آقای محمد بیگلر دانشجوی دانشكده هنرهای دراماتيك دانشگاه نایشنامه دیگری بنام «كوزه غلام از بابون بخاری» ترجمه و چاپ کرده اند.

مرد ایرانی دختری را كه از ایران ربوده بفروشد. برده فروش مایل نیست دختری را بدون داشتن عنوان رسمی خریداری كند. ولی در این موقع كه دختر را از او می آورند قسمی صحت تأثیر زیبایی جمال او قرار میگیرد كه فوری برای خریداری او آماده میشود و پول را در اختیار فروشنده دختر میگذارد و فروشنده پس از گرفتن پول فراتر خارج میشود. در این موقع «ساتوریو» داخل میشود و ادعای دختر خود را میکند و تهدید مینماید كه برده فروش را به دادگاه خواهد كشد.

درباره پنجم «توكسیلوس» مجلس جشنی برای خود و معشوقش و دوستش فراهم کرده است. برده فروش داخل میشود و اربابك را پولش را از كفش در آورده اند خشمگین است. ولی رفیق «توكسیلوس» را كه بسورت فروشنده دختر به لباس ایرانی در آمده بود می شناسد و قبول میکند كه رفیق خورده و صحنه با خنده وشادمانی پایان می یابد.

حال برعکس نیست چند كلمه هم درباره ارزش و اهمیت ادبی و فنی این نایشنامه بیان كنیم:

این نایشنامه از آغاز تا انجام بر است از گتكوهای پرملتز و لطیفه های سنجیده و همانطور كه از مردم این طبقه انتظار میرود عبارات زكیك و حتی فیهج هم البته در آن فراوان است. عبارات زیر كانه و مریح و پریحانی كه بین خدمتگزار زن روسی و غلام بچه «توكسیلوس» (در صحنه دوم پرده دوم) رد و بدل میشود بهترین نمونه حاضر جوابی و نكته سنجی در آثار «پلوت» است. «پلوت» مخصوصاً این نوع موجود را كه وجودشان در متن داستان كاملاً ضروری نیست بعنوان واسطه بین عاشق و معشوق واقعه افزوده است تا با مكالمات تند و پرملتز ایشان تماشاگران را بیشتر محفوظ سازد. انگل در این نایشنامه و نایشنامه های دیگر «پلوت» و سایر نویسندگان رومی همانست كه در بعضی از نایشهای روحی و مخصوصاً در قفسه های قدیم در ایران برای تفریح و سرگرمی تماشاگران بكار برده میشد. دختر «ساتوریو» جالب توجه ترین اشخاص بازی در این نایشنامه است. این شخص بازی چه در لباس عادی خود و چه در لباس يك دختر ایرانی بر اندازد توجه تماشاگران را بخود جلب میکند. دختری است با شرم و محبوب و گین حالت در مقابل خشونت و فرصت طلبی پدرش تنه مطلوبی بوجود می آورد. بازی او در لباس دختر ایرانی در صحنه چهارم پرده چهارم بسیار زیست. تعبیراتش همه با هوشمندی و ظرافت است و آنچه میگوید دو پهلو ویر از ابهام است. در حالی كه هرگز از بیان حقیقت خارج نمیشود ولی برده فروش از درك ظرافت و نكته سنجی او عاجز است. با وجود اینکه به اصرار و فشار پدر باین كار تن در میدهد هرگز از طریق صحت و امانت و شرافت خارج نمیشود. این دختر در تمام كمدیهای رومی از همه مطلوبتر و جالب توجه تر است.

درباره چهارم صحنه سوم در نامه ای كه از ارباب «توكسیلوس» رسیده شرح تخییر شعر «گرمیتوپولیس» *Chyrysopolis* بدست سباهیان ایران و غذای فراوانی كه بدست ایشان افتاده است بیان میشود و این از جمله دلایلی است كه بعضی از محققان را باین معتقد ساخته است كه این نایشنامه را قلاً يك یونانی نوشته است زیرا شهر مزبور كه معناً «انكوتاری» «المینه» شده و امروزه «اوسكودار» خوانده میشود بقدری است در ساحل یونان بسیار در مقابل استامبول. بنابراین چنین نتیجه گرفته اند كه این نایشنامه در موقعی نوشته شده كه ایران تمام سواحل آسیای صغیر را در تصرف خود داشته است یعنی در دوران سلطنت سلسله ساسانی.

اما عده ای از محققان نیز معتقدند كه چون موضوع خود نامه عیالی و ساختگی است محتویات آن نیز باید ساختگی تلقی شود.



# یادگار صورتگر

۶۹ سال زیست - ونیم قرن از این زندگی بر تلاش در ساحت آفتابی و بر الهام دیار شعر گذشت. و صدای اوست که از این دیار شورانگیز هنوز میآید. گرچه دکتر «صورتگر» خود به هرگز پیوسته است. و این صداست که یاد و نام او را به زمان میسپارد تا زوال را از آن بردارد...

\*\*\*

مرکز دکتر لطیفی صورتگر بعد از ظهر روز سوم مهرماه بر اثر سکه قلبی اتفاق افتاد. با خاموشی او ایران یکی از عارفان ادب و فرهنگ خود را از دست داد. حاصل این عمر عاشقانه دهها مقاله و رساله تحقیقی و ۱۰ کتاب در زمینه‌های ادبی، عراقی، تحقیقی، تاریخی و ترجمه بود... آنچه همواره در ورای چهره «صورتگر» محقق و مترجم و استاد، جلوه داشت «صورتگر» شاعر بود. شاعری از دیار شیراز. عاشق عشق و پرستشگر زندگی و زیبایی. و شعر او همیشه الهامی از ایامهای سرسبز و پر گل و رحمان شیراز داشت:

- «هر باغبان که گل بسوی بریزد آورد»
- «شیراز را دوباره بیاد من آورد»
- «آهنگ که بناخ گلی آرزوی هست»
- «کنجین به پیشگاه تو یا خرم آورد»

(برگهای پراکنده - ۱۵۹)

«صورتگر» شاعری بود سحت پای بند اصول و قواعد عروضی. معتقد بود که در قالب‌های کهن میتوان منظور و مقصود را به سرحد لطافت بیان کرد. او در حدود ۱۰ هزار بیت شعر سرود و در تمامی اشعارش حتی یک غزل وجود ندارد، چرا که عقیده داشت حافظ و سعدی «غزل» را به اوج غنای خود رساندند و مقابله با آنها به ذوق و احساس و الهامی اساطیری نیازمند است. در حالیکه میتوان راه شعرائی را که به سبک خراسانی و ترکیبانی سروده‌اند، پیمود - و بدینسان یا آنکه اهل شیراز بود، تحت تأثیر اساتید خراسانی شعر گفت و گاه اوج و طراوت خیره‌کننده‌ای به شعر خویش داد.

در «تذکره سخنوران روز» شعر صورتگر اینطور وصف شده است:

«قطعات و منظومات مختلف شاعر که بیشتر در بحر خفیف و در کمال روشنی و روانی است. اغلب حاوی بند و اندرز و یا توجیه حالات مختلف زندگی است که بصورت قصاید، قطعات و مسجعات ساخته و پرداخته شده است...

وی سخنی را می‌بستد که در بند اصول عروضی و جلال و هیمنه سبک خراسانی و روانی و لطافت سخن «سعدی» و عاری از لغات عربی و ترکی باشد...

\*\*\*



شادروان دکتر صورتگر در مقدمه‌ای که بر مجموعه اشعارش (برگهای پراکنده) نوشته اتوبیوگرافی روشنی بنست میدهد:

«زیست نخستین من در خانواده‌ای بوده است که کمین بضاعت مادی را با زیادی عشق و محبت جبران میکرد. مادرم از آن روز که چیزی بخاطرم مانده مرا با اشعار حافظ و سعدی میخواند و پدرم عصرها و مخصوصاً روزهای جمعه که مرا با خود به گردش میرسد، داستانهای شاهنامه را برایم قصه میکرد و فراموش نمیکنم که اولین اثر ادبی را که به امر او به ذهن سپردم قصیده معروف خاقانی شیرازی بود که بیک مداین سروده است.

در مکتب و مدرسه چون از همدرسان خود خردسالتر بودم و حافظه‌ای به نسبت سن خود بیرومند داشتم مورد توجه آموزگاران و مدیران واقع میشدم و هر کس بملتی از مکتب ما که با شهریه شاگردان اداره میشد دیدن میکرد، مرا برای خواندن شعر پیش وی می‌بردند. همین سرشناسی طبعاً در من شوقی بوجود آورده بود که قصاید مفصل فارسی و در دوران بلوغ قصاید عربی و انگلیسی و فرانسوی را بخاطر می‌سپردم و هرگز از این کار احساس خستگی و رنج نمی‌کردم. پدرم رفیقی داشت و هر وقت بمسافرت میرفت مرا بوی می‌سپرد. این جوانمرد بزرگوار که خون نیکان روزگار در رگهایش جریان داشت، از نعمت خواندن و نوشتن محروم بود. ولی با آن بلندی همت و بیک نفسی که ویژه مردم شهر عزیز من است، هر شب که از کار فراغت پیدا میکرد، مرا به اسطیق پذیرائی خود میخواند و بخود در صندل آن روی یگانه کرسی که داشت می‌نست و من در گوشه دیگر اسطیق ایستاده و برای وی قصیده یا غزلی که آنروز بخافظه سپرده بودم میخواندم و او سررا با هتک تقطیع اشعار حرکت میداد و آفرین میگفت و دریایان یک ریال که در آن روزگار ثروتی سرشار بشمار میرفت، بعنوان جایزه مرحمت میفرمود.

آزاده مراد قلندر و صوفی خدابست و نوع دوست تبریزی که وی را «باداش» میگفتند و بشکل دوره‌گردی کتابشروشی میکرد، به مضایقه و دیدن انتظار دریافت بها حرکتان تازه‌ای را که از تهران برای او می‌رسید برای مطالعه بمن میداد و از اینکه مانند جوانان لاپاهلی و بی‌خیالی، اوراق آن کتابها در هنگام جنگ و جدال کویکانه متلاشی میشد، خیم بر ابروی مرادانه نمی‌آورد و مانند آن بود که نهالی جوان را با آب لطف و مرحت سرسبز و شاداب میکند و از این کار مفرستی معنوی دارد.

از گذشتن‌های زندگی من ایست که من در طول حیات یک دشمن ندانستم و همه‌کس از معلم و دوست و مربی و استاد و رئیس و شاگرد مرا بوجهی مهربون مهر خود ساخته‌اند. چنانکه امروز اگر بتوانم حساب زندگانی خویش را بی بندم، صفحه مطالبات آن سقیم و سفحه دیون آن ازبانی، سیاه است. کسی از من حقی نگردد ندارد، ولی کتابتکه به نحوی با آنها

مدیون هستم بقدری زیادند که نمیتوان نام آنها را برشمرد؛ مرحوم فرست شیرازی و شیخ محسنحسین سعادت و امین خاغان شمله و خلیل باریار و رحمت وصال و شیاه لشکر داش، در تعلیم خون شاعری که بی‌مناسبتی و مزه انجام میگرفت، مرا راجع خود دارند.

آقای سیف‌الله نوابی که در ایام جوانی در شیراز معلم ادبیات فارسی بود نخستین کسی است که مرا با شعرای خراسان آشنا ساخت . . .

\*\*\*

«خوانندگان اشعار من انتظار نداشته باشند که من عالمی بفرابخای جهان حافظ شیرازی بیش چشم آنها خواهم گسترده و یا درخواندن اشعار من روان آنها مانند زمانی که اشعار شمس تبریزی را زمزمه میکنند، برقصی خواهد افتاد و از ادبیت و دستگاه بیجویی و غم‌فرمان و جهان حقایق خبری درست خواهند شنید. در این اشعار از عشقهای افروخته و آتشین که بر سر سواقی میزند و زانگشت لبالی و ملامت میکند و گریه و زاری و سوگ و شیون و دیگر اسباب کار عاشقان خبری نیست».

جهانی که شعرای من در آن بوجود آمده، همین جهان اعتدالی است. با این تفاوت که آسانش قدری نیلگون‌تر و پاک‌تر، اختراش درشت‌تر و فروزنده‌تر، کوه و آبشار و دریا و جنگل و رودخانه‌های آن با زهت‌تر و طرب‌افزای‌تر، دل‌نباش زیباتر و چشمانشان سپاهتر و سخن‌انگیزتر و لبانتان بونه پذیرتر است . . .

و اما از نظر انتخاب الفاظ و قوالب ادبی و سبک بیان که نیم دیگر دستگاه ادبی را تشکیل میدهد، من همواره دستور شاعر معاصر انگلیسی (و امریکائی) «ت. س. الیوت» را پیروی میکنم که گفت: «هر کس شاعری را حرفه خود میدانند باید روزی چند ساعت در دفتر خویش بمالعه و تمرین و انتخاب الفاظ بپردازد، تا روزی که ذوق از موضوعی الهام گرفت اسباب کارش کند و شکسته نباشد و کلمات و تعبیرات بدون دشواری از سر کلتکش جریان بیاد کند.» چون کلمات اساسی کار شاعری است، فائده من این بوده و هست که کلمات بی‌بدر و ماهر را بکناری افکند، آنها را بر برگزینم که از خانواده اصیل ایرانی باشند و زبردست رودگی و شعرای خراسان و رزیده شده سعدی و حافظ آرا با ب لطافت جلا داده باشند. من کلمات عربی و تعبیرات فرنگی و ترکی و مانند آنها را خایسته خدمتگوازی بازگام شعر نمیدانم. بنظر من ادبیات فارسی نگاهبان طبیعت و فرهنگ باستانی است و هر گونه تجاوزی که به این طبیعت شود و هر گاه بیگانه که هنوز طبیعت اصلی خویش را از دست نداده و ایرانی نشده، در زبان شعر وارد گردد، مایه سرافکنندگی کسانی است که خوانه استادان بزرگ سخن پارس را برداشته و برپالش آن سخنوران نامدار تکیه زدند . . .»

\*\*\*

آثار دکتر «صورتگر» با وجود گونه گونی ظاهری، محور و اصل مشترک دارد و آن ادبیات است. و بیشترین توجه او به ادب پارسی است، چرا که او ادبیات ایران را قله‌های شکوهند و نامتناهی میدانست و معتقد بود معیارها و ارزشهای ادبی موجود در آرزهای این‌دنیای بی‌خروش و برعقب رما نیست. این سخن از او است که:

«ذوق شعرای ایران را هرگز نمیتوان با قواعد و قوالبین غیر قابل احوال ادبی اندازه گرفت و در هر دوری که نه آثار سخن‌سرایان بزرگ این کشور بنگریم می‌بینم به هر گونه توصیف که کردم توفانی شکست‌آوری داشته‌اند و اگر از دیدار مناظر طبیعی مانند «دشمن‌الدین محمد حافظ» یا «ناصر خسرو قبادبانی» بجهان یادها و خاطرات توجه کردم و با مانند «سعدی» شیرازی و «کاشی» و «بشار مرغزی» بخلق نمودارها پرداخته‌اند و با چنانکه منوچهری نامفانی کرد، جزئیات مناظر را با دقت و در شکافی بسیار شرح داده‌اند، شیشه نیروی خلاق آنها

از چشمه ساز ذوق سلیم و جمال پرست آنها مایه و تشنه‌گرفته است . . .»<sup>۱</sup>

صورتگر در اکثر آثارش، بررسی و تحلیل و تصویری از ادب پارسی، ادبی که بنظر او قواعد و قوالبین بی‌اعطاف کنجایش آرا ندارد، بدست میدهد. اینست فهرست آثار او:

- ۱ - سخن سنجی
- ۲ - عناصر موجود در ادبیات پارسی
- ۳ - سخنانی چند از نویسندگان باختر
- ۴ - برگزیده‌های پراکنده (مجموعه اشعار)
- ۵ - ادبیات توصیفی ایران
- ۶ - ادبیات غنائی ایران
- ۷ - تجلیات عرفان در ادبیات فارسی
- ۸ - اصول علم اقتصاد.

احاطه شادروان صورتگر به زبان و ادبیات انگلیسی، به او مجال داد تا دامنه کوشش خویش را به ادبیات این کشور بکشاند و حتی تأثیر ادب پارسی را در ادبیات انگلوساکسن جستجو کند. پایان نامه دکترای وی که با عنوان «تأثیر ادبیات ایران در ادبیات انگلیس در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی» دلیلی بر این مدعاست و نیز تألیفات ترجمه‌هایش:

- ۱ - سیک رومانسیزم در انگلستان
  - ۲ - تاریخ ادبیات انگلیسی به زبان فارسی (در سه جلد).
- ترجمه‌ها:
- ۱ - ماریسون: والت اسکات
  - ۲ - فاوست: کریستوفر مارلو
  - ۳ - جغرافیای تاریخی ایران. تألیف «لو استراچ».
- پاره‌ای از مقالات او:

- ۱ - ترجمه مثنوی. اثر «نیکلسن» (نامه فرهنگستان. ج ۴. شماره اول).
- ۲ - پزشکی در ادبیات فارسی (نامه شیر و خورشید سرخ. ج ۱. شماره ۱۰).
- ۳ - لطفعلی خان، صورتگر شیرازی (نقش و نگار. شماره ۲).
- ۴ - نفوذ تمدن ایران در اروپا (ترجمه) راه نو. سال ۲.
- ۵ - درنگریم بر فرسور نیکلسن (روزگار نو. شماره ۴. ج ۵).
- ۶ - مقالاتی در باب خطابه آقای تقی‌زاده راجع به فارسی فصیح (یعنا. سال اول).
- ۷ - سوگند در ادبیات فارسی (مهر. سال ۷).
- ۸ - انسانیت از نظر سنائی (مجله شیر و خورشید سرخ. دوره ۳. شماره ۸).
- ۹ - نظری به دیوان سنائی (مجله شیر و خورشید سرخ. دوره ۴. شماره ۱).
- ۱۰ - پیران و سه (مجله آموزش و پرورش. دوره ۱۲. شماره ۱ و ۲).
- ۱۱ - عظمت مقام فردوسی در نظر شعرای فرانسه (تعلیم و تربیت. سال ۴. صفحه ۶۶۸).

\*\*\*

دکتر لطفعلی صورتگر، فرزند میرزا آقاخان شیرازی، از خاندان لطفعلی‌خان، هنرمند و نقاش نامی قرن سیزدهم بود. آثار این نقاش معروف اینک زیست‌بخش موزه‌های بزرگ اروپاست. استاد صورتگر به سال ۱۲۷۹ در شیراز متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی راهی هندوستان شد و تحصیلات متوسطه را در این شهر دنبال کرد و آنگاه به ایران آمد و وارد در خدمت دولت شد. در همان حال که بکار اشتغال داشت تحقیق و مطالعه را بشدت دنبال کرد و در ایام فراغت از محفل علما و ادبای زمان، به ویژه «فرست شیرازی» استفاده شایان کرد.

۱ - ادبیات توصیفی ایران: تألیف دکتر لطفعلی صورتگر.

و معلومات علم عروض و بدیع را نزد وی آموخت. در همین حال با «بهار» شاعر نامی معاصر آشنا شد. درباره این آشنائی خود نوشته است:

«مرحوم «ملک الشعرا» بهار» از دور بوسیله نامه‌های طولانی خویش با صلاح اشعار و رفع معایب انشائی آثار من گوش میفرمود.»

لطیفی‌خان به سال ۱۳۰۶ از طرف دولت برای ادامه تحصیلات خود در رشته ادبیات و زبان انگلیسی عازم اروپا شد و در مراجعت در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی پندرس برده‌است. پاریس را به سال ۱۳۰۶ برای ادامه و تکمیل تحصیلات عالی به لندن رفت و با عنوان دکترا بازگشت. سفر به انگلستان زمینه آشنائی او را با دختری بنام «لیو» فراهم ساخت و این آشنائی به ازدواج انجامید. نثره این ازدواج یک پسر بود.

دکتر مورگر مدتها سردبیری مجله آموزش و پرورش را که توسط وزارت فرهنگ منتشر میشد بعهده داشت و همزمان با تدریس در دانشکده به فعالیتهای ادبی و فرهنگی خویش ادامه میداد و در مسیر این فعالیت بود که بارها به کشورهای مختلف جهان سفر کرد:

شوروی:

جزو هیأت نمایندگان ایران برای شرکت در نمایشگاه موزه ارمنستان.

امریکا:

به سال ۱۹۴۵ - بعنوان عضو هیأت نمایندگان ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو.

پاکستان:

به سال ۱۹۵۳ - جزو هیأت حسن نیت.

و نیز به کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، مصر، هندوستان و ترکیه سفر نمود و مدت یکسال هم در دانشکده ادبیات گلنیا سنت استادی داشت.

به سال ۱۳۴۶ شمسی در جرگه هیأت نمایندگان ایران برای شرکت در سمینار شاعران پارسی‌گوی تاجیکستان به آن سرزمین مسافرت کرد...

\*\*\*

صورتگر میگفت:

«شعر فرزند ذوق آدمی است که در خلق آن شاعر از کسی منت نبرده و بی‌مستیاری دیگران آنرا بوجود آورده است و پیش وی از همه چیز عزیزتر و گرامی‌تر است...»

و برای آنکه با این گرامی‌ترین میراث «او» بهتر آشنا شویم، بجای هر توضیح و شرح و بررسی نمونه‌هایی از شعرش را مرور می‌کنیم - و بیشتر از آن:

- پادش گرامی باد...

مرغ شب

ندانی ز مرغان چرا مرغ شب  
بشاید بستان شبنم دراز  
مر او را یکی آسمانی نواست  
چه غم گر نداند ز یک نغمه پیش  
بگشائی اندر زید و ز جهانبان  
من و مرغ شب که بدین سرخوشیم  
ز هشی نشانی جز آواش نیست  
تو گوئی که امید فرداش نیست  
اگر چهره مجلس آواش نیست  
که در دلگشی هیچ همتاش نیست  
جز آزاده ماندن تمناش نیست  
کسیرا بما جای برخاش نیست.

و شعری که در رثای محمد قزوینی سرود، تا حد زیادی وصف حالی است از خودش:

در رثای محمد قزوینی

دریغا که غورنشد تابان نشسته  
رها گشته تیری ز شست زمانه  
وز آن خالک انده بر ایران نشسته  
که پیکان او بر دل و جان نشسته

ادیبی بنگال اندرون رخ نهفته  
ایب بر مزارش بیاتم ستاده  
هنرور هرگش قلم بر شکسته  
فری ای کران قدر مردی که گیتی  
تو بریاس آن گنج تا زنده بودی  
جهان شد بر آواز نام بلندت  
بخوان نواخت پی ریزه خواری  
فرو برده سرها بگوش که آنجا  
یکی جشن بر پای بنیم بمینو  
زبان آور نظر گشتار سعدی  
ستایشگر رانی و فهرمانسی  
همان رودکی چنگ در برگرفته  
سخن گستر سیستان شاد و خندان  
همان دختر کمربخ برگشاده  
خوی افکنده بر عارض آستان که کوئی  
تو در مجلس بزم آن نامداران  
گراگون از این روضه رخ برگزینی  
همی بینم ای سنی پیمبر  
تو خود زنده جاودانی که نامت

به بحر فنا مهر تابان نشسته  
بسوگن هنر زار و پژمان نشسته  
سخنکو در دیده گریبان نشسته  
ندیدت زمانی تن آسان نشسته  
شب و روز همچون نگهبان نشسته  
تو بیدار و درکنج تهران نشسته  
گروهی زگیر و مسلمان نشسته  
گرامیایای بر سر خوان نشسته  
کها خواجه بر صدر ایوان نشسته  
خداوند کلک در آفتاب نشسته  
سخن آفرین خراسان نشسته  
کنار بئی نار پستان نشسته  
بهدوشی سعد سلمان نشسته  
کنارش همیشی غزلخوان نشسته  
برگ کنی قطره باران نشسته  
چو یکتا جراحی قزوین نشسته  
تن آسان و خرم برضوان نشسته  
که با مصطفی شاد و خندان نشسته  
چو دیشیم بر فرق ایران نشسته

مرغ

روی پرچین و تیغ بر سرچنگ  
وی رواق فلک ترا اورنگ

\*\*\*

بشکند پشت روز را جو بقهر  
چرخ پوشد بتن پرند کبود  
اختران پیش پیش موکب تو  
از کنار افق درخش آری  
تا ببیدان آسمان نگرسی  
با تن پیلوار سهم انگیز  
دست بالا زنی بکین خواهی  
بس تن زشت کار بدخو را  
پیش جواله سپهر آری

شب بگرخصی دراز آهنگ  
تیره گردد سپهر مینارنگ  
زده بر طاق نیل قام کرنگ  
دل پر اندیشه چهره بر آژنگ  
آوری بر بفرق کوه درنگ  
نه بر او جوش و نه چرم بلنگ  
کمر انتقام بپندی تنگ  
بر بسقف فلک کنی آونگ  
کیست تا یایش آورد درچنگ

\*\*\*

ای نالوده با نسائس دهر  
دیرگاهی است تا بیاسوده است  
دور از دور باش آن شمشیر  
مردم دیو خوی تیره نهاد  
همه را دل شکسته از بیداد  
روح دانتوران نموده ژند  
تیره دلشان بپندمتر هدغیست

نامبردار بیگرت را تنگ  
در غلاف شراره بار پرنگ  
که بشوید خون چهرش زنگ  
ریخته بر یکام خلق شرنگ  
همه را آنگینه داده بسنگ  
بدمگالان شوم بی فرهنگ  
پیش آن خاره بشکند خدنگ

# سخن‌نویس ایران و شعر نگار شرفارسر

حبیب بغالی

شبیهم رساله‌ای انتشار یافته در موضوع این که « ط » را در فارسی به « ت » بنویسند . مثلاً : طبران مرغ دودی را بنویسند ؛ طبران مرغ دودی . یا طه ما از کمالقران انتقشی نوشته شود ؛ تاها ما از لانا . . . این رساله را بنده ندیده‌ام و نخوانده‌ام و این چه می‌گویم نقل قول است و در ضمن پرسشی است از بنده که آیا می‌توان چنین تغییر در خط فارسی داد یا نه ، و پاسخ بنده این است که البته و البته نه . می‌دانیم این گونه کلمات عربی است ما به هیچ روی حق نداریم در کتابت دیگران دخالت کنیم و حرفی را به میل خود تغییر دهیم ؛ لکن می‌توانیم و حق داریم کلماتی را که « ط » در آن است بکلی از زبان فارسی برداریم و مثلاً بجای « طبران » ، « پرواز » را بکار ببریم - این هم عیب و اشکالی عجیب دارد و آن این است که رابطه و بستگی ما را با ادبیات اصیل فارسی قطع می‌کند و مثلاً این بیت حافظ را دیگر نخواهیم فهمید :

« طایر » گنشن قسم چه دم شرح فراق  
که در این دامگه حادثه چون افتادم  
اما این زبان را می‌توان تحمل کرد ، و آن دخالت ناروا را نه .

اگر کتابها و آثار بی‌شمار از زبان و ادبیات ما باقی است با اهتمام و وقت زیاد بررسی شود چندان لغات و اصطلاحات شیرین و اصیل می‌توان یافت که نیازی نخواهد بود کلمات عربی را بگیریم و با املائی غیر مسئول و مقبول بکار ببریم . در همین هفت جلد ترجمه تفسیر طبری که بنده مقابله و تصحیح کرده‌ام و چاپ رسانده‌ام لغاتی هست که برای ترجمه تحت لفظی کلمات قرآن مجید انتخاب شده ، و چون نسخه‌هایی که از این ترجمه بنده است متفاوت است اتفاق می‌افتد که برای ترجمه یک کلمه از قرآن چند کلمه فارسی در این نسخه‌ها می‌توان یافت که هر یک از آن‌ها گواهی و دلالت خاصی است . اگر از این کتاب مقدس و کتاب‌هایی نظیر آن به دقت و با اهتمام لغات و اصطلاحات اصیل استخراج شود . دیگر نیازی نخواهد بود لغات عربی را در نوشته‌ها بکار ببریم که مجبور به تبدیل « ط » به « ت » باشیم . زیرا همان گونه که حق نداریم در کتابت کلمات انگلیسی یا ژاپنی دخالت کنیم در کلمات عربی هم این حق را نداریم ، و دنیای علم و ادب بنا خواهد خستید .

\*\*\*

تصور می‌کنم در محله دانشگاه اسفهان یکی از استادان تنوین را هم به نون نوشته بود ، مثلاً همین کلمه را ملن نوشته بود ، این خود نیز از آن تغییرات بسیار نامعقول است ، شما حق ندارید کلمه‌های از زبان دیگری را به میل و نظر خود ، و برخلاف صاحبان آن زبان به شکلی دیگر بنویسید . سابقاً بعضی از نویسندگان به تفتن چنین کتابی را جایز شمرده‌اند ، اما استاد دانشگاه غیر از تفتن است ، او شاکر دانی دارد که دستور او کتابت می‌کنند و پیروان دارد که به راه او می‌روند . نباید بی‌مطالعه و بی‌دستور مرجعی صلاحیت‌دار (چون فرهنگستان یا وزارت فرهنگ و هنر) به چنین اقدامی دست یازد . اگر شما در زبان فارسی مجتهد و کجنگاو باشید می‌توانید به جای تمام کلمات شوریده‌ار ، کلمه‌های بی‌تئوین بکار ببرید ، بجای غنله بگویید به غنلت ، بجای تدریجاً بگویید به تدریج یا کم کم و یا انک انک . و از این قبیل کلمات مشون که با انک توجیی تبدیل می‌شود .

شگفت این است که بعضی کلمات لطیف و شیرین فارسی را هم با تنوین تلفظ می‌کنند و بسیار شنیده‌ام که بسیاری بجای « ناگیر » و « ناچار » ناچاراً می‌گویند و این نهایت کج ذوقی و نادانی است : « تلفوناً » و « تلگرافاً » هم از این گونه است که باید گفت « یا تلفون » یا « یوسله تلفون » . . .

خلاصه این که زبان فارسی ، دامنه‌های وسیع دارد و در بسط و نیرو و بیان معانی از هیچ زبان زنده جهانی کمتر نیست . اگر نظر صاحب‌نظران طرد کلمات بیگانه است بی‌محابا و خودسرانه نباید با اقدام و اهتمامی زبان‌بخش دست زد . مؤسسه‌ای چون فرهنگستان باید و اعضای کتاب خواننده و قاضی ، بیرون از تعصبات جاهلانه که بنشینند و بحث کنند و دلایل و شواهد اقامه فرمایند و کلماتی اصیل و ملایم طبع برگزینند . گذشته از انتخاب کلمات روش‌کنات و قطع و وصل ترکیبها ، و قواعدی در رسم خط نیز از اهم فرایض است و این کارهای دقیق به عهدۀ فرهنگستانی باور و با نیرو است . و هر گونه عمل فردی را باید بکلی مردود شناخت .





# امثال و حکم

«اگر آب نداشته باشد نان که دارد»

بمعنیها در امری که مربوط با آنها نیست دخالت و اظهار عقیده نمیکند. اتفاقاً گاهی عقیده و نظریه آنها در امری اظهار میشود که از آن فایده میرسد و اگر طریق همان نظریات و عقاید اقدام شود برای اظهار نظر کنندگان نه تنها فایده ایست بلکه متضمن زیان و ضرر نیز خواهد بود. پاسخ ایندسته مردم همانست که در عنوان مقاله آمد: اگر آب نداشته باشد نان که دارد.

اما ریشه تاریخی ضرب المثل بالا:

راجح حاجی میرزا عباس ایروانی معروف بحاجی میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه قاجار در مقاله «دلو حاجی میرزا آغاسی» که قریباً در این مجله درج میشود فی الجمله اشارتی رفت که در برنامه این مرد دو موضوع توبه ریزی و خرف قنوات در صدر مسائل قرار داشت. گزاین توبی را موجب تقویت ارتش و خرف قنوات را عامل اصلی توسعه کشاورزی میدانست. هر وقت فراغتی پیدا میکرد سراغ مقننات میرفت و آنها را در خرف قنوات تشویق و ترغیب میکرد. اگر چه بددل و یا بقولی بغمای چندینی این شعر را در وصف حاجی میرزا آغاسی سروده است:

نگذاشت برای شاه، حاجی درمی

شد صرف قنات و توبی هر بیش و کم

نه مزرع دوست را از آن آب نمی

نه لشکر خصم را از آن توبی نمی

ولی دو بیستی بالا در مورد توبه ریزی حاجی اگر تاحدی واقعیت داشته باشد دوران اساقفت که سعی و تلاش ویرا در خرف چاهها و قنوات معذبانه بمنظور توسعه کشاورزی در ایران آنچنان خالی از فایده بدانی که مزرعه دوست را از آن آب نم و نصیبی نرسیده باشد.

راستی اینست که غالب حومه طهران هنوز از رهگذر قنوات دایر حاجی میرزا آغاسی مشروب میشوند و اگر سایر

تهدی بر توی

قنوات کور و از کار افتاده هم توجه میشد از حشر انتفاع بیافزادند.

باری، میگویند روزی حاجی برای بازدید یکی از قنوات رفته بود تا از عمق ماندر چاه و میزان آب آن آگاهی حاصل کند.

معنی اظهار داشت: تا کون آب ترسیدم و فکر نمیکنم در این چاه رگه آب وجود داشته باشد.

حاجی گفت: بکاربان ادامه بدید و مأیوس نباشید. چند روزی از این مقدمه گذشت، مجدداً حاجی میرزا آغاسی سراغ آن چاه رفت و از نتیجه حشاری استنطاق نمود.

معنی موصوف که سخن تشخیص خود اطمینان داشت در جواب حاجی گفت:

قلا عرض کردم که کندن چاه در اینجا بی حاصل است و آب نخواهیم رسید.

حاجی میرزا آغاسی با اظهارات معنی توجهی نکرد و گفت:

باز هم خرف کنید و بچلو بروید زیرا بالاخره به بَرگه آب خواهید رسید.

دفعه سوم که حاجی میرزا آغاسی برای بازدید چاه مادر آمده بود معنی سر بلند کرد و گفت:

حضرت صدراعظم: باز هم تکرار میکنم که این چاه آب ندارد و تلاش ما بی فایده است. خوبست از ادامه حشاری در این منطقه بی آب و علف خودداری شود. این زمین آب ندارد.

حاجی میرزا آغاسی که در توبه ریزی و خرف قنوات عشق عجیبی داشت و گوشش در این دو مورد خرف نمی بدید کار نبود با شنیدن جمله اخیر معنی از کیزه در رفت و فریاد زد:

احق، بنوجه مربوطت که این زمین آب ندارد. اگر برای من آب نداشته باشد برای تو که نان دارد؟

۱- چاه بزرگی که در ابتدای قنات خرف میکند و آب چاه را توسط قنات شهر و آبادی میرساند.

حقنی دیگر حرفی زد و تلاش خود ادامه داد تا همانطوریکه خود بیان رسیده بود حاجی میرزا آغاسی را با آن رساند.

## «الکی»

کارهای بی دوام و ثبات و همچنین اعمال ظاهری را که حقیقتی نداشته باشد الکی گویند. این اصطلاح در مورد دروغ و دروغگوئی هم بکار برده میشود و منظور کلی هر چه که واقعیت نداشته باشد و متکثر یا عامل عمل بظاهر بحقیقت و راستی کند در اصطلاح عامیانه گفته میشود «الکی میگویند» یا عبارت دیگر «کارهای الکی است». ضرب المثل الکی مترادف «کشکی» و ریشه و علت تسمیه آن شرح زیر است:

الک را بقول مرحوم مصداقاً «مویز - تنگبیز - پرویز - آردبیز» هم میگویند. الکا از سببهای باریک بافت میشود و مانند غریال ولی سوراخهای آن کوچکتر است همین جهت هر چیزی که از آن بگذراند، بیخه آن بسیار نرم است. در بعضی ممالک الک مویز هم معمول است که از موی پال با نام سب میافتد. سابقاً که الک سیمی معمول نبود ویا اصولاً در قناتلکه الک سیمی نداشتند پارچههای بسیار نازک پنبه ای را مانند الک سیمی بچوب وصل میکردند و آرد و سایر اشیا نرم را بمنظور ریختن از آن عبور میدادند. در کتاب «شرح زندگانی من» راجع بعلت تسمیه الکی چنین آمده است:

«پارچه پنبه ای البته نه حاجب ماوارا، بود و نه دوام و قوامی داشت همین مناسب پارچههای نازک بی دوام را هم الکی میگفتند. کم کم معنی مجازی الکی را منطبق کرده امروز در اصطلاح عامیانه این توصیف را بکلیه چیزهای بی دوام و بی ثبات و بی ترتیب و بی تناسب و بی موقع و حتی اخبار بی اصل هم میدهند».

چون قیمت پارچههای نازک که برای بیختن بچوب وصل میکردند قطعاً بیشتر و بیشتر از الک سیمی است بنابراین گمان میروند واژه «الک» ناظر بر همان پارچههای نازک است که قبلاً بمنظور بیختن بکار میرفت. مؤید این فرضیه آنکه بعدها چون نوع سیمی آن ساخته شد آنرا «الک سیمی» نام نهادند. مقصود اینست که واژه «الک» معنی و مفهوم نوع سیمی نیست بلکه نوع پارچه ای و پنبه ای است که بعلت نازکی و بی دوامی بصورت ضرب المثل در آمده است.

## «ایراد بنی اسرائیلی»

هر ایرادیکه مبتنی بر «لائل» غیر موجه باشد آنرا ایراد بنی اسرائیلی میگویند. اصولاً ایراد بنی اسرائیلی احتیاج بدلیل و مدرک ندارد زیرا اصل بر «ایراد» است خواه مستند یا غیر مستند برای اسرائیل کننده فرقی نمیکند. ایراد بنی اسرائیلی

یا اصطلاح دیگر همان بهانه گیری و بهانه موشی است البته گاهی از حدون معارف تجاوز کرده بصورت توقع ناپجا درمیآید. قرآنی بقاشی دستور میدهد که تا بلوشی از دورنمای قلعه ماوند برای شما ترسیم کند، قشای بیچاره کمال طراوت و هنرمندی را در ترسیم نابلی بکار برده و تمام ریزه کاریها و سایر روشنهارا در تحسین قش مشور از برف و قطعات ابریکه بر بالای آن قرار دارد کاملاً ملحوظ بمنظور بداند. قسمیکه جنای هیچگونه ایرادی باقی نماند ولی معذرتاً طبع بهانه جوی شما قانع نیست و انتظار دارید که از نمایش این منظره احساس سرتی و سرما بکنید! این ایراد را در عرف اصطلاح «ایراد بنی اسرائیلی» و یا توقع ناپجا گویند.

اکنون بیستم بنی اسرائیل کیانند و ایرادات آنها از چه جهاتی شورت یافت:

بنی اسرائیل همان سران یعقوب و یروان یعنی دین یهود هستند که پیغمبر آنها حضرت موسی و کتاب آسمانی آنها تورات است. بنی اسرائیل اجداد کلیه بنی امروزی و نخستین ملت مشرک دنیا هستند که از دوهزار سال قبل از میلاد مسیح در سرزمین فلسطین سکونت داشته بچوانسی و سحر آگری در مشغول بودند. بنی اسرائیل بچند قبیله قسمت میشدند و هر قبیله رئیسی داشت که او را شیخ یا پدر میگفتند. معروفترین شیوخ آنها حضرت ابراهیم یون که پدر تمام اقوام عبرانی محسوب میشود. بنی اسرائیل در زمان یعقوب بمصر مهاجرت کردند و بعد از مدتی بر ارض مصر حضرت موسی بنده جزیره سینا عازم شدند. چهل سال میان راه سرگردان بودند، موسی در گذشت و پو شح آنها را بکنعان رسانید. بعد از فوت سلیمان (۹۷۴ قبل از میلاد) دول سلطنت تشکیل دادند یکی دولت اسرائیلی و دیگری دولت یهود. دولت اسرائیلی را سادگن پادشاه آشور و دولت یهود را بختانصر پادشاه کلدنه منقرض کرد و عده کثیری از آنها را بلسارت برد که بعد از هفتاد سال کوروش کبیر بابل را فتح و همه را بفلسطین عودت داد.

باری، پس از آنکه حضرت موسی بر سالت و پیغمبری مبعوث گردید و آنها را بشیول دین و آئین جدید دعوت نمود اقوام بنی اسرائیل بعنوان مختلفه موسی را مورد شکر و تحقیر قرار دادند و هر روز بشکلی از او معجزه و کرامت خواستند. حضرت موسی هم هر چه آنها مطالبه میکردند بقدرت خداوندی انجام میداد ولی هنوز مدت کوتاهی از احایب مشول آنها نمیگذشت که مجدداً ایراد دیگری بر دین جدید وارد کرده معجزه دیگری میخواستند. قوم بنی اسرائیل سلهای متعاندی در اطاعت و انقیاد فرعون بودند و از طرف عمال فرعون همه گونه عذاب و شکنجه و قتل و غارت و ظلم و بیادگری نسبت با آنها

۲ - چاه سوم تألیف عبدالله سنوئی، ذیل صفحه ۲۳۳

میشد. حضرت موسی با شکافتن شلّ نیل آنها را از قهر و سخط آفرعون نجات بخشید. «و ادرفنا بکمل البحر فانجیناکم و افرقنا آل فرعون...» و این قوم ایرادگیر بهانجو بعضی اینکه از آن مهلکه بیرون جسته مجدداً در مقام انکار و تکذیب برآمدند و گفتند: ای موسی، ما بنو ایمان نیما و ریم مگر آنکه قدرت خداوندی را در این بیابان سوزان و بی آب و علف بشکل و صورت دیگری بر ما نشان بدهی. پس امر الهی برای نازل شد که بر آن قوم ساینی کند «وظللتا بکوالعمام» و تمام منسی را که در آن بیابان بسر میردند برای آنها غذای ماکولی از من و سلوی فرستاد «واتزلنا علیکم المن والسلوی...». پس ارچندی از موسی آن خواستند حضرت موسی عصبی خود را بر زمان الهی بستگی زد و از آن دوازده چشمه خارج شد که اقوام و قبائل دوازده گانه بنی اسرائیل از آن نوشیدند و سیراب شدند «واتا منسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانجرت منه اثنا عشرة عیناً...». قوم بنی اسرائیل با نهمه نعم و مواهب الهی قناعت نورزیدند مجدداً بایراد و اعتراض پرداختند که یک رنگ و یک نوع بودن غذای عن و سلوی با مذاق و مزاج ما سازگار نیست و از تنوع در تغذیه بطعام دیگری احتیاج داریم. بخدای خودت بگو که برای ما سبزی و خیار و سیر و عنس و پیاز بفرست. «من قلنا وقلنا و قومها و عینها و سبنا...». بیری نپایید که در میان اقوام بنی اسرائیل قتل، انتقام افتاد و هویت قاتل لوٹ شده بود. از موسی خواستند که قاتل اسلمی را پیدا کند. حضرت موسی گفت خدای تعالی میفرماید: اگر گاوی را نکشد، دم گاوی را بر

جسد مقتول بریند مقتول بزبان آمده قاتل را معرفی میکند «وان الله بامرکم ان تدموا بقرة...». بنی اسرائیل گفتند: از خدا بپرس که چه نوع گاوی را نکشیم؟ خدا آمد آن گاوی نه پیر از کار افتاده باشد و نه جوان کار ندیده «انها بقرة لا فارض ولا نکره جوان بین ذلك...». سپس از رنگ گاوی پرسیدند جوان آمد زرد خالص باشد «انها بقرة سفراء». چون اساس کار بنی اسرائیل بر ایراء و پیمانگی بود مجدداً در مقام اعتراض برآمدند که این نام و نشانی کافی نیست و خدای تو باید مشخصات دیگری از گاوی مورد بحث بدهد. حضرت موسی از آنها ایراد و پیمان خسته شد و مجدداً بکوه طور روی آورد. خدا آمد که این گاوی باید رام باشد، زمین را شیار نکرده باشد، از آن برای آب کشی به منظور کشاورزی استفاده نکرده باشد و خلاصه کاملاً بی عیب و بکرنگ باشد «انها بقرة لا ذلول تسير الارض ولا تنسى الحرث...». بنی اسرائیل گاوی با این نام و نشان را پس از مدت‌ها تفحص و جستجو پیدا کردند و از ساحش قیمت گزافی خریداری کرده ذبح کردند و بالاخره طریقی که قبلاً گفته شد هویت قاتل را کشف کردند.

آنچه گفته شد شمایی از ایرادات عجیب و غریب قوم بنی اسرائیل بر حقیقت و حفاظت حضرت موسی کلم بود که فکر میکنم برای روشن شدن رشته تاریخی ضرب المثل «ایراء بنی اسرائیل» در این مقاله مختصر کفایت کند.

۶ - تمام آیه‌ها که در این مقاله آمده از سوره البقره است



۱ - کاسه سفالی لعابدار - قرن سوم هجری نیشابور

## معرفی چند نمونه از ظروف سفالی نوشته‌ار و تاریخ دارموزه ایران باستان

### برون بزرگین

ظروف سفالی برای رفع نیازمندیهای زندگی ساخته می‌شده و طی قرون تغییرات گوناگون در آنها بوجود آمده است. استادان فن سکهایی متفاوتی در نقاط مختلف بوجود آورده‌اند که این تغییرات تابع تکامل پیشرفت فن سفالسازی بوده است. از حیث تنوع رنگ و آثار باقیمانده هیچک از صنایع ایران نمیتواند با فن سفالسازی برابری نماید.

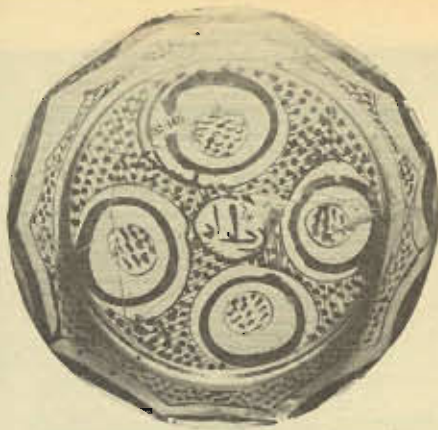
در این مقاله به ظروف سفالی دوره اسلام توجه داریم. دورانی که در واقع ادامه هنر ماقبل خود بشمار میرود. این ظروف اکثراً عبارتند از کاسه و شیبند باندازه‌های کوچک و بزرگ، انواع کوزه، جامهای یادگار، مجسمه‌هایی بشکل انسان و حیوان و پرند که تزئینات آنها در قرون مختلف با یکدیگر متفاوت است بطوریکه با در نظر گرفتن رنگ و لعاب و تزئین، تاریخ حقیقی ساخت آنها را میتوان مشخص نمود.



۲ - کاسه سفالی لعابدار - قرن سوم هجری شوش



۷ - بشقاب مینایی ری - قرن هشتم هجری



۶ - بشقاب زرین‌قام - قرن سوم هجری عوش

۸ - تنگ زرین‌قام - قرن هشتم هجری گرگان



غالب ظروف منقوش بخط کوفی در نیشابور، گرگان و شوش ساخته می‌شده و متعلق به قرن سوم و چهارم هجری می‌باشند. این ظروف اکثر آ دارای زمینه سفید یا سفیدی هستند که با تزییناتی برنگهای قهوه‌ای، لاجوردی و آجری نموده شده‌اند. گاه زمینه برنگ قهوه‌ای و شوش برنگ سبز یا سفید نیز دیده می‌شوند.

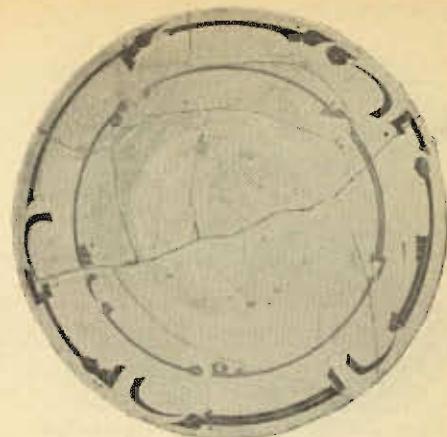
هنرمند گاه کلمه «الله» را با بابر معقنات مذهبی برای تزیین انتخاب می‌نموده و زمانی عازت و حرکتی لمناحیه که دعای خیر در حق صاحب ظرف است. نمونه جالب کاسه‌ای است کوچک متعلق به دوره ایران باستان که بدنه داخلی آن با عبارت فوق در سه نقطه تزیین یافته است. این کاسه با زمینه سفید از نیشابور بدست آمده و مربوط به قرن سوم هجری است. (شکل ۱)

نمونه دیگر سفالی است سفالی که سطح داخلی آن با یک ردیف نوشته بخط کوفی برنگهای قهوه‌ای تیره و آجری آرایش گردیده‌است. از بین عبارات منقوش تا بحال کلمات حرکتی لمناحیه و التحکم خوانده شده است.

از شوش نیز کاسه‌ای بدست آمده که دارای زمینه سفیدی است با نقش آبی لاجوردی. یک عبارت کوفی که در سه سطح نوشته شده کف این کاسه را با طرح چهار برگ احاطه کرده است. سه کلمه عرض برکت، نعمه، لمناحیه عبارت مزبور را



۴ - کاسه سفالی لعابدار - قرن سوم هجری نیشابور



۳ - کاسه سفالی لعابدار - قرن سوم هجری نیشابور

۵ - کوزه زرین‌قام - قرن سوم هجری گرگان



خط نویسی از جمله روشهایی است که برای آرایش ظروف سفالی دوره اسلامی بکار برده می‌شده و از دیرباز در ایران معمول بوده و در این دوره بعنوان یک طرح تزیینی پیش از انوار گذشته رواج تکامل یافته است. گاه اغلاطی در نوشته های روی ظروف دیده می‌شود که دلیل آن ناآشنائی هنرمند بر زبان معمول زمان و یا این بوده که در بعضی موارد صرفاً خط برای مقاصد تزیینی بکار برده می‌شده و توجهی با صل عبارت مبدول نمیگردد است. خطوطی که روی ظروف سفالی دوره اسلام دیده می‌شوند عبارتند از انواع خط کوفی، نسخ، ثلث و نستعلیق که در نهایت زیبایی طرح گردیده‌اند.

خط کوفی:

خط عربی در هنر ایران یک نقش اصلی و مهمی بازی کرده است، هیچ هری چون هنر اسلامی ایران تاکنون باین حد بخصوصی در اشیا روزمره از خط و تزیینات خطی استفاده نکرده است و اصولاً هیچ خطی چون رساله الخطی که کوفی نامیده می‌شود برای مقاصد تزیینی یا انواع واحاد مختلف در حدی وسیع و بی پایان مناسب نیست. از نوشته‌هایی که روی لوازم خانگی باقی مانده بایستی غافل بود زیرا هنر ایران نقوش و خطوطی که بر روی این ظروف دیده می‌شود در واقع بزرگترین خرمین تنوع خط به شمار می‌روند.



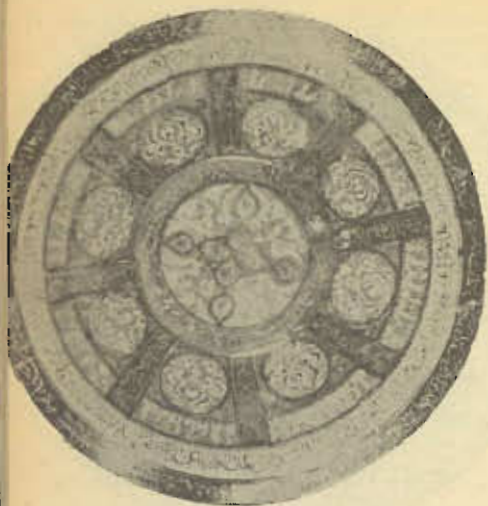
۹ - کاشه مینالی ری - قرن نهم هجری



۱۰ - ظرف زمین نام - گرگان قرن نهم هجری



۱۱ - کاشه زمین نام - قرن نهم هجری گرگان



۱۲ - بشقاب زمین نام - قرن نهم هجری

۱۳ - کاشه سالی (قسمت خارج ری) - قرن نهم هجری



خر و مردم

تشکیل میدهد (شکل ۲).

عبارتی دیگر چون «الحرس علامه القفر» و نظائر آن روی تعدادی از ظروف مشاهده میگردد. سازنده علاوه بر اینکه از جنبه های تزئینی کلمات استفاده نموده گوشه داشته عبارات متعصبانه من حال نوعی راهنمای اخلاقی نیز باشد. نمونه برجسته آن کاشه است بطول ۲۶ و ارتفاع ۸ سانتیمتر و زمینه بخودی متعلق بقرن سوم که در نیشابور بدست آمده است. داخل این کاشه با نوردیف نوشته بخط کوفی برنگهای لاجوردی و آجری منقوش است و چنانکه گذشت عبارت «الحرس علامه القفر» در آن خوانده میشود (شکل ۳).

کاش دیگری با اندازه کوچکتر با همین عبارت آرایش گردیده از نیشابور بدست آمده و زینت بخش گنجینه موزه ایران باستان میباشد (شکل ۴).

روی ظروف زمین نام که ساخت آنها بدو قرن سوم هجری معمول بود نیز عبارات و یا کلماتی بخط کوفی مشاهده میگردد. از آن جمله کوزه ای است با سه دسته که قسمت بنالای بدنه خارجی آن با طرح حیوانات در حال حرکت و شاخهای بلند آرایش گردیده و در قسمت پایین یک ردیف طرحهای شیبه بخط کوفی مشاهده میگردد (شکل ۵).

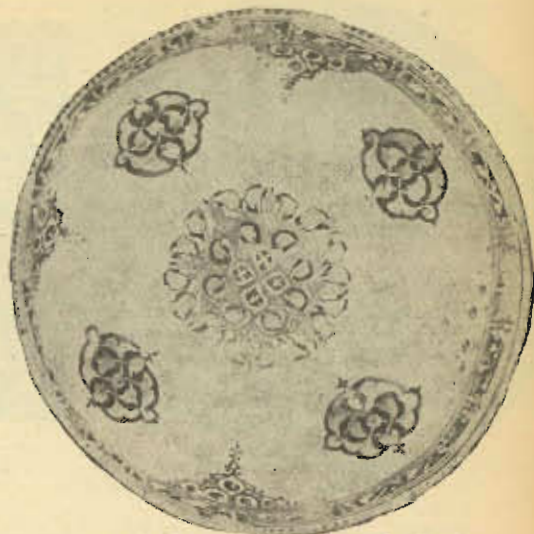
بر پشت بشقاب زمین نام از شوش چهار دایره بزرگ که دو دایره کوچکتر را احاطه کرده اند مشاهده میگردد. در میان دایره مرکزی کلمه «زبان» (احتمالاً نام سازنده طرف) نقش شده است. با اینکه این بشقاب متعلق بقرن سوم هجری است و غالب ظروف نوشته دار این دوره با کلمات و عبارات کوفی زینت یافته اند ولی این یگانه کلمه است که بخط کوفی منقوش نگردیده است (شکل ۶).

#### خط نسخ و ثلث

برای کتابت قرآنهاي متعلق بدوران بعد از قرن چهارم هجری خط نسخ و ثلث بکار میرفته است. که اوائل در مشرق و شمال ایران متداول گردید و بزودی بجای خط پهلوی مورد استفاده قرار گرفت.

اگرچه خط نسخ از نظر تنوع نتوانست با کوفی رقابت نماید معذالک مانند کوفی خطی برجسته و با اهمیت مینماید. خط نسخ که از اواخر قرن چهارم هجری توانسته بود قالب حقیقی خود را بدست بیاورد خط متداول تا اوائل قرن نهم هجری بشمار میرفت ولی رفته رفته در شیوه و طرز نوشتن و نوع قلمی که بکار برده میشد تغییراتی حاصل آمد که مبنای شیوه خط جدیدی بنام ثلث گردید.

هر و مردم



۱۳ - مکرر - کاسه مینائی (قسم داخل) ری - قرن هشتم هجری



۱۴ - نقره سفالی بدون لعاب - سواد، قرن ششم هجری



۱۵ - کاسه زرین قام - قرن هشتم هجری گرگان



۱۶ - کاسه مینائی - قرن هشتم هجری ری

خط نسخ و ثلث چون خط کوفی نه فقط روی کاغذ نوشته شده بلکه جهت آرایش ظروف هم از آن استفاده شده است. ظروفی که با خط نسخ و ثلث زینت یافته بانواع زرین قام مینائی، فیروزمای و سفالی بدون لعاب است و این دو نوع رسم الخط بطور کلی روی غالب ظروفی که در قرون شش و هفتم هجری ساخته میشده میگردد. محل ساخت ظروف گرگان، ری، کاشان و سواد بوده است.

در این دوران هنوز هم خط کوفی روی بعضی از ظروف دیده میشود ولی نه تنوع اولیه را دارند و نه عامل اصلی بشمار میروند.

ظروف متعلق بقرن شش و هفتم هجری گاه با عبارات عربی و زمانی با اشعار پارسی تزئین یافته اند و در بعضی موارد از هردوی آنها در یکجا استفاده میشده که اینک شرح چند نمونه از میبهراترین:

عبارات عربی:

روی تعداد زیادی از ظروف سفالی عبارت «الرحالائم» و الاقبال الزائده و نظائر آن خوانده میشود. از انواع این گروه بشقاب سفالی مینائی یاددار است که از ری بنسبت آمده و لبه

آن با عباراتی بخط کوفی نسخ مانند زینت شده و بیرون بشقاب با عبارات فوق بخط ثلث بقلم سیاه آرایش گردیده است (شکل ۷).

نمونه دیگر تنگی است زرین قام کردن بلند لبه کنگرهای که روی بدنه آن دو ردیف نوشته بخط ثلث مشاهده میگردد. ردیف اول را عبارت «الرحالائم و الاقبال الزائده و السلامه و السلامه و القالمحاحه» تشکیل میدهد. این تنگ از گرگان بنسبت آمده و متعلق بقرن هشتم هجری است (شکل ۸).

از انواع ظروف مینائی کاسه است از ری مربوط بقرن ششم هجری یا زمینه فیروزمای که بعد داخلی آن با عبارات «الدولة والسلامة والعمرة» بخط کوفی بقلم سفید روی زمینه سیاه زینت شده است. بیرون کاسه عبارات الامیر السیلسار (سالار) الاجل العالمی نصر الدین عماد الاسلام شهناج النبویه فرام الملوك و سلاطین صاحب السیف والقلم تاج منشیان عرب و العجم ادام الله تابد بخط ثلث بقلم سیاه بیستم میخورد (شکل ۹).

نمونه دیگر ظرفی است مستطیل شکل لب برگشته کمی گود از نوع ظروف زرین قام که روی لبه آن عباراتی بقلم نسخ دیده میشود محل ساخت اینس طرف گرگان و مربوط بقرن هشتم هجری است (شکل ۱۰).

اشعار فارسی:

اشعار منتخب برای تزئین طرف یا جنبه نصیحت و اندرز دارد و یا مبین احسانات میباشد چنانکه روی کاسهای زرین قام از گرگان متعلق بقرن ششم هجری این اشعار خوانده میشود: بتارک چرا برهنی تاج آرز

چو دای بدین درمائی دراز

\*\*\*

بی آنک رسید زوری از ما

باگشت بریشان دل موری از ما

تا گاه بر آورد بدین رسوائی

شوریده سر زلف تو شوروی از ما

زمان ساخت کاسه سال ۶۰۸ هجری رقم محمد بن ابوالحسن المقریزی ذکر گردیده است (شکل ۱۱).

بر پشت یک کاسه مینائی ساخت ری متعلق بقرن هشتم هجری یک دوبیتی بخط ثلث بقلم سیاه روی زمینه سفید چنین آمده است:

اول همه راه مریدی بشمودی

تا ازمن مستمند دل بریودی

(متأسفانه بیت دوم خوانا نیست).

اشعار زیر نیز زینت بخش بشقاب زرین قامی است از گرگان:

روی از من چرا نهان داری

ماهی و عادت مهان داری

رخ چون ماه آسمان داری

قد چون سرو بوستان داری

دل تو داری غلط همی گفتند

بی گمان . . . جان داری

تاریخ ساخت این بشقاب شوال سنه ثلث و شصت و سه (۶۰۳ هجری) روی لبه داخلی آن ذکر شده است (شکل ۱۲).

نمونه دیگر کاسه است مینائی که در یک آن نقش شینه گل مینا طرح گردیده است. لبه داخلی کاسه با کلمه «الدولة» بطور مکرر زینت یافته و بر لبه خارجی کاسه دوبیتی زیر نقش گردیده است:



رابت ۱۷ - کاسه سفالی لعابدار - دوران صفویه  
چپ: ۱۸ - کوزه زمينه سفيد نقش لاجوردی - دوران صفویه



ذکر شهباست (شکل ۱۶).

تسلیق:

یکی از روشهای معمولی برای تزئین ظروف سفالی دوران صفویه خطاملی است با این تفاوت که بجای خط کوفی، نسخ و ثلث خط تسلیق بر روی آنها مشاهده میگردد. از انواع ظروفی که اینگونه تزئین شده کاسه ایست سفالی با زمینه آبی که داخل آن با طرح یک گل و دو بیت شعر بخط شکسته تسلیق شرح زیر ترین یافته است.

یارم جو قبح بست گیر  
بازار بن شکست گیرد  
دریخ تنادیم (کذا) جو ماهی  
تا پار حسرا بست گیر  
(شکل ۱۷)

نمونه دیگر کوزه ایست زمینه سفید نقش لاجوردی که روی بدنه آن طرح چهار بوته گل بچشم میخورد. در بالای این نقوش دو حاشیه با طرحهای تزئینی دیده میشود که در حد فاصل آنها یک خط تسلیق و تاریخ ساخت کوزه باین شرح نوشته شده است:

در کارگهی «گه» کوزه گری بودم بوش  
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش  
باکاد ز کوزه (کذا) برآمد خروش  
کو کوزه گر و کوزه مهر و کوزه فروش  
سنه ۹۷۰ (شکل ۱۸).

# ادبیت و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی

## نمونه اشعار عهد ساسانی

بزرگواران و دانشمندان که در دو قرن اخیر درباره فرهنگ و ادبیات باستانی ایران بررسیها و پژوهشهایی کرده، سعی نموده اند که نمونه هایی از نظم و قطعاتی که بسک شعر سروده شده بیابند، تاکنون از روی معدودی کتاب ادبی که از ادبیات کهن باقی مانده، قطعاتی را منظم ننخیز داده که با آنها اشاره خواهد شد. مقبوله از شعر در این دوره سخنی مصرعها از یک عهد معین بجایها (سیلابی) مرتب بوده و در هر بحری نوازندگان و خوانندگان معروفی در دربار پادشاهان ساسانی مخصوصاً زمان هرام پنجم و خسرو پرویز و خواندن و نواختن سرودها و آهنگهایی که به تعداد روزهای سال و حتی اوقات شبانه روز بوده است، بطور حتم دارای سخنان و اشعاری بوده که از لحاظ سجع لافق موزون و مرتب بوده است. در حالیکه در نمونه هایی که در زیر ذکر خواهد گردید قافیه بندی هم شده است.

بر حسب روایت ابن خردادبه، بارید خواننده و نوازنده معروف زمان خسرو پرویز در مجلس بزم او اشعاری میخوانده که سمیت آنرا شرح زیر نقل کرده اند:

قیصر ماه ماندا خاقان خورشید  
آن من خدای ابرماند کامتاران  
ک خاوند ماه پوشند ک خواهد خورشید  
که معنی آن بقاری چنین میشود:

قیصر بزم مانند است و خاقان بخورشید  
آن نور من در کامکاری همچون ابر است  
چون خواهد ماه را می پوشاند اگر بخواند خورشید را  
حافظ در کتاب «المعجم والامداد» مینویسد که:

در تورو روز پیش پادشاه آواز خوانی و نغمه های شوال و جواب و نغمات بهار و تفنیجات دیگری که در آن اخبار و داستانهای پهلوانان و غنای آفرین و خسروانی و فهادی (باربد) نقش میشد و فهادی در ایام خسرو پرویز بود از اهل مرو و از نوادگان او مدح پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش و مجالسش بود و این بمنزله شعر است در کلام عرب که بالحن

آورده میشد و هر روزی شعری تازه با شیوه نوی درمیا آورده. عبدالله این مقنع نوشته است: «هنگامیکه بر رویه پزشتک، کتاب کلیله و دمنه را از هند بایران آورد، خسرو انوشیروان بسیار خورسند شد و مجلس جشنی برپا کرد و فرمان داد که گویندگان و سخنواران هر یک برای این مجلس جشن چیزی بیاورند.»

کهنترین اثر منظوم و ادبی در درجه اول قطعاتی از اوستاست، قسمتهایی از این کتاب مقدس که تا دوران ما باقی مانده از لحاظ اندیشه های بلند و تعبیرات دلکش ادبی، لطف و قبحه و رسائی طبع آفریننده آنرا مینمایاند. از نظر مذهبی هم بزرگی علو روح و دید عالی آورنده اش را میرساند که در عصر وزمانی که خاور و باختر جهان را افراسی که به خدیایان متعدد عقیده داشتند، فرا گرفته او دم از یکتاپرستی میزند و عبادت را و قطعات شیرین آفریدگار یکتاوی همتای خود (اهور مزدا) را مینماید.

«گاناه» یا «گاناه» بسک شعر سروده شده و در حقیقت کهنترین شعر پارسی را تشکیل میدهد و بر حسب بررسیها و نظریات یازدهم از محققان واژه «گانه» و «سه گانه» و «چهار گانه» آهنگهای موسیقی از همین واژه «گانه» یا «گانه» آمده است.

تبدیل حرف «ت» به «ه» در فرس باستانی نظائر زیادی دارد مانند «میترا» «مهر»، «سینزا»، «سپهر».

گانا Gatha در زبان سانسکریت قطعات منظومی که در میان تتر باشد، معنی میدهد و در اوستا نیز تقریباً همین معنی آمده و عبارات گاناه موزون و بسک سرود شعر میباشد. وزن اشعار گانها شبیه باوزان اشعار دیگر اقوام آریائی است و از هر چند بیت یک قطعه ساخته شده. قطعات متنور گانها ظاهراً از بین رفته است و آن قسمت که منظوم بوده، از همین قطعات موجود چون محافظه بهتر سپرده شده، باقی مانده است

۱ - تریه انجمن فرهنگ ایرانستان شماره ۱ سال پنجم شهریور ماه ۱۳۲۶ خورشیدی.

وهمین جهت غرباً تمام گاناهای جمع‌آوری شده در زمان ساسانیان محفوظ مانده است.

گاناها بمناسبت اوزان شعری دارای پنج بحر و از روی وازاری که با آن آغاز میشود به پنج قسمت بخش گردیده: اهتودگان: که بوازه، اوهنوبوشی Ahvna Vaiti (سرور و مولای) شروع میشود.

لشودگان: که بوازه اوشته ویشی Ushtavaiti (سلامت - عاقبت) آغاز میشود.

سپتا مینو: Spenta Mainyo (خرید مقدس). وهوختر: Vohu Xshathra (افتداز نیک و کثور خوب).

وهیشوایشی Vhishto Ishti (بهترین خواست و نکوترین مآرازی).

نیمه فیلسوف و شاعر مشهور آلمانی برترین اثر خود را بنام: «زرتشت‌چنین گفت» نامگذاری کرده. و معتقدان می‌شمارند که در کار شاعری حتی زبان و لحنش از سرودهای گاناهای الهام گرفته است.

استاد بزرگوار فقید پورداود در این باره نوشته است: «گانا عبارتست از قطعات منظومی که در میان نثر باشد گانای

اوستا نیز اصلاً چنین چیزی بوده است بمناسبت موزون بودن آن است که گانا نامیده شده یعنی سرود و نظم و شعر، اما نه شعری که شبیه باشعار کنونی ایران که مشتایش بر عروض عرب است باشد، بلکه از زبان اوزان اشعار سایر اقوام هند و اروپایی است مانند ریگ‌ویدا کتاب مقدس برهمنان ...

و ۵۵۶ کلمه میباشد. این اشعار قدیمترین آثاری است که از روزگاران پیشین برای ایران ادبی امروز باقی مانده.

گانا روزی جزو یک کتاب بسیار بزرگی بوده و لابد همان است که مورخ یونانی هرمیپوس از آن صحبت داشته، نظریعنی گانا در کتب برهمنان و بودائی، گاناهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منظوری تصور کرده که امروز در دست نیست برای آنکه مطالب را مختصر کرده و بتکلی درآوردند که مردم بتوانند بحفاظت بپیرند، متوسل بشعر میشدند و این شکل و طرز نوشتن مخصوصاً در بین اقوام هندواروپایی متداول بوده.

وضع گاناهای حایه خود بهترین گواه است که روزی خمیده مطالب منظور بوده است. بنا از فصول گانا بدون آغاز و بی انجام بنظر میرسد. بسیاری از جاها بریده و ناتمام است برای آنکه قسمت نثر آن که در واقع معنی آن را هم روشن و معلوم میساخت از میان رفت. قتل آنچه شعر بوده و بهتر بحفاظت سپرده میشد، بجایماند، در آنجاها که چند قطعه بهم مربوط است شاید بواسطه این است که فاصله نثری آنها کمتر

بوده و یا آنکه اصلاً چنین فاصله‌ای نداشت. با این پاشیدگی و پراکندگی گانها نباید تصور کرد که هیچ چیز از آنها مفهومی نمیشود برخلاف پنج گانا از حیث فکر و خیال از اول تا آخر بهم مربوط و در سر مطالب مخصوصی استادگی میکند.

میتوان گفت که تقریباً تمام گاناهای زمان ساسانیان حالیه موجود است و بواسطه قدر و مرتبشی که نداشت بدقت بحافظه سپرده میشد و از بسینه بسینه تا اکنون محفوظ مانده ... نویسنده قسمت پس از شرح پنج گانیا و ذکر تعداد اشعار و مسمراع و آهنگهای هر کدام مینویسد:

«گذشته از آنکه امروز از اوزان اشعار قدیم خود اطلاع داریم بتوسط خود اوستا نیز میدانیم که اسم یک قطعه منظوم و یک فرد شعر در زبان نیاکان، چه بوده. یک قطعه را «وچس نشتی» میگفتند و یک فرد شعر را «نمنس» و بهر کلمه «وچ - وازه» ...

گذشته از گانها باز اشعاری در اوستا هست که مجموعاً با گانها ۲۷۸ قطعه و ۱۰۹۶ شعر میباشد از این مقدار ۲۳۸ قطعه و با ۸۹۶ شعر متعلق به گانهاست.»

برای نمونه چند نکته ازینسا نقل میشود

از تو میرسم ای اهورا مزدا برستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش پند راستی گردید؟

کیست آن کسی که بخورشید و ستاره راه میربندود؟ کیست آن کسی که ماه و گیتی از او پر است و گیتی نهی؟

ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم. \* \* \*

از تو میرسم ای اهورا مزدا برستی مرا از آن آگاه فرما؟ کیست نگهدار اینبده زمین در پائین و سپهر (در بالا) که بسوی نشت فرود نیاید؟

کیست آن آفریننده آب و گیاه؟ کیست که پیاد و بار تندروی آموخت؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاک؟ \* \* \*

- ۱ - طریقه نویسندگی و ماسنترالی تألیف آقای جمالزاده صفحه ۱۸
- ۲ - صفحه ۶۱ گانها یا سرودهای زرتشت تألیف پورداود چاپ پیشی.
- ۳ - صفحه ۶۶ گانها (سرودهای زرتشت) چاپ پیشی.

از تو میرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما کیست آفریننده روشنائی سوختن و تاریکی؟ کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری؟ کیست آفریننده پامداد و نیمروز که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خواند؟ \* \* \*

ازینسا ۶۵ - ۱۱

ای آریا، خواهش بزرگی از شما دارم آریا بمن آرزایی دارید بخشایش بزرگی که از بر تو آن از چیزی و فریب برکنار توان بود ای آریا از شما بپخشیدنش آرزومندم نیرو و فرزندان نیک

آنچنانکه بسیاری از کسان آرزوی آنان را دارند و کسی جوای زین رسانیدن با آنان نماند نه جوای زین آنان. نه کشتن، نه ستم کردن و نه ربودن آنها.»

و بیایم چکین قطعه زیر را از مهرشت، برای منظوم بودن قسمتهای از اوستا منحل شایند آورده است.<sup>۱</sup>

دیشتر فرشته آسمانی جانور از همه پر کوه هارثائی بالا میروید پشایش خورشید جاودان که اسبان نیز با آریا میکنند وی با زینت طلایی خود اول از همه قلعههای زیبای بلند را فرا میگردد و از آنجا با لطف و کرم نظر میافکند بر همه زادبوم آریاها که سرداران دلیر در جنگ سربازان بر شمشیر خویش را آراستاده اند.<sup>۲</sup>

گرستینسن از قول آندریاس Andreas نقل کرده که نوشته سنگی شاپور یکم در غار حاجی آباد (زردیک نشت رستم) به عبارتی از گفته شاپور خامنه می‌آید که در بحر هشت هجائی گفته شده است: «مردمی که تو این بنا بطرف مقرب کرده و دشتی نیگوست، با در این دره نهاد و تیری بجای این بنا اداخت. پس مردیکه تیر بجای این بنا اداخت دشتش نیگوست است.»<sup>۳</sup>

نویسنده دانشمند فرانسوی از بین آثار ادبیات پهلوی قطعاتی را پیدا کرده که معرف ادبیات حالب و زیبای پهلوی بوده ولی متأسفانه از بین رفته است مانند قطعه‌ای بنام «شایش درخت نوره» بهمان زیر:

«خورشید روشن، او پور ماهی برآزگه روز مداد برآزگه، ارتواری اوی (درخت) مروانی باسکان، اوی وازیند شادبها وازند کویتر (او؟) فرشته مزدی و سب (گولک؟) سرویندا وازند (؟) من کینکان استابد (هماگ؟) ... تنواری اوی (درخت).»

ترجمه پهلوی امروز:

«خورشید روشن و ماه تمام (بدر) برآزگه روشنی دهند و برآزگه کی نمایند از تنه آن درخت مرغان روشدل سحری آواز دهند پشادی سخن سر کنند، کویران و ماوسان همه (گونه) مرغان سرایند و آواز خوانند (...؟) دختران شایش کنند (همگی) ... پیشک آن درخت راه استاد فقید گریستن دربار، آثار شعری در ادبیات پهلوی مینویسد که: «فصلهای اخیر دانشمندان موفق شده‌اند آثار منظومی در ادبیات موجود پهلوی بیابند. از میان این نمونهها بنظر من (گریستن) جز قطعه زیر هیچیک ننگرل خالص نیست. این تشبیه در میان متن‌های مانوی بود که نخست مولتر F.W.K. Muller آریا طبع کرده و بعد زالمن Salman بجای آن همت گذاشت ولی هیچ تلاشی معهود نیست که آریا بتوانیم بهالویه نسبت بدهیم زیرا نشانه دینی ندارد. سپس مفاد همان شعری که در بالا اصل و ترجمه آن نقل شده، ذکر مینماید.»

اشاره‌ای که گریستن به متن‌های مانوی کرده، باید توضیح داده شود که قطعات منظومی از سخنان مانوی است در نوشته‌های او در توفان ترکستان که دست آمده و بزبان نری و بعضی پهلوی سندی و ایفوری میباشد. این آثار هر چند ناقص است ولی نموداری از اصول آئین مانوی و باقر مانیسم‌هاست از کتاب شاپورگان او بود که برای شاپور اول تألیف کرده و تا قرن چهارم عجزی هم قسمتهائی از آن در دست بوده است. در این قطعات شرح آفرینش زمین از خلقت جهان عادی و آفرینش اهریمن و عالم نوره و درخت نوره وصف شده است.

۱ - ج ۱ آریبری استاد زبان عربی دانشگاه کبریج متن مقاله‌ای تحت عنوان «ادبیات ایران» در کتاب میراث ایران می‌نویسد: «... اگر داستانی را که گرفتن نوره کتاب تربیت کوروش در باب جشن می‌گاری آستیاژ یافتار نوره‌اش کوروش

- ۱ - آریبری صفحه ۳۷۷ کتاب میراث ایران.
- ۲ - تاریخ ایران باستان تألیف مورخ عالیقدر فقید شاپور کوروش در سال ۱۳۱۰ ه. ق. شماره ۱ و ۲. مجله کاوه صفحه ۱۲۴.
- ۳ - صفحه ۳۳۸ کتاب میراث ایران.

باور کنیم، شاید آثار همین دوران کهن‌تری نیز موجود بوده است. زیرا صحنه‌ای که در کتاب گرفتن تشریح شده و سابقان جام را دور میگردانیدند و خود کوروش نیز بنویس ساقی میشد، نشانه تشریفات و آیین‌های جاودانی اشرافی و خیاگری است.

بطوریکه اتانوس نقل میکند در آخرین سال قرن چهارم پیش از میلاد چارلز مینلین، Charles Mitylene شنیده بود که از ایران‌اشاهان زار و اودانیس Zarcades and Odatis را میخواندند و فردوسی سیزده قرن بعد همان داستان را نقل کرده است. میگویند بهرام گور شاهنشاه ساسانی (وهرام پنجم ۲۲۰ - ۲۳۸ میلادی) شاعر بوده و قافیه را اختراع کرده است. در زمین دولت‌شاه نوسنده قرن نهم هجری شعری در بحر متقارب قدیم یعنی همان وزنی که فردوسی بدان شعر سروده، نقل میکند که کراخ خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بخاطر معنوقه‌اش، شیرین نوشته شده بوده است. . . . و میگویند بازید سی نغمه و ۳۶۰ آهنگ داشته است ما هیچ بقین قطعی از معنی و سخنها و رسم و عاداتی که موجد و خالق این سرودها و آهنگها بوده‌اند نداریم. با اینحال محقق زیاد خیالپردازی نخواهد بود که تصور کنیم ایرانیان شکست خورده از تازیان پس از آنکه شروع شعر ساختن کردند و بزبان جدید خویش سخن را نندیدند، بکار دیگر رسوم کهن و آهنگ‌های سرزمین موسیقی پرور خود را در پیش گرفته . . . . دیگر از نوشته‌های پهلوی که منظوم بنظر میرسد ابانکار زیرین است که قبلا درباره این اثر توضیحاتی داده شد. قطعه‌ای از این کتاب که سخنان جاماسپ است و از گزارش رزم مزدای گشتاسب با از جانب خرمیدهد نقل و اکثرا به ترجمه آن میباشد.

«گوید جاماسپ حکیم :  
آنکس بهتر که از مادر نرود  
یا چون از مادر زان برود  
یا از جویی و برائی کی  
بیرجه گمال ترسید  
فرما این دو دست فرو گویند  
دلیر بدلیز و گراز بگراز  
بس مادر پسر دار بپسر  
بس پسر بی پدر  
بس پدر بی پسر  
بس برادر بی برادر  
و بس زن شویمند  
که بر شوئی شوند»

رساله درخت آسوریک نیز معروف و معرّف اشعاری است با مصراع‌های شش‌هجایی و یازده هجایی، و آن مناظره

درخت نخل با راست که بعضی از محققان آنرا از آثار ادیبی و منظوم عهد اشکانی دانسته و قسمتهایی از آن که باقی مانده اوزان شعری خود را نگاه داشته است. قافیه‌ها با «الف و نون» و بعضی با «نون و وال» بوده است. چند بیت آن برای نمونه نقل میگردد :

«درختی رویشده و رای شهرستان آسوریک  
نش خشک و سر او تراست  
برگش به نی ماند و برش انگور  
شیرین باز آورد  
مردمان بیس عن آن درخت بلند  
ز برمن بیرون میآید و رفابت  
میکند که من از تو برترم به من گونه چیز  
مرا زمین خوبتر (اقیم چهارم) درختی نیست هم من  
چندشاه از من تا اول کند چون تو آورم بار  
خشمه کشتیها هستم و دگل بادبانهها  
چاروب از من کنند که و رازند مهر و مان (خان و مان)  
برنج کوب و سنگ از من کنند که گویند جو و برنج  
دمینک (گورم) از من سازند اوزان وزن (بایشن)  
موزام (چکنه) برزگران را . و پای فرار میرهنه پای را  
رسمان از من سازند که پای ترا بندند  
چوب از من کنند که با بیهای ترا مانند ؟  
میخ از من کنند کت سرنگون آورند  
هیزم آتشی را که ترا مهیا و برشته سازند  
نابستان سایه‌بانم بر سر شهریان  
شکرم برزگران را . نوشام برای آزاد مردان  
بشکوی از من سازند و ناردوان بیس  
شهرشهر برتد بزشک به بزشک . . . .  
آشیان مرغکام و سایه کاروانها  
هست بر افکنم به تو بوم است  
برای اینکه مردم فقیر بسبب من منتفع گردند .  
سرخاچه های من باشد زرین  
علاوه بر این دانه نیز آن مردی که شراب و نان ندارد  
که در آن هنگام از میوه من بخورد  
نورقوب و دو نمهرم نایکدیگر آویخته وقتی که درخت  
آسوریک این سخنان را گفته بود.»

دیگر از آثار منظوم دوره ساسانی سرود آتشکده گرگوی میستان است که بر زبان دردی بوده باین مضمون :

۱ - پایشن تر، بیس ازین اشعار که تذکره عویان ضبط کرده‌اند نقل شده است .  
۲ - نوشته شادروان ملکه اختراع چهار در میله مهر شاره .  
۳ - مال پنجم بر کتاب یادگار وزیران گرد آورده جاماسپ دستور جاماسپ

افروخته نانا روشناسی عالمگیر باد هوش گرشاس  
همی بر است از جوشش نوش کند من نوش  
نوست بنار در آغوش باقرین نه گوش  
همیشه نیکی کن و نیکی کارباش که دیروز و دیشب بگذشت  
شاه خدایگانا باقرین شاهی

در کتاب روایات به تفصیل از آرامگاه اوشیروان و قطعه منظوم ماندنی که بر گور او بوده یاد شده است که باختصار چنین است : «مامون خلیفه عباسی بدین نیتسوفن رفت در آنجا از شکوه بارگاه ساسانیان در شکفت ماند . بوزیران گفت باید کسی را پیدا کنید که مرا با آرامگاه خسرو اوشیروان راهنمایی کند . پس از چندی پیری را یافتند که از پشت به پشت تیاکان وی خندان آن آرامگاه بودند . آن پیر مرد بخلیفه گفت : آرامگاه اوشیروان در بالای کوهی است و از آنجا بنادیا پنج فرسنگ است . خلیفه مأمون برانتهالی آن پیر مرد و چندین تن از کسان خود بسوی آن «مرغوز» شتافت و آنجا را بزر و گوهر و جامه‌های گرانبها آراسته یافت و خسرو را بر تندی خفته دید و چنین میسود که هنوز زنده است و پس از گذشتن چندین منسال از مرگ وی تپاد نگردیده و از خوش و خرمی خود برنگشته است . مأمون از هیبت وی بگریست و این چهار سطر اشعار که بدستاری بزبان عجم نوشته بسود بخواند».

«گیتی که بزبان کرد ، از من چه کوشش ؟  
گیتی نه جاوید بر من چه رامش  
شاید که نشاید دانست .  
نقش نگین اوشیروان را نیز این عبارات نظم مانند (مستح و مقفلا) نوشته‌اند»

«راه بسیار تاریک است مرا چه پیش ؟  
عسر دوباره نیست مرا چه خواهش  
مرگ در قلمت مرا چه رامش ؟»

همانطوریکه قبلا اشاره شد بعضی از تذکره نویسان پس از اسلام اشعاری را مربوط بسوره ساسانیان ضبط کرده مانند بیثی که به بهرام گور نسبت داده شده یا نوشته قمر شیرین که این بیت از آن نقل کرده‌اند :

مهر بر گیتی آتوشه بیتی جهان را بیدار نوشته بیتی<sup>۱۲</sup>  
قسط زیر و از اندرز دادایان بزمیستا بر حسب تشخیص استاد قنبر بر قنور هینگک شعر شناخته شده<sup>۱۳</sup>.

«دارم اندرزی از دانایان از گشته پیشینان  
بشما بگذارم برستی اندرجهان  
اگر این از من پذیرند بود سود دو جهان  
به گیتی گشتاخ نباشید بس آرزو اندرجهان  
چه گیتی به کی بپوشند نه کوشاک و نه خاندان  
یا دلشادی چه خندید و بچه نازید بر جهان

مردمی چند دیدیم بس آرزو اندر جهان  
خدایان چند دیدیم سردار بزرگ بر مرغان  
ایشان با اندیشه‌های گران بر رفتند اندر جهان  
ایشان بیره شدند و با برد بر رفتند بی نامان  
هر که چنین دید چرا دل بنشد اندر جهان ؟  
و گیتی را به سیخ ننداره و تن را بآستان (یعنی گیتی را سنجی و گذران ننداد و تن را بخوار نندرد . . . .

قطعه‌ایست بنام «اهرمندی» که وهرامی و وزاوتنه یعنی «اندر آمدن شاه بهرام مقدس» از آثار ممتاز اسلام . ولی در ایران سروده شده و بهمان سبک اشعار پیش از اسلام و زمان ساسانی است و خود نمدار اشعار پهلوی است . مفاد آن بگوید ظهور موعود دین مزیتا و طلوع شاه بهرام و زواوتن و شکایت از حمله تازیان و یادی از پرتیانی تاج و تخت ساسانی . ترجمه چند بیت آن بر این مفاد است<sup>۱۴</sup> :

چین باد که بیکی آید از هندوستان  
که آمد آن شاه بهرام از دوزره کبان  
کجا پیش هست هزار و بر سر هر پیل است پیدان  
کجا آراسته نمودار اشعار پهلوی است . مفاد آن بگوید پیشانی لشکر برده تازیان و مرئی گسیل باید کردن بزرگ و تر جانان که رفته بگوید بزم هندوستان  
که ما چه دیدیم از دست تازیان  
با گروهی اندک دین خود را منتشر کرد و رفت شاخته‌ای ما بسبب ایشان.

قطعه زیر نیز از مجموعه کهن متون دینی بدست آمده که نمونه شعر ختنی قدیم است بر این مفاد «در زمین گرم است گلهای رنگارنگ در همه درختان شکوفه داده‌اند . چیک‌ها جوانه زده ، آنها در باد سخت تاب میخورند . نسبی که از درختان میگذرد عطر آگین است ، پرندگان مکرر دانشن‌ترین آوازها را میخوانند ، آنها بر کراته چشمه‌سارها روان گشته‌اند -

- ۱۰ - صفحه ۲ مقدمه استاد فید بورنارو و کتاب اسرار خسرو کوانان تألیف آقای داکتر مکری
- ۱۱ - صفحه ۹۳۱ هند دوم برخان قاطع .
- ۱۲ - صفحه ۲۷۱ تاریخ ایران باستان تألیف مورخ خانیقز فید مشرف الموده پیرلیا .
- ۱۳ - صفحه ۱۳۹ شماره چهارم سال دوازدهم مجله دانشکده ادبیات تبریز نوشته رفیور هینگک سنس :
- ۱۴ - شماره ۳ سال پنجم مجله مهر و کتاب ختنای پهلوی تپاب پیش صفحه ۱۶۰ و ۱۶۱



روزها بر اثر است و موجودات زنده بیزارگرم هستند.<sup>۳۱</sup> همانطور که اشاره شد نوشته حائی ارمنی‌ان در نورفان برکتان پیدا شده که قطعات محقق و منظوم دارد مانند این قطعه .

آبرویان پریشان  
 معنی بزبان فارسی نوین  
 آفرین فرشتگان (سیاس) پسر فرشتگان  
 فرشتگان روشنان  
 فرشتگان روشن ( فرشتگان روشن نهاد )  
 فرحگان کردگاران  
 فرحگان کردگاران (یا فر و کردار)  
 بغان همان اود  
 جداوندان نیرومند و مهر نیندان ستوده  
 بیاران زورمندان  
 بیاران زورمند

و همچنین مرثیهای در مرگ یکی از پیشوایان مانویها «مارزکوه»<sup>۳۲</sup> که بر حسب روایت این‌تدبیم شخصی بدین نام جزایه مانوی بسیار شایور بار یافته است و در قرن سوم میلادی میزیسته . گفته شده که از بهترین و شیواترین نمونه نظم عهد ساسانی است که برای نمونه یک شعر ساسان و یک مرثیه عهد ساسانی عیناً نقل میشود.<sup>۳۳</sup>

ترجمه رثا .

«ای آموزگار بزرگ ، مرزگو . . . ای شیان ، ای چراغی که رود» خاموش شدی . چشم ما سیاه شد ، کم سو و نیلینا شد . ای گرد زرمجو که سیاه (خود) را رها کردی . لشکر ترا ترسی فرا گرفت و سیاه آشفته شد . ای درخت بزرگ که شاخه‌هایت درهم شکست ، مرغابی آشیان‌شان فرو ریخته بود لرزیدند . ای خورشید بزرگ که از جهان پنهان شدی ، چشمان ما تاریک شد چه روشنی روی در زبان کشید . ای ساربان که کاروان<sup>۳۴</sup> را رها کردی در بیابان ، کوهها ، و دره‌ها ، ای دل و جان که از ما ناپدید شدی ، هنر ، هوش و فکر ترا خواهیم . ای دیوهای زنده که خشک شدی . سرچشمه رودساران نقرین شده است و دیگر به پیش نمی‌آزاید . ای کوه زرگون که میدان در آن می‌چربیدند ، شیر برگان بند آمد ، میشان به زاری ناله‌می‌کنند ، ای پدرتوانا که فرزندان سبابت در پیج می‌کنند ، فرزندان را که می‌پریشانماند . ای خدایا بی‌خبری که تحمل تغییر کردی ، خانه‌ها را از جهت آباد نگاه داشتی . ای چشمه بزرگ که سرچشمه‌مان بسته شد . دهان ما از آبهای خوش محروم شد . ای چراغ درخشان که بر توت بر ناضحه دیگر ( جهان دیگر ) نافت ، مارا تاریکی فرا گرفت .

ای مرزگو ، شیان ، آموزگار فرخ . اکنون<sup>۳۵</sup> (۲) بی‌بهره‌گی (۱) از تو جدا شدیم ، مهر چشمان تو دیگر ( توانیم )

نگاه کرد و نه سخنان شیرین ترا شنید . ای سرشاویرد<sup>۳۶</sup> خوشنام ، خدای تاپان ، ترا قربی در میان بغان نیست . رنجیده‌ایم ، ناله سردهیم و به زاری گریه کنیم . مشتاقا همیشه به یاد داریم . در همه جهان تختگاه داشتی . شهریاران و بزرگان ترا گرامی میدانند . چهره تو زیبا دوست‌داشتنی بود ، پاسخ (ات) چرب (فرم) بود که خشم آن را هرگز نایز نکرد<sup>۳۷</sup> . ای قهرمان بزرگ زورمند که با برهباری تحمل رنج کردی ، از همه کس ناموتر بودی ، بندر راستگار ، بی اندوه بخشاینده ، بخشنده . راد ، دلوز ، مهریان ، (ای شاگرد رنج‌دیدگان که روانهای یشاری را از تنگی رهاندی به پشت<sup>۳۸</sup> رهنمون شدی . ای کردگار دلیر نیرومندی که تختگاه یافتی (در پشت) ، چون همه فرشتگار بوداها و بغان من ، خردترین فرزند تو که بی‌پدر و غریب مانده‌ام از تو ، ای پدر ، ترا نخست نماز برم .»

متن این شعر همراه با ترجمه آلمانی آن در «مجموعه آثار مانوی ایران میانه»<sup>۳۹</sup> چاپ شده است .

۳۱ - صفحه ۳۰ کتاب گنج سخن تألیف استاد ذبیح‌الله صفا جلد اول .

۳۲ - مابرام و ازمانی است آرمی ، بی‌مغز و سرکوش سرپایان است .

۳۳ - مجله راه‌های کتاب شماره اسفند ۱۳۲۶ صفحه ۵۷۷ ترجمه آقای دکتر احمد فضل .

۳۴ - در اینجا گمانی ارضی اخذ است .

۳۵ - Tagnaband به سرعت ، یا جمله این کلمه در زبان ارمنی بصورت Tagnap (جمله ، شتاب) چه عاریت رفته است . نک E. Beveniste, Elements Parthes en armenien, Revue des etudes armeniennes, nouvelle serie, tom 1, 1964, p. 22.

۳۶ - tand صفت کرم (برمورد چشم) . نک M. Boyce, Manichaean Hymn Cycles in parthian, Glossary, p. 196.

۳۷ - sart (کاروان) لبت خدی است .

۳۸ - معنی «اکنون» احوالی است .

۳۹ - سرشاویرده نام بزرگترین خدای مانویان است .

۴۰ - در ترجمه آمده است - «هینک «تلق» صفت «عش» گرفته شد و جمله چنین ترجمه شده است :

Mild (war) Deine Rede, die sich nie bitterem Zorn überlieb

اگر تلخ در صفت Viyavar (پاسخ) بگیریم معنی جمله روشتر میشود بدین صورت dyhr (خشم) قابل جمله است .

۴۱ - Padist به معنی جا و منزل است و مجازاً به «پشت» اطلاق میشود .

۴۲ - F.C. Andreas, W. Henning, Mitteliranische Manichaica aus chinesische - Turkistan, III, Spain, Berlin, 1934, S. 20.

## حزله نامه ؛ بزرگترین کتاب مصور فارسی

مهدی ثروی

دکتر در تاریخ و ایرانشناسی . معاون رازی فرحنگ شاهنشاهی در خندوبستان

نقاشی ایرانی است . و در دائرةالمعارف هنر<sup>۱</sup> در فصل خاصی هنر هند - ایران از جمله مینیاتورهای معروف به (مغول) را مورد بحث قرار می‌دهد ، اما اکنون در میان بیشتر هنرشناسان و هنرمندانی که با نقاشی شرقی سروکار دارند این سبک نقاشی به سبک مغولی معروف شده است . برای معرفی حزن‌نامه اشاره به تأسیس مکتب نقاشی هند - ایران بطور اجمال لازم است . نوریان هلالی نقاشی ایرانی در عصر مغولان ایران ، یعنی جانشینان چنگیز آغاز می‌کردند ، ایلخانیان مغول در ایران بدون توجه به سختگیرهای مقامات مذهبی بغداد . نقاشان ایرانی را تشویق کردند که کتب فارسی را مرسوم‌راند دوره نخستین اختلاقی نقاشی ایران نصرسلطان حسین باقر است ، مایر و فرزندش همایون مانت به پسر عموهای ایرانی شده خود ، یعنی شاهزادگان تیموری که در ایران سلطنت کردند به هنر ایرانی علاقه بسیار داشتند ، دقت و توجه بابر در تدوین کتاب مابرنامه که برآش از لحاظ هنر توصیف کننده نظیر است دلیل بر این معادست مسافرت همایون به ایران و مشاهده توجه خاص شاه طهماسب به هنرمندانی که جانشین بیزازه و همکاری شده بودند و برآ آن داشت که در صورت امکان یک یا چند نفر از هنرمندان ایرانی را با خود به افغانستان و هند ببرد بدین‌جهت است شاه طهماسب حاضر نبود که مهماننش چنین کند و می‌خواست که هنرمندان در دستگاه سنوی بمانند ، اما وعده‌های همایون و بعضی سختگیری‌ها و نامالایمانی که در آن عصر در دستگاه مغولان وجود داشت سبب شده که دو نفر از استادان بنام هنر ایران وارد

(دشماره ۶۶ و ۶۷ ماهنامه هنرمند ، مقاله محققانای از دانشمند ارجمند آقای محمد محیط طباطبائی تحت عنوان : تحلیلی از یک سند تاریخی درباره مرقع گلشن و چین ، درج شده بود که حاوی مطالب و نکات جالبی در روابط فرهنگی و ادبی ایران و هند بود ، آقای محیط هنگام بررسی کتابهای خطی گرانقدری که از هند به ایران رسیده است ، اشاراتی به کتاب مسور رموز حمزه یا امیر حمزه (حزرنامه) می‌کنند و درباره آمدن آن بایران در دوران نادر ، پس از شکست محمدشاه بندرک جالبی را ارائه می‌دهند که طی آن علاقه هر دو پادشاه به تملک این شاهکار حاواداتی روشن می‌شود سپس در پایان این قسمت درباره این کتاب چنین اظهار نظر می‌کنند :

«آیا مینوشت این کتاب چه شد برای من معلوم نیست ولی با و منعی که از حجم کتاب می‌شود نباید کلاً از بین رفته باشد و شاید تمام یا بخش‌هایی از آن هنوز در محلی از هندوستان و یا خارج از هند باشد.»

اینجانب از بدو و رود به هند در حدود بوم که هر جا اثری از این کتاب یافتی برای اطلاع آن دانشمند بزرگ پادشاهت گیم و به ایران فرستد که در اختیار ایشان و سایر علاقمندان به فرهنگ و هنر ایران قرار گیرد ، ضمناً در مقاله خانم گدار در مورد بررسی حاشیه‌های مرقع گلشن اشاره به این کتاب شده و خانم گدار اظهار عقیده کرده است که مرثیه‌نظمی به فرمان همایون در سال ۱۵۰۰ (۹۵۷) به نقاشی دوازده جلد تاریخ حمزه عم بقیصر مشغول شد<sup>۲</sup> .

درین مقاله گوشش شده است که با معرفی حزن‌نامه این دو مطلب یعنی عمر تکوین حزن‌نامه و وضع کنونی آن روشن شود ( )

اطلاق نقاشی سبک مغول به مینیاتورهای ساخته شده در دربار پادشاهان بامری هند باید با احتیاط و تردید کامل صورت گیرد ، لاجونیک در کتاب معروف خود<sup>۳</sup> چنین اظهار عقیده می‌کند مکتب نقاشی هند - ایران در حقیقت یک شعه از مکتب

۱ - آثار ایران Athar-é Iran 1936 Yedda A. Godar  
 ۲ - J. Stehoukine ، هنرشناس معروف فرانسوی - کتاب وی نام نقاشی هنر در عصر مغولان است  
 La Peinture Indienne A l'époque de grand Moghols 1929 Paris page 111-112.  
 ۳ - Encyclopedica of Art تحت عنوان - Indo - Iranian Arts.

دربار همایون شوند، میرمیسور با دریافت هزار تومان پیشکش در ۱۵۴۵ در کابل به همایون پیوست. میرمیسور پسر جوان و هنرمند خود میرسدی را نیز همراه برد، قدیم‌ترین و معناتر بهتر نخستین نقاشی سبک مغولی یا هند - ایران، که اکنون در دست‌است توسط همین میرسدی تهیه شده و اکنون در موزه بریتانیا موجود است این تصویر قطع بزرگی دارد (هر طرف ۱۲۵ سانتیمتر) و روی پارچه کشیده شده است و با اینکه کاملاً ایرانی و صفوی است، نقاش برای خوشامد پادشاه سعی کرده است که بدین شخصیت‌های موجود در تصویر لباس مغولی تیموری بپوشاند. چهارده سال بعد در ۱۵۵۹ خواجه عبدالصمد نقاش دیگر دربار صفوی نیز در کابل به خدمت همایون وارد شد. این دو نفر، میرسدی و عبدالصمد به تداوم مدیریت کتابخانه همایون را که حتی در سفر نیز همراه می‌برد، برعهده داشتند قدیم‌ترین کار عبدالصمد تصویری است که از اکبر جوان فرزند همایون ترسیم شده، درین تصویر اکبر در حال قدیم یک نقاشی به پدرش همایون دیده می‌شود. این نقاشی اکنون در کتابخانه سلطنتی گلستان در تهران است. همایون در سال ۱۵۵۵ به اتفاق این نقاشان وارد دهلی شد. قهرمسلط ایست که وی در کابل نمی‌توانست وسایل و مقدمات کافی برای هنرمندان محبوب خود تهیه کند. که دست به کار تهیه کتابهای بزرگ چون حمزه‌نامه بشود. در دهلی نیز مدت اقامت وی و حیات وی بسیار کوتاه بود یکسال پس از ورود به دهلی وفات کرد. بنابراین احتمال اینکه حمزه‌نامه در عهد همایون آغاز شده باشد بسیار کم است، زیرا همایون به تمام رشته‌های ادبی و هنری و علمی علاقه داشت و در همان یکسال علاوه بر تشکیل کتابخانه، در عمارت سه طبقه‌ای واقع در قلعه شرفاء دهلی، رسدخانه‌ای نیز در همین محل دالز کرده بود که هر روز مدتی از وقتش را در آن می‌گذراند. و بنابراین نمی‌توان گفت که وی توانسته باشد تسهیلات لازم برای تهیه کتابهای بزرگ را بر این زمان محدود فراهم آورد.

بنابراین می‌توان گفت که این مکتب هنری در عهد همایون بوجود آمد، اما در زمان اکبر گسترش یافت و با خلق آثار جدید موجودیت خود را اعلام داشت. اکبر با نهایت علاقه‌ای که پدرش همایون داشت توانست شخصی دانشمند و دست‌کم پانزده‌ای بشود اما به شنیدن کتابهای که برایش می‌خواندند علاقه فراوان داشت و با توجه کامل به محتوای این کتابها در طول حیات خود به علم و دانش بشری و روابط اجتماعی ملل پدیدرت کامل یافت و تمام وسایل را با دهنده عینی و فیلسوفانه برانداز می‌کرد، وی تمام آثار کلاسیک ایران را که برایش خواندند می‌شناخت و ولی در میان تمام آثار حمزه‌نامه سفارسی را خیلی دوست داشت و بارها برای درباریان خود مانند یک قصه‌های داستانی مختلف حمزه‌نامه را خوانده نقل

می‌کرد، بوجوب حسرت به کتاب بزرگ تاریخ عصر اکبر آتین اکبری، تاریخ فرشته و مآثر الامرا تهیه کتاب حمزه‌نامه در عهد اکبر و به فرمان وی صورت گرفته است و در دو دوره چندین جلد و حاوی ۱۴۰۰ نقاشی بوده است. و طبق نوشته عبدالقادر بدائینی مورخ معاصر اکبر امکان تهیه کتاب و حتی شروع نقاشی آن در عهد همایون وجود ندارد.

بنابراین تهیه حمزه‌نامه باید در سال ۱۵۶۷ آغاز و در سال ۱۵۸۲ بطور حتم خاتمه یافته باشد. تهیه حمزه‌نامه ۱۵ سال طول کشید. تمام نقاشی‌های حمزه روی پارچه کشیده شده و اندازه آنها ۲۵×۲۵ یا ۲۰×۲۰ سانتیمتر بوده است. بدائینی می‌نویسد که در سال ۱۵۸۲ که سال ۲۸ سلطنت اکبر بود، جشن مفسلی برپا شد و درین مراسم مقدار زیادی تصاویر که روی پارچه کشیده شده بودند آورفته شد. آنچه که از حمزه‌نامه برجای مانده نیز دارای همین خصوصیات می‌باشد. هنرشناس چک تابورهاچک<sup>۱۱</sup> درباره حمزه‌نامه بطور تفصیلی

۴ - بازیگری Basil Grey نقاشی هند می ۷۷  
Painting of India

- ۵ - بازیگری نقاشی هند می ۷۸
- ۶ - درین ساختمان بنام شیر سبک که کشیده شده است در دهلی در زمان همایون برقرار شده بود. یک روز صبح که وی با نقاشی گروهی از ریاضی دانان در حال چایگه نشسته و در انتظار طلوع ستاره زهره بود. ناگهان سحابی اذان شنید و چون می‌خواست به موقع نماز بخواند یا شتاب به پادگان آمد اما نزدیک ریشت تیراج شد و در آخرین لحظات وفات نمود. اکبرنامه، ص ۳۶۳.
- ۷ - از جمله کتابهای فارسی که برای اکبر خواندند باید اوراقی با سری، کیمیای سعادت، قابوسنامه، گلستان، بوستان، جام جم، شاهنامه، دیوان اخلاقی شعر، تاریخها و قسمی هرمت را این نام برد شرح مفصل در اکبرنامه، ص ۱۳.
- ۸ - بازیگری بدون ذکر نامها، تعداد چندانی حمزه‌نامه را ذکر می‌کند. ص ۷۸ و معتقد است که تهیه آن ۱۷ سال طول کشید. استوارت ویلی در کتاب هنر مغولی هند تعداد سلطنتی حمزه‌نامه را ۱۴ ذکر می‌کند که در میان سالهای ۱۵۶۳ - ۱۵۶۶ تهیه شده و معتقد است که ۵۰ نقاش بر این کار می‌کردند در صورتیکه مقید به بازیگری تعداد نقاشان مد نظر بود که اگر چند بودند و گاهی برای تهیه یک تصویر چند نفر شریک می‌شدند می‌کردند یکی طراحی می‌کرد، یکی رنگها را تمیز می‌کرد، یکی تصویرها را می‌کشید و دیگری نقاشی‌ها را اصلاح می‌نمود.
- ۹ - عبدالقادر بدائینی مورخ عهد اکبر ذکر می‌کند که در سال ۱۵۸۲ نقاشی مهابهارات فارسی آغاز شد، در سال ۱۵۷۵ تحول روحی و فکری اکبر سبب شده که به سن و آتین عنوان توجه بیشتر میدوید دارد و هنرمندان ناچار بودند که نقاشی حمزه‌نامه و شاهنامه را هر چه زودتر تمام کنند و دست به کار تهیه تصاویر مهابهارات فارسی شوند. منتخب آثار تاریخ.
- ۱۰ - Taborha J. Indian Miniature در چاپ برانک این معنی کتاب نیز درباره مینیاتور ایران تمیز کرده است.

اظهار کرده می‌گوید که فقط دو تابلو از حمزه‌نامه قبل از ۱۵۷۰ تکمیل شده بنابراین اگر مدت تهیه کتاب را بپارزد سال بدائینی تا سال ۱۵۸۵ طول کشیده، حاجک درباره سبک نقاشی کتابهای مسور عهد اکبر می‌نویسد که نقاشان ایرانی و هندی هنگام تهیه تصاویر دراز با نامها (لندن) شاهنامه (مونیخ) و تصویر نامه (پانکو بیور) یک دوران خلق و پرهنز را طی کردند. درین دوران هنرمندان کوشش داشته‌اند که حتی الامکان از تقلید دواستاد مختلف هندی و ایرانی بهره‌گیری کنند و اسلوب جدیدی را خلق کنند. این دوران تا سال ۱۵۹۰ طول کشید، بنابراین حمزه‌نامه را نیز باید محصول این دوره دانست. در میان آثار جدید که هم پس از ۱۵۹۰ خلق شدند و دارای سبکی پخته و با افتاده می‌باشند شاهنامه، تیمورنامه، پارینامه، جوامع - الصکایات، تاریخ التی و اکبرنامه را باید نام برد.

به عزارت دیگر می‌توان گفت که نقاشان عهد اکبر با تهیه تصاویر حمزه‌نامه و چند کتاب بزرگ دیگر دوران آزمایش و کار آزموی را پایان رسانند و آثاری که پس ازین دوره خلق شد همه را می‌توان در سبک مکتب نقاشی هند - ایران طبقه‌بندی کرد.

روش نقاشی‌های حمزه‌نامه در منحنات اولیه خیلی شبیه به مکتب مغولی ایران است و بتدریج نقاشیها خود را از زیر بار این نفوذ و تأثیر شدید رها می‌نمایند و هنرمندان تحت تأثیر مکتب‌های هند قرار می‌گیرند. مثلا اگر آن نمونه‌های که بازیگری برای انتخاب کرده (از مجموعه خانم زاره سوئیس:

*Maria Sarre - Herman, Oscond* ) و صحنه از تیراندازی مهر دخت دختر ایران را نشان می‌دهد مورد بررسی قرار دهیم نفوذ شدید مکتب جنوب مرکزی هند (دکن) در طرح جنگل در درختها کاملاً هویداست ساختمانها شبیه قصر سوماترا در گوالبور (در جنوب دهلی و آگرا) ساخته شده‌اند و مسجدی که در تصویر دیده می‌شود شبیه مسجد احمدآباد گجرات است و چهره یکی از دختران مانند دختران جنوب هند تیره شده است.<sup>۱۲</sup>

در نمونه دیگر که تولد رسول اکرم و سقوط بهتارا در همان زمان نشان می‌دهد، طرح قهرمان دارای مایه کشمیری است و منظر پشت صحنه کاملاً شبیه مناظر راجستان (در غرب هند) است.<sup>۱۳</sup>

در خیلی از نقاشیها لباسها، لباسهای عهد اکبر است و قیوت و عیبیون که خاص هند می‌باشد، در صحنه‌ها آورده شده‌اند از خصوصیات مهم نقاشیهای حمزه‌نامه و قیوت شخصیتها در هر صحنه است که نقاشان یا نقاش اصلی سعی کرده است که برخلاف نقاشیهای متداول عصر حالات روحی مختلف شخصیتها را کاملاً مشخص سازد.

وضع کنونی حمزه‌نامه اکنون در سراسر جهان فقط ۱۵۲ قطعه از نقاشیهای حمزه‌نامه را می‌شناسیم که در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شوند. در سال ۱۹۱۲ جنرال مینف امریکائی از خواهر احمدشاه آلبومی خرید که با خود به امریکا برد، محتوی این آلبوم در ۱۹۲۳ در نیویورک خراج شد و از جمله نقاشیهای فروخته شده ۲۵ تصویر از تصاویر حمزه‌نامه نیز موجود داشت.

بزرگترین مجموعه از تصاویر حمزه‌نامه به موزه ملی وینا تعلق دارد که حاوی ۶۰ نقاشی است.<sup>۱۴</sup> شش نقاشی از حمزه‌نامه در موزه نگهداری می‌شود.<sup>۱۵</sup> آکادمی هنری بهارات کالای دربارس در عهد موزه حیدرآباد، موزه پاروناه مجموعه عسای خصوصی سر کاوس جی و ام. ا. سی، اردشیر هر یک یک نقاشی از حمزه‌نامه را مالک است.

آنچه از حمزه‌نامه در مسالک متحده امریکا موجود دارد و کاتالگ شده عبارتست از ۲۶ تصویر بشرح زیر در موزه متروپولیتن نیویورک پنج عدد

- ۱ - بروکلین Brooklyn چهار عدد.
- ۲ - در تالار هنری فریر Freer Gallery سه عدد.
- ۳ - در موزه بوش و مجموعه لویس J.F. Lewis در فیلادلفیا
- ۴ - ویک مجموعه خصوصی دیگر هر یک یک عدد.
- ۵ - مینیاتور هندی - حاجک.
- ۶ - یکی از نقاشان حمزه‌نامه شاعر و هنرمند دربار اکبری بنام سیدعلی جلالی بوده که در سال ۱۸۲۱ در کابل امیر خسرو را شایسته لقب نایب‌الملک سراسر از کردید. همایون هم از او قدرشانی می‌کرد و وی عداوتی شاه هم نامیده می‌شد (مطبقات اکبری جلد سوم ص ۵۴).
- ۷ - ملا بابایی او را مانی عموشان نامیده، شاعر هم بود و دیوانش را خودش ترتیب داد، نقل از ترجمه رزم تیموری سید صاحب صدرالحسن (فرمان اردو)، ترجمه عبدالقادر هاشمی، ص ۱۰۰.
- ۸ - بازیگری، ص ۷۸.
- ۹ - مینیاتور هندی.
- ۱۰ - نقاشیهای سلطانها و امپراتوران هند، در مجموعه‌های امریکائی.

Paintings of the Sultans and Emprors of India in American Collections  
Lalit kala Academi

از چهاره آنتیکوین Richard Ettinghausen و نیز مراجعه شود به کاتالگ مجموعه‌های هنری هندی در موزه بوش، آناندا کوامار سوامی Ananda Coomarswamy جلد ششم نقاشی‌های سبک مغول.

- ۱۱ - بازیگری.
- ۱۲ - مینیاتورهای عصر مغول Mughal Miniatures
- ۱۳ - گرشه داسا، لایلت کالای آکادمی دهلی نو.

در آشنایی هری شیکاگو، موزه فنک Pogg کامبریج، بنیاد کوز گیان نیویورک و مجموعه بیکفورد G.P. Bickford کتلند و زمین کشف هریک باک عنده، که اغلب جزو همان آلبوم ژنرال مینت هستند.  
در موزهها و مجموعه های خصوصی انگلستان نیز ۲۷ تصویر از حیزنامه وجود دارد.

**درباره کتاب حیزنامه**

بطوریکه ذکر شده خواندن و بازگو کردن داستانهای جالب کتاب حیزنامه مورد علاقه شخصی اکثر بود، ولی دانشمندان و علمای عصر یا آیین کتاب چندان موافق نبودند ابوالفضل دانشمند معروف عصر اکثر درآمدهای که به شاهزاده دانیال پسر اکثر و حکمران دکن نوشته بودی اندر در می دهد فرمود خواندن کتاب چنین می نویسد:

... چون از میدان چوگان بازی بازگشت نباید تا یکس شب در خانه بماند بر سرند ز نشینند و بامردم خوب صحبت دارند و خلوت گزینند چنانکه اکثر کتابهای تواریخ و قصص و اخلاق مثل تیمورنامه و اسکندرنامه و بایرنامه و همایون نامه و اکبرنامه و شاهنامه و تاریخ طبری میر خجسته و حبیب السیر و ظفرنامه و اخلاق نامری و جلالی و غیره در مجلس می خوانند باشند تا معلوم شود که بزرگان ما قدم چه سان سیر و سلوک نموده اند و چه نوع کارزار فرموده اند چه از خواندن اینها دل را قوی و جگر را هفتی بهم میزد بخلاف ایلی و مجنون و خسرو شیرین و یوسف زلیخا که در مقر خللی بهم می رسد و از عین سودای حاصل می آید عاشقی کار دیگر و شمشیر زن کار دیگر ... و قسه خوانان را امر بود تا قسه امیر حمزه عرب را رضی الله تعالی عنه میخواند باشند اگر چه در آن چندان صحت نیست ولیکن درین وادی دخل کلی دارد ...

در حاقمه بی مناسبت نیست گسه چند نسخه خطی موجود حیزنامه را نیز درینجا معرفی کنیم. در کتابخانه خدابخش زیر شماره ۷۶۸ یک نسخه حیزنامه نام قسه امیر حمزه ثبت شده است. ناقص بدون نام کتاب و نویسنده. بیشتر داستان درین بخش از کتاب مربوط است به ایوب مسلم. نصر سیاه و Midrah shah شروع کتاب چنین است:

داستان ... رفتن نصر سیاه طرف خراسان؛ فریاد ز دست فلک می نیاید هرگز گره بسته کسی را بگشاید  
پایان کتاب شروع داستان چهارموسوم است که با این جمله شروع می شود:

امیر دلاور قلمه بیداد اسلام آباد کردند الخ  
مجموع اوراق کتاب ۳۴۷ است.  
در کتابخانه رضا رامپور دو نسخه از حیزنامه وجود دارد:

الف: شماره ۳۰۴۶ تحت عنوان رموز حیزره از طبقه کتابهای داستان و قسم فارسی در ۳۴۶ صفحه به طبع وزیري، خط نستعلیق شروع:

«سواله الرحمن الرحیم» به رنگ سیاه که در دو طرف آن «رب سیرتوم بالخیر» با مرکب سرخ نوشته شده پس از «الحدیثه ۰۰۰۰» این قسه ایست مشهور در عرب و عجم، داستان اول کشته شدن خوانده تخت از دست الفش وزیر - آخرین داستان: داستان هفتادوسوم آمدن پریان (۷۶ و ۷۷)؛ شهادت و دفن گرین حضرت امیر حمزه است) پایان کتاب: تمت. تمام شد کتاب امیر حمزه صاحب قرآن از تحریر فی التاریخ غره شهر رجب روز جمع ۱۱۸۵ هجری نوشته هیئت الله

لهی پیامبر این هر سه را مصنف نویسنده خواننده را

مهر  
حیث الله  
۱۱۸۵

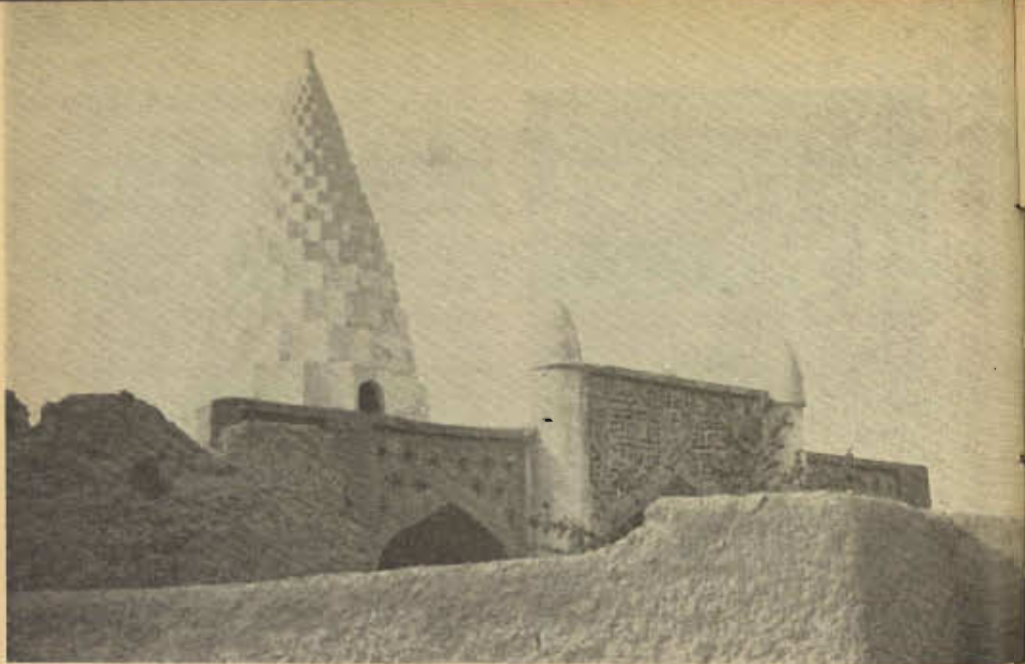
ب: شماره ۳۰۴۶ نیز ۵۷۶ صفحه با جدول خلاصه کاری شده و مرکب سیاه و سرخ  
شروع من ۱ «الجز اول قسه امیر حمزه رب سیر...»  
آغاز قسه امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه روایت می کنند ...

در ص ۲ (نیمه صفحه اول و نیمه صفحه دوم سفید مانده است شاید می خواسته آنرا جدول بندی و تزئین کنند) پیشوای لشکر کوه قاف و کوه البرز ... داستان اول چنین روایت کرده اند که در قرون ایران زمین در شهر مداین پادشاهی بود که او را قباد شهریار گنفتند ...

آخرین داستان: هفتادوسوم شهادت یافتن. پایان جنگ نامه حضرت امیر حمزه رضی الله عنه از دستخط ... شیخ الاسلام الفاروقی النهاوی وقت دوسهبر روز شنبه در مقام ... بموجب ارشاد بیگم صاحبه و آله نواب احمد علیخان بهادر ... به تاریخ دوم شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۷ هجری ... برای بررسی نسخ دیگر حیزنامه:

ریو Rieu, ii, p. 761  
اتنه Ethé, Bodl. Lib. Catalogue No. 473  
Ethé India office Lib Catalogue, Nos. 784-785  
خریانه ۱۳۴۸ دهلی نو دیده شود.

۱۸ - نقلی های سلطنتی و امرا ووران هند. بر مجموعه های امریکایی.  
۱۹ - رفقات ابوالفضل. چاپ نیویورک کانون ۱۹۱۳ چاپ پنجم.  
۲۰ - نقل از جلد ششم کتابخانه مصلح کتابخانه خدابخش.



گنبد و سردر (قدمگاه عباس)

# کهنکاش

KOHNAK =

نوشته: اصغر کریمی  
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

**احوال عمومی - کشاورزی - گله داری - جامعه ها - مراسم ازدواج - اعتقادات**

و نیز دورنمای آبادی دیده میشود. این گنبد در زمینه آبی آسمان اولین نشانی است که از «کهنک» می بینیم و بعد در جهت شرقی آن و کمی دورتر گنبدی به همان سبک معماری دیده میشود که بر روی ساختمان زیارتگاه «قدمگاه امیر حاضر» ساخته شده است که زیارتگاه دیگری است برای کهنکها. پیش از رسیدن به کهنک - در جلوه اصلی - گنبد دیگری

در ۲۴ کیلومتری جاده در قتل به نوشتن، بستر پهن رودخانه ای بنام «گلان کهنک» galal kohnak «جاده اصلی را قطع می کند که در دروازه پارسی، بقیه سال خشک است. جاده فرضی «کهنک» که جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی است بعد از «گلان کهنک» شروع می شود و در همین جهت گنبد مخروطی شکل یکی از زیارتگاه کهنکها بنام «قدمگاه عباس»

با ارتفاع بیشتر در ده «شادآباد» نزدیک خرابه‌های شهر قدیمی «جندی شاپور» دیده می‌شود. این گنبد و ساختمانش را به مقبره «عقوب لیث سفار» نسبت می‌دهند که اکنون زیارتگاهی است برای شاه‌آبادها. از این نوع گنبدهای مخروطی شکل که بنظر می‌آید با روی هم گذاشتن چند ضلعی‌های ساخته شده است. در بیشتر مناطق خوزستان دیده می‌شود که مشخص‌ترین نمونه‌اش مقبره «دایال نی» در شوش است.

«کهنک» جز و بخش حومه شهرستان دزفول و در جنوب شرقی آن قرار گرفته است. دهی است ساکت و آرام و خانه‌ها و کوچ‌های پهن و آرام گسیخته. در هوای گرم آن ناحیه جمعیت کهنک معمولاً به‌عنوان خانه‌های وسیع خود پناه می‌برند و فقط برای ضروری‌ترین امور زندگی از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند. در هوای متدل، جوانان کهنکی برای تفریح به تیشکر هفت‌تپه می‌روند یا به سونلی دیگر برای یافتن کاری دیگر. اگر فصل شخم وندو هم باشد، جمعیت کهنک عموماً در پی کارهای زراعتیشان به صحرا می‌روند و به کشت وورز می‌پردازند.

زمینهای زراعتی کهنک از سوی شمال با زمینهای «قیروزآباد» و از سوی جنوب با زمینهای «گمار کوچک» و از سوی شرق با زمینهای «بند چنگچی» *bone cegon cini* (که همه از دهات بخش حومه شهرستان دزفولند) و از سوی غرب با پشته میلانی «کلال کهنک» هم مرز می‌شود. آبش «کهنک» در میان این زمینها نزدیک به «کلال کهنک» و تقریباً در قسمت شمال شرقی زمینهای خود قرار دارد. جاده شوسه «دزفول» به «شوش» از فاصله چهار پنج کیلومتری شمال‌آبادی می‌گذرد و قسمتی از زمینهای زراعتی «کهنک» را قطع می‌کند.

کهنکی را که در این سالها می‌بینیم تقریباً نوساز است. «کهنک کهنه» یا «قلعه کهنه» که اینک متروک افتاده است در سمت جنوب آبادی کنونی قرار دارد که خرابه‌های آن هنوز باقیست. در «قلعه کهنه» خانه‌ها تنگ یکدیگرند و حیثیت نه کاملاً فخره است. حیاط‌ها بسیار کوچک و اطراف‌ها البته کوچکترند و چند سقفی که هنوز روی دیوارهای فرسوده پایداری می‌کنند بشکل مناطقی ضعیفی است. از شش تا زیارتگاه کهنکیها، چهارتا در همین قلعه کهنه است که با حرمت‌ترین آنها «قدمگاه عباس» است. در جنوب قلعه کهنه وچسبیده به آن. این زیارتگاه ساختمانی چهارگوش و آجری دارد. در هرپوش از طرف بیرون طاق‌نماهایی است قوس‌شکل. بالای سردر آن نیز با کاشی‌های رنگارنگ تزیین شده است. بالای این ساختمان، روی پشت‌بام، گنبدی مخروطی قرار گرفته است که از ترکیب پیچیده چندمنحلی بوجود آمده است (رأس زوایای چند ضلعی بالای دروسه اضلاع چند ضلعی



در حیاط خانه‌های کهنک معمولاً به این شکل است

پائین قرار گرفته و بدین ترتیب هر کدام از چند ضلعی‌های بالایی کوچکتر از چند ضلعی زیرین است) کهنکیها در سالهای اخیر، با حصار کشی جلو ساختمان زیارتگاه، حیاطی هم برای آن ساخته‌اند تا در روزهای عزاداری ماه محرم در حیاط جمع شوند و مراسم عزاداری برگزار کنند. جوانان کهنکی که فدوی‌الای دارند وقت و قوت و زورزی، در حیاط زیارتگاه در روزهای محرم با صدای طبل و شیور «نوشال» (نوازندگان محلی)، جنگ شمشیر و بازی یا علم برآم می‌اندازند. «قدمگاه امیر خانی» در جنوب شرقی آبادی و تقریباً در یک کیلومتری آن است و با این زیارتگاه مشابه است. ولی گنبدی کوچکتر و کوتاه‌تر دارد. این زیارتگاه در روز عاشورا محل اجتماع تمام دستجات سینه‌زن دهات مجاور «کهنک» است. سه زیارتگاه دیگر «قلعه کهنه» کوچکتر است و مصالح آنها از خشت و گل. یکی از آن سه، «قدمگاه حضرت علی» است که تمام سطح زیر بنای آن یک متر و نیم طول و عرض دارد و با گنبدی کوتاه و گلی که از قد آمده هم بلندتر نیست و توی آن پیسوزی است

روی یک جبهه، همین بنای دیگری است شبیه این بنا در جنوب «کهنک کهنه» به نام «قدمگاه رضا». در شمال «قلعه کهنه» و چسبیده به آن نیز زیارتگاهی است بنام «بیه‌گلی» که خوششان می‌گفتند قبر زنی است همین نام ولی نمیدانستند که اصل و نسبش به کیما میرسد. اینهمه قدمگاه بزرگ و کوچک، برای مراسم عزاداری حضرت آور است. ولی مردم کهنک که در آن دشت خشک و گسترده وزیر آسان گرم و پخشیل به سر می‌برند، چنان به این قدمگاهها دل بستند که گوش ضروری‌ترین و اصلی‌ترین مایه زندگی‌شان است، برای هر قدمگاهی متولی دارند و زمینهای وقف کرده‌اند و لذوراتی جمع می‌کنند و خلاصه برای همه ایس قدمگاهها که خوششان «بیه» می‌مانند، حرمت و احترامی قائلند که آن سرش ناپیدا.

کهنک، از سال ۱۳۳۱ به اینطرف تدریجاً در شمال قلعه کهنه ساخته شده است و در حال حاضر تمام کهنکیها - بجز دو خانوار - در کهنک نوسازند. مصالح ساختمانی خانه‌ها بیشتر از گل است و خشت. تمام دیوارها از گل ساخته شده است و بیشتر سقف‌ها به علت کمی و گرانی چوب در این منطقه از خشت است و با طاق ضریبی. یعنی سقف‌ها هم از تیرهای چوبی ساخته شده است و پوششی از پوشال و کاه گل دارد. برای اینکه سقفها را با تیر درست کنند، مجبورند در میان اطراف ستونهای که خوششان «گندونه» *gonduna* می‌نامند، بریا کنند تا تیرها به آن تکیه داشته باشد. روی تیرها را با چوبهای نازکتری می‌پوشانند و بعد هم کاه گل می‌کنند. درهای اطرافها بیشتر یک لنگه است و به توی اطراف بروی پشته مسا لولا می‌گرند. کهنکیها هر نوع چهار دیواری را که سقف داشت باشد «تو» *tu* می‌نامند ولی آنها این لغت را معمولاً به معنی اتاق بکار می‌برند.

خانه‌های «کهنک» معمولاً دارای چند قسمت است: یکی «تولامردون» *tu lamerdun* که اتاق بزرگی است برای پذیرایی از مهمان و البته بهترین اتاق خانه که درازایش گاهی به چند برابر پهنایش میرسد. «تولامردون» چند در ورودی دارد و در پیشانی خانه‌ها این درها را دولنگه‌ای ساخته‌اند. موقعی که مهمانی وارد می‌شود، فوراً چندتکه فرش در کف آن می‌اندازند و چند متکا هم به دیوار تکیه میدهند برای پستی مهمانها و شروع می‌کنند به پذیرایی.

«تو زفت» *tu zaft bengin* «اتاقی است که صاحب خانه با زن و بچه‌هایش در آن زندگی می‌کنند و تمام ضروریات زندگی‌شان در این اتاق جمع است. در دیوارهای این اتاق ظرف‌هایی است برای گذاشتن لثیه کوچک و مثلاً چیزی به جای طاقچه. در بالای دیوارها هم رفهائی دارند که خوششان «رفک» *rafak* می‌گویند. پستویی هم در گوشه

اتاق نشین ساخته‌اند برای گذاشتن اثاثیه دست و پا گیران. خوششان این پستوها «طاقچه» می‌نامند. در این پستوها هر چیزی ممکن است چشم بخورد، و رختخواب، فرش، چراغ، دیگ و دیگر وسایلی دیگری که در زندگی روستایی بکار می‌آید. در همین پستوها «توی» *tu* «هشان را نیز می‌گذارند که وسایلی است برای ذخیره کردن گندم و آرد. و به شکل چهار دیواری نازک که چهار پایه کوتاه هم در زیر خود دارد. سوراخی هم در پائین یک ست دارد که با کهنه پارچه‌ای بسته است. هر وقت که بخواهند آرد یا گندم بردارند، کهنه را از سوی سوراخ درمی‌آورند تا آرد یا گندم بیرون بریزد.

تورن‌ان بزی را کهنکیها در اطراف می‌سازند که آن اتاق «را» *tanirsân* «تیرسان» می‌نامند و در گوشه‌های از حیاط بنا می‌کنند. در «تیرسان» هر چند روز یکبار نانی را که بابت اهل خانه صرف کنند، می‌پزند.

گذشته از این قسمتهای خانه که به زندگی و سکونت اختصاص دارد، بقیه قسمتهای خانه برای نگهداری احشام و انبار کردن غلات و کاه در نظر گرفته شده است. تمام این اتاقها و ابزارها و آغل‌ها دور تا دور حیاط ساخته شده است. حیاط را کهنکیها «هوش» *hosh* می‌نامند که شمعاً به معنی کالی خانه است. در وسط یا گوشه‌های از حیاط - و بدین ترتیب در بیرون از حیاط و کنار دیوار آن - برای پست آوردن آب، چاهی که بیشتر درست و چهارمتری به آب میرسد گنده شده است. حصارهای کوتاه از گل به دور دیوار می‌کشند که مانع ورود حیوانات به محوطه چاه می‌شود. در یک سوی آن ستونی از خشت و گل به ارتفاع تقریبی دو متر و نیم بنا شده است که آنرا «گندونه»

سایه‌های بافته‌شده به این شکل است. از در آن برای سرفه و از خوشن برای جای نان استفاده می‌کنند





بعضی از زنان خوش‌نشین کهک از راه سیدبافی امرار معاش می‌کنند.

**gonduna** می‌نامند و تیرک‌نیم «جوگرگر» - **cu gargar** در بالای این ستون به طور اقی به فاصله چهل پنجاه سانتیمتر از هم کار گذارده‌اند. اندازه این موتیرک نسبت سانتیمتر است. یک میله آهنی از وسط‌ها به روی آنها تکیه دارد که از وسط قرف می‌چوبی نیم «گرگر» گذشته است. «عور» «کرگر» طنابی می‌گذرد که دو انتهایش به دو سطل لاستیکی بسته شده است. هر وقت که سطحی درجه از آب پر می‌شود سطل دیگر بالای جام می‌رسد و می‌تواند آبش را خالی کند و دوباره به جام بیندازد. «آخور» آخوری چهار پایان را نیز که به جوی شباهت دارد ولی از سطح زمین بلندتر است در کنار همین جام ساخته‌اند که می‌توانند به آسانی از سطح در آن آب بریزند. یکی دیوا از خانه‌های «کهک» دو آتشکوه است. یکی خانه قدیم از بای که اکنون مهبل به پاسگاه آژندارمیری شده است و یکی دیگر ساختمانی بهمین صورت که آشکوب دوم آن رو به ویرانی است. تازگی نیز یکی از کهک‌ها اطراف در پشت‌بامی ساخته است که آموزگاران سیاهی کهک در آن سکونت دارند.

جمعیت کهک حدوداً به بیست خانوار است که از به‌اختیارها، گندوازی‌های افشار، دزفول‌ها و از مردمان چند ده دوروبر تشکیل شده است. به‌اختیارها از همه بیشترند و

می‌توان اصلاً این ده را به‌اختیاری‌نشین دانست. غیر از آنان، دزفول درو و خرمن‌کوبی که دوسه ماهی طول می‌کشد در حدود چهل پنجاه خانوار هم از نقاط مختلف و دورست مثل سریش به‌اختیاری، لرستان و خرمن‌آباد و بروجرد و دهکات اطراف دزفول به این جمعیت افزوده می‌شود که بیشتر برای کار در مزارع کهک به آنجا می‌آیند و بعد که کارشان تمام شد با دوستانشان را جمع می‌کنند و راهی ولایت خودشان می‌شوند. این کارگران مدتی را که در کهک بسر می‌برند، هر چند نفرشان بارن و پنجه‌های خود در خانه‌های به‌سر می‌برند که در مزرعه صاحب همان خانه کار می‌کنند. علاوه بر اینها، در بعضی از مواقع سال چند نفر دیگر به جمعیت کهک اضافه می‌شوند. اینها جوانانی هستند که بدبختی گندای که صاحب آن برای «علف چرانی» یا «گله‌داری» به کهک می‌فرستد می‌آیند و مدتی از سال یا تمام آن را در کهک می‌مانند. این جوانان در خانه‌های مسکن می‌کنند که صاحب آن، امر «گله‌داری» و یا «علف چرانی» آن کله را متقبل شده است.

کهک‌ها یا زارعند یا خوش‌نشین. زارعین نصف بیشتر جمعیت کهک را تشکیل می‌دهند که بعد از اجسرای قانون اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی صاحب زمین شده‌اند. آنان از حاصل زمین خود امرار معاش می‌کنند و به کارهای غیر زراعتی رغبتی نشان نمی‌دهند. بقیه جمعیت کهک خوش‌نشینند. کهک‌ها به کسی خوش‌نشین می‌گویند که ساکن ده است ولی از خود زمین زراعتی ندارد و برای امرار معاش به روزمزدی می‌پردازد. خوش‌نشینهای کهک در موقع درو و خرمن‌کوبی به کشاورزان کهک کمک می‌کنند. آنان در محفل مختلف به کارهای گوناگون می‌پردازند. برای کارگری به شهرستانها و برای برنج کاری به دهاتی که کشت برنج دارند می‌روند و یا برای نیری به نیشکر... هر کار دیگری پیش می‌آید.

## کشاورزی:

واحد سنجش زمین زراعتی «من»<sup>۱</sup> است و آن بدین‌طور زمین است که یک من گندم در آن بذرافشانی می‌شود - چنین زمینی پنج «گام» عرض و بیست و پنج «گام» طول دارد و معادل ۲۵ متر مربع است. کلیه زمینهای کهک ۱۸۸۰۰ من است. از این مقدار ۳۸۰۰ من آن مکانیزه کشت می‌شود. ۱۵۰۰۰ من بقیه زمین‌ها شامل شش‌دانگ آبدی و به حساب خودشان پنجاه‌جفت و یک گاو است. این پانزده هزار من را سازمان اصلاحات ارضی کشور به دویت‌ومو «سه» تقسیم نموده و به هر کسی

۱ - «من» در کهک برابر ۸ کیلوگرم است.

۲ - هر ده گام، برابر ۲۴ قدم کشیده است که در حدود ۷۲ متر می‌باشد.

طبق نظر معتمدین کهک از یک تا ده سهم رسیده است. بیشترین رقم را دوسهمی‌ها دارند (سویک خانوار). هرساله در حدود نیمی از این پانزده هزار من را رها می‌کنند و در نیم دیگر هفت هزار و پانصد من بزرگ‌گندم و جو کاشته می‌شود (به هر جفت صد من گندم و سی من جو) و در موقع برداشت، در صورتیکه سال خوش باشد و بارندگی فراوان، هر شخصی پانزده الی بیست و پنج تخم محصول میدهد بطور متوسط کهک‌ها از این مقدار زمین در حدود منویک هزار من گندم و سی هزار و سیصد من جو برداشت می‌کنند.

چون برای زمینهای تقسیم شده جای مشخصی در نظر گرفته نشده است، کهک‌ها هرساله این زمینها را طی مقررات و مراسم خاص تقسیم و بین خود قرعه‌کشی می‌کنند. ابتدا دو سهم از این دویت‌ومو سه را از گوشه‌های اوزمین به کسی که دوسهم دارد میدهند و دویت سهم بقیه را به چهار قسمت برابر تقسیم می‌کنند که هر کدام از آنها را یک «بنکو» - **honku** می‌نامند. هر «بنکو» نیز تحت سرپرستی یکی از بزرگان سفیدان که مورد اعتماد زارعان همان «بنکو» است و «سربنکو» نامیده می‌شود میان زارعان همان «بنکو» تقسیم می‌شود.

یک ماه پیش از رسید، درست موقعی که زمین از هم باران مرطوب است، زمینهای کهک به زیر شخم کشیده می‌شود. در حدود پانزده روز شخم طول می‌کشد. بعد از رسید، همین زمین دوم مرتبه بصورت «رگب» - **ragbor** شخم زده می‌شود. یعنی در جهت عبود بر شخم قبلی. زمین شخم زده را در تابستان رها می‌کنند که آفتاب بمیند و قوت بگیرد. اول پاییز کشاورز کهک‌ها گندمی را که برای بذر در «نوپو» ذخیره کرده است بیرون می‌کشد و هر روز مقداری از آن را در محدوده معینی از زمین می‌افشاند و با یک شخم سطحی مانده را در دل خاک بینشان می‌کند. بذرافشانی در حدود بیست روز طول می‌کشد. از موقعی که گندم تراکتور به کهک افتاده است، بعضی از کهک‌ها با تراکتور شخم و بذرافشانی می‌کنند ولی در خرمن‌کوبی هم با گاردانند تراکتور خرمن را می‌گویند.

کهک‌ها برای درو کردن محصولان احتیاج به دروگر دارند. دروگران به نوعی صاحبان مزارع به کهک‌ها می‌باشند و بهمین مناسبت در فصل درو در حدود پنجاه درصد به جمعیت کهک اضافه می‌شود. فصل درو فعل کار عبومی کهک‌هاست. پیر و جوان وزن و مرد در این کوشش همگانی شرکت دارند. زندهای پیر و از کار افتاده و حتی کودکان هشت تا نهماله نیز با خوشحالی گوشه‌های از کار را پیش می‌برند. رزق و روزی در وقت درو برای همه وجود دارد. حتی سبدهای مستمند و در اویش دوره‌گرد هم معمول می‌رسد و حق سیدی خود را می‌گیرند و راهی دهات دیگری می‌شوند.

از روز بیازدهم اردیبهشت، کار درو شروع می‌شود. هر



دو تنبرمان هر چند روز یکبار نان را که باهل اهل خانه صرف‌کنند می‌بازند

مزرعه را پنج‌تقر به کمک هم درو می‌کنند و یک‌تقر دیگر دسته‌های درو شده را به «خرمن‌جا» می‌رانند. دروگر کهک‌ها دستمالی به سر می‌اندازد که گوشه‌های آن گردن را می‌پوشاند. کلاه نمادی به‌اختیاری در روی آن می‌گذارند. بر روی دو پا می‌نشینند و با چندبار آشنا کردن دهانه داس یا ساقه‌های گندم، مشت دست چپ را از خوشه‌های گندم پر می‌کند و به قول خودش یک «چم رس» - **cam ras** می‌سازد و به کناری می‌گذارد. از هر ده تا «چم رس» مجموعه بزرگتری می‌سازد که خوشدان آترا «bāfa» می‌نامند. «بافه» ها نوبی «شل» - **gal** «ها» (که محفظه قوری یافته شش‌دوازدهم است) با رقاظیر یا الاغ به «خرمن‌جا» حمل می‌شود. کسی که «بافه‌ها» را با «شل» باز قاطر می‌کند و به «خرمن‌جا» می‌برد «شل» کش نامیده می‌شود. از هر صد «شل» یک خرمن می‌سازند. چنانچه بیشتر از صد «شل» داشته باشند، خرمن دیگری درست می‌کنند. زیرا هر خرمن نمی‌تواند بیشتر از صد «شل» داشته باشد چون در موقع خرمن‌کوبی کار مشکل می‌شود.

درو طی سی و پنج تا چهل روز تمام می‌شود. از این پس بزرگ در «خرمن‌جا» به «هوله کسرن» (خرمن کوفتن) گندم متغول می‌شود. خرمن را با لگه‌کوبی قاطران بهم

نیوستانهای که بعد از خرمین می گردانند، می گویند، خرمین کوپس از مسیح زود تا قرون آفتاب، روزها و هفته های مشابهی ادامه دارد و دو حدود می بیند روز طول می کشد تا همه خرمین کوبیده شود، خرمین کوبیده را می گذارند تا وقتی که باد مایلیم بوزد، باد تند دانه را هم همراه گاه یا خود میبرد. اگر چنین باد مایلیم بوزد، زارعین گنهک «جنگر jengar» هفت شاخه را بست می گیرند و از یک سر خرمین شروع به افشانن گاه و دانه به بالای توده خرمین می کنند. باد گاه خرمین را جدا می کند و در فاصله دورتری می ریزد و فاصله بر سر جای خود می افتد. دانه های درشت گاه که از خرمین جدا شد، از «جنگر» هفت شاخه های آن بهم نزدیکتر است استفاده می کنند تا خرده های گاه را نیز از زمین بردارند و بست باد بسیار، در آخرین دفعه آنرا با بار باد می دهند. بر این باد فقط دانه های گندم باقی می ماند و همه گاه و خار و عاشاک از آن جدا می شود. «جنگر» اقراری است ترکیب شده از یک بسته چوبی به بلندی تقریباً مومتر که به انتهای آن هفت یا نه شاخه فولکیز از جنس چوب متصل شده است. بلندی این شاخه ها در حدود چهل سانتیمتر است. فولک شاخه ها از هم فاصله دارند و انتهایشان در محل وصل به بسته، به هم می رسند. گندم پاک شده را روی «خرمین جا» کوب می کنند و گلوله های نیک هم برای بریرکت دشت میان این توده گندم می گذارند. برای تقسیم گندم بین صاحبان زمین و دیروگران مزدور، آنرا به پنج قسمت برابر تقسیم می کنند که هر قسمت

هر چند روز یکبار سه کفه فروخته دوره گره در کهنک پیدا می شود و مشران پروا فرشی زنان کهنک



را يك «كوت - kut» می نامند. يك «كوت» از این پنج «كوت» به کتیبه برزگران مزدوری میرسد که برای صاحب زمین کار کرده اند و چهار کوت باقیمانده به خود صاحب زمین، اگر خود صاحب زمین نیز درجه مراحل درو و خرمین شرکت کرده باشد، کوت پنجم را نیز به پنج قسمت برابر تقسیم می کنند و یک قسمت آن نیز به او میرسد. و اگر پسرش یا شخص دیگری که صاحب زمین متکفل اوست دو درو و خرمین کوپس همکاری کرده باشد، دو قسمت از این «كوت» پنجم به آنها خواهد رسید.

کهنکی ها هم مثل سایر روستائیان ایران، در کنار کار کشاورزی شان به دامداری نیز می پردازند و به علت سابقه ایلداری شان، به دام بستگی بیشتری نشان میدهند. زیرا بیشتر کهنکی ها از بختیارها و گندوزیهایی هستند که اجناسشان پیش از اینکه ساکن شوند و به کشاورزی بپردازند، کوچ کرده اند و دامدار و زاهد گیشان یا عام بستگی مستقیم داشته است و دامپروری رکن اصلی زندگی شان بوده است. آنان برای تغذیه دامهای خود به قصد یافتن مراتع سبز به این سوی و آن سوی کشانده میشوند تا اینکه «کلان کهنک» (در موقع برآیند) اجناس آنها را در درو می بردند ساکن کرد و هم پنام «کهنک» بچوید آمد. کهنکی های جدید و ایلداریهای قدیم سرازکت در آورده اند و سرو سامانی گرفتند و روستائین شدند. دل به زمین بستند و دامداری کم کم اهمیت خود را از دست داد و اکنون از نقطه نظر اقتصادی، دامداری برایشان اهمیت درجه دوم را پیدا کرده است. هر کسی که پول زیادتری نداشته باشد برای ذخیره آن به تعداد دامهای خود می افزاید تا هم پس اندازی کرده باشد و هم بتواند از فرآورده های دامی برای گذران زندگی خود استفاده کند.

کهنکی ها علاوه بر اینکه خودشان گاو و گوسفند دارند، بعضی هاشان هم ممکن است همه گوسفند یکی از آبادیهای مجاور را برای مدت یکساله به کهنک بیاورد و آنها را تمام مدت سال نگهداری کند و در زمینهای کهنک بچراند. قرانومداری که پیشان گذاشته می شود ایتطور است که نصف از پشم همه شیریکساله تمام گوسفندان به گله دار میرسد. مزد چوپان را گله دار و غذای چوپان را صاحب گوسفندان می پردازد. چوپان در خانه گله دار می ماند و مسئول نگهداری گوسفندان می شود. برهائی که در این مدت زایلیم می شوند به صاحب گوسفندان می رسند. این طریق را در کهنک «کلنداری» می گویند. نوع دیگری هم قرانومداری است که موشان «علف چرانی» می نامند. در «علف چرانی»، از یک دهکده مجاور کهنک، یکی از روستائیان گلهای را یکی از کهنکی ها می دهد که برای مدت معلوم در زمینهای کهنک بچراند. چوپان گله به همراه آن به کهنک می آید و مزد و خوراکش به عهده صاحب گوسفندان



زنیهای ممن غالباً سیاه می پوشند

است. کسی که «علف چری» را به عهده گرفته است، یا شیر گوسفندان را بابت حق علف چری می گیرد و یا اینکه از صاحب گله برای هر رأس ماهیانه پنج ریال می گیرد. خوش نشینان کهنک چون صاحب زمین زراعتی نیستند، جن «کلنداری» و استفاده از مزایای «علف چرانی» را ندارند. فقط می توانند احجام خودشان را در زمینهای کهنک بچرانند.

### جاده ها:

بیر مردان به روی سر دستمالی راه راه به رنگ زرد و سفیدی می بندند تا از تابش آفتاب مصون باشند. پیراهنان از پارچه های به رنگهای آبی، سیاه، قهوه ای تیره و بطور کلی از رنگهای چرکتاب است. این پیراهن ها بدون یقه است و شکاف سینه آنها با سه دگمه بسته می شود. آستینها بلند و میچارد است. معمولاً زیرشلواری بلند راه راه به پا دارند و فقط مواقعی که برای مهمانی یا به شهر می روند، شلواری که خودشان «تسمان» - tombân - می گویند به پا می کنند. کتوش پارچه این «تسمان» ها دبیست است و رنگه آن مشکی. برای هر «تسمانی» دو شریک چارک پارچه لازم می شود زیرا کشادی دم پای آن در حدود هشتاد سانتیمتر است و همین نسبت هم تا بالا ادامه دارد. پاپوشان گیوه های تخت پارچه ای است که در سروته تخت آنها جرم دوخته شده است. این پاپوشها را از نازقول می خردند.

جوانها کلاه نمندی که بیشتر از کرک بز درست شده است به سر می گذارند. ولی پیراهنان از پارچه های است که خودشان به تنه می گویند از پارچه های لندی است. بقهدار و جلو باز و آستین میچدار. جورابشان بیشتر نخی است و آنرا از شهر می خردند. پاپوششان بافتنی چرمی است یا گیوه های آجیده خرم آبادی. جوانهایی که بیشتر با شهر سروکار دارند، معمولاً کت و شلوار می پوشند.

جامه زنان هم شامل چند تکه است که توصیفش از بالا تا پایین به ترتیب می آید:

«کلوته - kulut» کلاهی است مانند عرقچین که از دو طرف دویند دارد و در زیر گلو به هم گره می خورند. از زیر این کلاه فقط قسمتی از موی بالای پیشانی بیرون می ماند. به قسمت جلویی «کلوته» سکه های دوخته شده است که روی موها می افتند. تمام سطح بیرونی و بعضی از این «کلوته» ها منحنی دوزی شده است. روی «کلوته» «لجک - lacak» می بندند و دو گوشه آنرا زیر گلو گره می زنند. این «لجک» کمی عقبتر از «کلوته» روی سر بسته می شود و مقداری از «کلوته» از زیر آن بیرون می ماند. روی «لجک» تور نازک چهار گوشه ای می اندازند که خودشان آنرا «می - meyn» می نامند «می» جلوی سینه، تمام پشت و بازوها را نیز می پوشاند. دستمال لریبشی بزرگی را نیز که چندین بار تا کرده اند و بصورت نوار پهنی در آورده اند، به پیشانی می بندند به نحوی که دستمال در پشت سر گره می خورد و گوشه های آن

آویزان می‌شود. این دستمال را خودشان هم «دستمال»  
dasmāl می‌نامند.

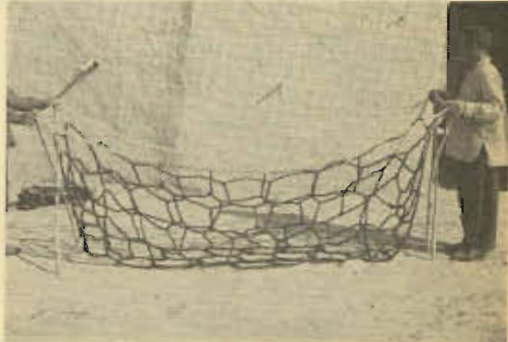
«جومه - juma» پراهنی است که بلندی آن تا یک وجب زیر زانو میرسد. در نوسومی پولوی پالین این پراهن، پوشکاف باندازه بیست و پنج سانتیمتر وجود دارد. شکاف بقه آن تا وسط پستانها میرسد و با سدرکه ساخته‌شود. آستینهایش بلند و میخ‌دار و بدون دکمه است. رنگ این پراهن‌ها بیشتر سفیدگل‌جاری است. چهار جوارتها رنگ قرمز را ترجیح می‌دهند و هر قدر که سن بالاتر می‌رود رنگ پراهن‌ها تیره‌تر می‌شود. پیرزنان سیاه می‌پوشند. زمستانها روی «جومه» قوا - qavā می‌پوشند که مانند کت است از جنس مخمل و بیشتر بد رنگ سبز، قهوه‌ای تیره و یا قرمز. دو جیب در قسمت جلوی دارد.

از پارچه‌ای به طول پنج شش متر دامان پر جیبی می‌دوزند که بلندی آن از کمر تا قوزک پاست. خودشان این دامان را «شلوار» می‌نامند و به عوض شلوار هم از آن استفاده میکنند. جوارب نمی‌پوشند و کفششان بیشتر لاستیکی است.

### زناشویی

انتخاب دختر: دلالی، کنداللی، شیروابرون - girvā borun (شیربیا بران) و شیرینی ملکون çirni ekanun، جهاز خرید، رختخبرون، عروسی، خانیندون، در حمام،

تل آه را بطوری گنجدارند و لوی آنرا را از باغهای گنجدیکند



مبارک‌باد، ری گتئون - rigoçun (روگشا)،  
یا گشون (یاگشا).

پسر که به سن ازدواج رسیده، خانواده‌اش بفرگمی‌افتد که زنی برایش بگیرند تا سر و سامان بگیرد. هر روز بوسیله پیر مردان قایل اعتراف او با جوانان هم سرواشت پیشنهادی داده می‌کنند. وقتی موافقت پسر بدست آمد که البته با کالی حجب و سیاه همراه است، پدر و مادر به تکاپو می‌افتند که دختری از خانواده هم‌چنان پیدا کنند و دستش را در دست پسرشان بگذارند. دختر بدختر را در نظر می‌گیرند و یکی از روزها بدون اطلاع قبلی از زهای قایل پسر و مادرش به خانه دختر می‌روند. در لافافه موضوع را بیان می‌کنند و املاعی می‌دهند و بر می‌گردند. مادر دختر این خبر را به شوهرش می‌دهد. در همین روزها پسر مرد محتشمی از بستگان پسر برای عدلایی به خانه دختر می‌رود. بعد از کالی حاضرین رفتن و از کاورزی و تضمین و پند و باران و دام صحبت کردن، موضوع را در میان می‌گذارند. پسر دختر دو جوان پسر این پندار خود استدارد، یا اینکه «تا خودمان را به پهنیم و فکرهایمان را بکنیم» که یعنی موافقت و یا اینکه «قولش را به قوم خودمان داده‌ام» که یعنی مخالفت. اقدامی در بیشتر ندارد و پنداریک موافقت، بعد از چند روز چند نفر از زین سفیدان ده با اتفاق پدر پسر برای «کنداللی» به خانه دختر می‌روند. بعد از گفتگوی زیاد و مطرح کردن اصل موضوع، پدر دختر بنا بخواست زین سفیدان، مقدار خرچ روز «شیروابرون» را تعیین می‌کند. این خرچ معمولاً پنج‌مخ فلد، پنج من شکر، یک کیلو چای، چهار سته سیکلر، چهار بسته کریت، نقل و نبات و... است. شیربهای دختر هم با چاک و چانه زیاد قرض و تقدش تعیین می‌شود که تقدش را در روز «شیروابرون» نقداً می‌پردازند و قرضش می‌ماند برای بعد. این گفتگو بین این چند نفر می‌رماند است و تا روز «شیروابرون» دیگران از آن بی‌اطلاعند.

در طی یکی نوبت بعد از این قرار و مدار، پدر پسر را به شهر می‌برد و خرچ «شیروابرون» را تهیه می‌کند و به خانه دختر می‌فرستد. جشن «شیروابرون» و «شیرینی آتکون» (که هر دو در یک روز است) یا حضور جمعی از دعوت‌شدگان برگزار می‌شود و وکیل خانواده عروس که یکی از زین سفیدان ده است مقدار شیربها را بیشتر از اندازه قرار و مدار می‌گذارد و به وکیل خانواده داماد پیشنهاد می‌کند و با اعتراض او مواجه می‌شود. پدر عروس خرچ خود را از آنرا با احترام هر یک از بزرگترهای مجلس می‌بندد تا به مقدار قرار و مدای خودشان برسد و علی‌الظاهر موافقت حاصل شود. داماد دستور

۳ در کنگ اسمی از مهره تنبیه، گویا شیربها عشان مهره باشد. ولی در جاهای دیگر شیربها چیز دیگری است و مهره چیز دیگر.

زین سفیدان دست پدر عروس را می‌بوسد و همه دست می‌زنند که مبارک باشد. نقل و نبات و چای با اجازه پدر عروس بین مدعوین تقسیم می‌شود و هر کس نقل و نبات سهم خود را در دستمالی می‌ریزد و به خانانش می‌برد.

بین روز «شیروابرون» و «جهاز خرید» ممکن است ماهها فاصله بیفتد تا اینکه دو قایل خود را کمی جمع و جور و خرچ عروس را روبرو کنند. دختر در تمام طول این مدت سعی می‌کند که خود را از چشم قایل داماد مخفی نگه دارد و این مدت فرصتی است برای مغالطه‌های پنهانی و دور از چشم نیکران بین دختر و پسر که زن و شوهر آینده هستند.

در روز مقرر، پدر و مادر عروس و داماد و یکی از زین سفیدان ده به شهر می‌روند که هم «جهاز خرید» کنند و هم «درخت برون» برای عروس و داماد.

روز بعد سرفقز رسمی ازدواج از دزفول به کهنک می‌آید و از عروس و داماد و پنداریمان امانت می‌گیرد و عروسی شروع می‌شود. دوشب و روز «توشمال» (مطرب محلی) می‌نوازند و کهنک‌ها به رقص و پایکوبی می‌پردازند. داماد برای دوستان خدمت می‌فرستد (برای هر کس سه متر پارچه). دو مین شب عروسی را «خانیندون» می‌گویند. زهای خانواده داماد خند درست می‌کنند و آنرا در خانه عروس به کف دستخوابی عروس می‌بندند. دختران دم‌بخت هم برای سفیدچینی از خانای عروس سهمی دارند. در نیمه‌های همان شب، دوستان نزدیک داماد، دست‌خوابی او را توی رختخوابش خفا می‌بندند.

فردای شب «خانیندون»، رقص و پایکوبی و دستمال بازی و جوب‌بازی جوانان کهنک شوری به مجلس می‌بخشد. بعد از خوردن نهار، لباسهای عروس را توی سینی‌هایی بر سر دختران به همراه نوای ساز و نعل پوشمال‌ها به خانه او می‌برند و هر کدام از زنها که ای از لباس عروس را تیش می‌کنند. در همین روز، «توشمال‌ها داماد را تا بیرون دروازه کهنک برای عمام رفتن بدرقه می‌کنند. داماد به همراه چند تن از رفقا بعد از شستن و لباس نامادی را بر تن می‌کند و به ده بر می‌گردد. موقع برگشتن داماد از حزام، جشن و سرور تماشا می‌کند. هر کدام از جوانان کهنک که دست دو سوارکاری دارند، به ناختمان در مقابل داماد می‌پردازند. مردم به پیشواز می‌روند و هیچکس از رویوسی داماد بر نصیب نمی‌ماند. جلوی خانه داماد تضرعی را جلوی پاش به زمین می‌زنند و بعد او را سر کرسی می‌نشانند و هر کس شاپاش می‌دهد سلمانی یا گتین «فاللی» فال‌نقش شاپاش. خانهاش آباد و نهدند شاپاش را معرفی می‌کند و بعد از معرفی مردخانه دست می‌زنند و زنها «کل - کل» می‌کنند.

در حله و نیمه‌های شب روی مادایی آراسته به پارچه‌های

رنگین، پسر بچه‌ای را می‌نشانند و جمعیت و پوشمال‌ها این مادبان را تا خانه عروس همراهی می‌کنند. برادر عروس (و اگر ندانست یکی از محارم عروس) با یک کله قند که باستانی بد کمر خواهرش می‌بندد، او را «قندنبون» می‌کند تا همیشه زندگی شیرینی داشته باشد. عمویش او را به پشت سر پسر بچه روی مادبان می‌نشانند. (پسر بچه را برای این انتخاب می‌کنند که اولین فرزندش پسر باشد). اسرار مادبان را سلمانی می‌گیرد آیینهای نیز روبروی عروس نگه میدارند و با رقص و پایکوبی جوانان این مادبان به درخانه داماد می‌رسند. داماد روی دروازه در می‌ایستد و عروس از در می‌گذرد تا همیشه فرمانبردارش باشد. دست عروس را مادر داماد و عمه‌اش می‌گیرند و او را تا دم در اطاق حمله می‌آورند. در جلوی پای او مرغی را چنان سرمی‌زدند که قطره‌ای از خوش روی زمین نریزد. (توی پشت ویا طرف دیگری) عروس را توی حمله می‌برند و روی رختخواب می‌نشانند. دست داماد را یکی از زین سفیدان می‌گیرند و لوی اطاق می‌آورد و آنها را دست بست می‌دهد. بعد از مدتی داماد از اطاق حمله بیرون می‌آید و با تبری که از تشنگ تشکاری در می‌کند، دامادی خود را با ناله عوم می‌رساند. صبح روز بعد یک لیک اهالی برای زیندن روی عروس می‌آیند و هر کس با دادن هدیه‌ای به عنوان «روگشون» (روگشا) موفق بپیدن روی عروس می‌شود.

سه روز بعد روز «پاکشون» (پاکشا) است که عروس و داماد به خانه پدر عروس دعوت می‌شوند و هدیه‌ای قابل توجه که بیشتر گاو شیرده یا گوسفند است می‌گیرند. از صبح فردای «پاکشون»، عروس به کارهای خانه جدیدش می‌رسد و در امور

زمینهای زراعتی را با این وسیله شخم می‌زنند.



مربوط به خانه و پوشیدن دامها و پختن نان و . . . بهاری مادر شوهرش می‌شناید.

### پاره‌ای از اعتقادات

کهنکی‌ها معتقدند که اگر :

پسربچهای روی طاقتچه برود ، تکلی از خبیر ذرموق نان‌پندی از خمیر لاوک برود ، مرغ جلوی یکی از اهل خانه بالهایش را بکنداید و بنشیند ، سنگ خانه پشت به اطاق ورود به حیاط بنشیند ، مثل شیرخواری که روی دست نگهدارند پای راستی را بالا نگه دارد ، دختر بچه‌ای خودسرانه خانه را جارو کند مهمان می‌آید .

و همچنین معتقدند که :

اگر کف دست راست کسی به خارش بیفتد نشانه رزق و روزی است و اگر کف دست چپ بخارزد نشانه جنگ و ستیز است .

اگر آتش اجاق خانهای جرقه بزند و صدا کند ، نشانه بدگویی همسایه بغل مستی‌اش از اوست .

اگر لنگه کفش بر روی لنگه دیگر سوار شود صاحب کفش به مسافرت خواهد رفت .

اگر موقع شب سنگ خانهای روزهای بکشد برای آن خانه پیش آمد بدی روی خواهد داد .

اگر گوش چپ کسی زنگ بزند نشانه آن است که پشت سرش بدگویی می‌کنند و اگر گوش راست زنگ بزند ، پشت سرش بخوبی از او یاد می‌کنند .

اگر آئینه خانهای بشکند ، مردم آن خانه باید منتظر واقعه ناخوشایندی باشند .

اگر گیری موقع تولد دندان داشت ، وجودش موجب لعنه‌ای جای برای پدرش می‌شود .

اگر پسربچه سقر بجود ، چالنداش کج می‌شود .

اگر کسی شب سقر بجود مثل این می‌ماند که گوشت تن مرده‌ای را بجود .

اگر کسی به سنگ یا گر بهای آب بیاشد روی مستتر گیل درمی‌آید .

اگر کسی روز شنبه لباس بنویسد دارا می‌شود .

اگر چهارپایی در زمستان شیشه بکشد یا باد می‌آید یا باران .

اگر زن آیمشی ماری را بر سر راه ببیند ، تا موقعیکه

آن زن از جلوی مار بگذرد و بور شود ، آن مار کور می‌شود . اگر جوجه خروس سه چهارروزه آواز بخواند ، برای اهل خانه بدشگون است و باید آن جوجه را سر برید .

اگر در زمستان باران نیاید ، باید اسم چهل کجول را بنویسند و یا اینکه چهل سوسک را زندانی کنند تا باران بیاید . اگر کفششان را بالای سرشان بگذارند و بخوابند خوابهای آشفته می‌بینند .

اگر بچه‌ای اولین دندانهایش را از آرزواره بالا درآورد ، برای پدر و مادرش بدشگون است و برای رفع این بدشگونی کوندک را از پشت بام سرازیر ورها می‌کنند و یک نفر او را از پائین می‌گیرد .

اگر چغندی بر بام خانهای بنشیند ، ساکنین آن خانه پراکنده می‌گردند و آن خانه ویران می‌شود .

اگر در خواب مرغ و ماهی را یکجا ببینند به ثروت و مقام بزرگی خواهند رسید .

اگر در خواب به بیننده‌گر عروسی می‌کنند ، عزاداری برایشان پیش می‌آید .

کهنکی‌ها معتقدند که خورشید دختر است و ماه پسر . در گذشتهای دور ، ماه آفتاب در تعقیب خورشید می‌رود تا روزی او را بدست می‌آورد و هوس بوسیدنش را می‌کند .

خورشید با ناز از او می‌گریزد و موقع گریختن یک دسته از گیوسش به صورت ماه می‌خورد و یک چشم او را کور می‌کند .

بهمین علت نور ماه کمتر از خورشید شده است و گر نه هر دو به اندازه هم نور داشتند . از آن روز باینطرف خورشید دنبال ماه می‌گردد تا دلش را بدست بیاورد و ماه از او فرار می‌کند .

اینطور که کهنکی‌ها عقیده دارند ، خورشید و ماه هر دو درست زن پندگرفتارند . موقعی که ماه یا خورشید می‌گیرد مطمئنند که زن پندگرفتار را گرفته است و می‌خواهند خندانان

کند . برای اینکه زن پدر ، خورشید یا ماه را رها کند ، کهنکی‌ها به پشت‌بام می‌روند ، آتش روشن می‌کنند ، چاوشی می‌کنند ، طبل می‌زنند و بالاخره کلی سر و صدا راه می‌اندازند که زن پدر بترسد و گلولی هر کدام را که گرفته است رها کند .

کهنکی‌ها می‌گویند هر کس ستاره‌ای در آسمان دارد ، هر وقت ستاره‌ای در آسمان کشیده می‌شود و می‌افتد ، می‌گویند بکثرت مرد و فائده‌اش برای آعرش او می‌خوانند .

و همچنین عقیده دارند که زمین‌روی شاخ گاو قرار گرفته و گاو روی ماهی ایستاده و ماهی توی آب است . هر وقت که گاو خسته می‌شود ، زمین را از این شاخ به آن شاخ می‌اندازد و زمین لرزه می‌شود .

# مقدمه‌ای بر هزار و یکشب

(۱)

ترجمه هزار و یکشب به زبان فرانسوی به قلم آنتوان گالان (Antoine Galland) (۱۷۱۵-۱۷۶۹) ، که نخستین ترجمه آن به یک زبان اروپائی است ، از سال ۱۷۰۴ تا سال ۱۷۱۷ در ۱۲ مجلد درباریس انتشار یافت و این کتاب که از آغاز با فروغی تابان درخشیدن گرفت «وطباع بدان مایل شد و مردم با اشتیاقی پر شور بدان روی آورده و تقلید هائی از شروع یافتی از آن پدید آمده ، تا کون نیز فروزان یاقی مانده است . پس از انتشار ترجمه گالان ، خاورشناسان بزرگ چون : دوهمر (De Hammer) ، سیلستر دوساسی (Sylvestro de Sacy) ، لین (Edward William Lane) ، لانگله (Langlès) ، لوژر دلسوشان (Loiseleur) ، دسولونچامپس (Deslongchamps) ، رنو (Reinaud) ، مولر (H. Muller) ، نلدکه (Nöldke) ، دولنگل (De Schlegel) ، گیلنمستر (Gildemeister) ، دوخوسه (De Goeje) ، استروب (Oestrup) ، و دیگران در سراسر قرن نوزدهم و نیز در آغاز قرن بیستم ، دوباره ریشه و خاستگاه هزار و یکشب ، به بحث و جدل پرداختند و براین باب هزار و یک مسأله مطرح ساختند و برخی اصل آن را هندی و ایرانی و برخی دیگر منحصر آفری یا یونانی پنداشتند و گروهی نیز پذیرفتند که کتاب دارای چندین منبع است .

### ریشه هندی و ایرانی

دلیل اصلی دانشمندان در اثبات ریشه هندی و ایرانی هزار و یک شب ، نخست سخن مسعودی و دودیدگر نوشته این ندیم است . ذکر هزار و یک شب نخستین بار در مروج الذهب و معادن

### جلال ستاری

الجوهر تألیف ابوالحسن علوین حسین بن علی مسعودی (متوفی در ۳۴۶ هجری قمری) می‌رود آنجا که می‌گوید : « بسیار کسان که از اخبار گنشتگان آگاهند گنشتان این گونه افسانه‌ها (مقصود افسانه شادابن عاد و شهریت که بنا نهاد و آنرا ازم ذات‌العباده نامید) معمول و خرافاتی است و کسان ساختارند تا با روایت آن ، به شاهان تفریح جویند و با حفظ و مذاکره آن بر مردم زمانه نفوذ یابند و مانند افسانه‌هایی است که پس از ترجمه شدن از متنهائی فارسی و هندی (بریکی از نسخه بدلهای : پهلوی) یا رومی (یونانی) به ما رسیده است و تزیین تألیف آن‌ها چون کتاب هزار افسانه یعنی هزار خرافه است که خرافه را به فارسی افسانه گویند و علامه مردم این کتاب را الفیله (نر دو نسخه بدل : الف لیله و لیله) می‌نامند که داستان ملک و وزیر و دختر او و دایه دختر (و به روایتی دیگر کنیز یا برده‌اش) شیر آزاد و دیبازان است . »

دوهمر نخستین کسی است که این عبارت را در مروج الذهب مسعودی یافت و آنرا گواه بر ریشه هندی و ایرانی کتاب گرفت و بدنیاش بسیاری از دانشمندان ، به اصل هندی و ایرانی هزار و یکشب اعتقاد یافتند .

سخن محمد بن اسحاق الندیم (الوراق) (متوفی در ۳۸۵ هجری قمری) صاحب کتاب التهرت نیز اینست :

« نخستین کسی که افسانه‌ها سرود و از آن کتابها ساخت و در خزینها نهاد ، فرس نخستین بود که برخی افسانه‌ها را از زبان جانوران باز گفت . از آن پس پادشاهان اشکانی که سومین

۱ - ترجمه آقای محمدجعفر محبوب - منابع این رساله در پایان به تفصیل ذکر خواهد شد .



طبقه از پادشاهان فرس هستند درین کار غرقه شدند . سپس این امر در دوران پادشاهان ساسانی افزایش یافت و دامنه آن وسعت گرفت و قوم عرب آن افسانه‌ها را به زبان عرب نقل کرد و به ادبیات فصیح و بلیغ رسید و آنان آنرا تهدیب کردند و بسیر استند و درین رشته کتاب‌هایی نظیر آنها برپاداشتند . نخستین کتابی که درین معنی برپاداشت شد کتاب « هزارافسانه » است که معنی آن به زبان عربی « الف خرافه » است . سبب این امر آنستکه یکی از پادشاهان آتلین (= ایرانیان) وقتی زنی می‌گرفت و شی با او می‌خفت، فردای آن روز وی را می‌گفت . بسازی دختری از شاهزادگان را که عقل و درایت بسیار داشت و نهم‌زادش می‌نامیدند به زنی گرفت . دختر چون به شیشان پادشاه درآمد داستان‌سرای آغاز کرد و هنگام سیری شدن شب گذار خوبی را به جای رسانید که پادشاه وی را باقی گذار و شب دیگر تمام کرد این افسانه را از وی بخواهد و بدین ترتیب هزارشب ملکه را به افسانه‌سرای مشغول داشت و درین مدت فرزندی (پسری) از پادشاه زاده بود که وی را پندیار کرد و در برابر پدر پادشاه و او را پند خویش کرد (و از افسانه‌سرای خود آگاه ساخت) . ملک نیز بدو ملایق شد و وی را باقی گذاشت و زنی وکیل و امین داخل و خرج (فرمانه) شاه بود که وی را پندیارزاد می‌گفتند و او نیز درین کار همراهی و همیشگی کرد .

« نیز گویند این کتاب برای همای دختر بهین تألیف شد و درین باب خبرهای دیگر نیز داده اند .

« محمد بن اسحق گوید : اگر حدیثی خواهد . درست آنستکه نخستین کسی که شانگاه افسانه گفت (با افسانه شنیدندنداری کرد) اسکندر بود ، و گروهی داشت که برای وی افسانه می‌سرودند و او را به خنده می‌آوردند . اما او ازین کار قصد لذت برین نداشت و منظورش نگاهداری و نگاهبانی لشکر خود بود (حفاظت و حرمت خود بود) . پس از آن پادشاهان برای این منظور کتاب هزارافسان را به کار بردند (این رویه را بکار بردند) . و این کتاب محتوی هزارشب و دارای کمتر از دویست داستان است . جداگانه یک‌قسمت چند شب را قرائت گیر . من تمام کتاب را چندبار دیدم و در تحقیق کتابی ناچیز و دارای قصه‌های خنک است .

« ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیری ، مؤلف کتاب اوزرا شروع به تألیف کتابی نمود و هزارحکایت از حکایت‌های عرب ، عجم و روم و دیگران را انتخاب کرد که هر قسمتی قائم بالذات بود و به قسمت دیگر ارتباطی نداشت و افسانه‌گویان را گرد آورد و بهترین چیزهایی را که می‌دانستند از آن گرفت و از کتابهایی که درین موضوع تألیف شده بود آنچه که بسندیده بود انتخاب کرد و ... توانست برای چهارصد و هشتاد شب

افسانه تهیه کند که هر شب به یک افسانه بگذرد و ... پیش از آنکه به آرزوی خود در تمام آن کتاب هزار افسانه برسد ، مرگ او را برود . »

این سخن این‌ندیم را نیز نخستین بار دوام ( یک سال پس از مرگ دوامی که به ایل عربی داشتن کتاب سخت پابند بود) باز یافت و اعتقاد پیشینش که رشته هزار و یکشب ایرانی و شاید هندی است فوت گرفت .

قرینه‌های دیگری که از رشته هندی و ایرانی هزار و یکشب پیستنداریم مشابهت‌هایی است که میان داستانهای این کتاب و کتابهای هندی‌ای که تقدم تاریخی‌شان بر هزار و یکشب مسلم است از قبیل پنجانترا (Panchantara) و (Mahab Chanta) و « ویتالاپانچامینی » (Vetalapanchamini) و جز آن وجود دارد . اینگونه مشابهت‌ها که می‌تواند به کار همین حدود افسانه‌های هندی بیاید بر دو قسم است : گاه در کتابهای قدیم ایران و هند قسمتی کاملاً مشابه از یک افسانه الف لیله و لیلیه را می‌توان یافت . آنگاه بین آنها همانندی‌هایی برآکنده و جزئی به چشم می‌خورد . اینگونه مشابهت‌ها هر قدر روشن و مشخص و اساسی باشد و هر اندازه برای محضی داستان و ساختار آن اهمیت داشته باشد ، دارای ارزش بیشتری است . به موازات این قبیل دلایل و قرینه‌ها ، قرائن دیگری نیز وجود دارد که کاملاً خارجی و غیر عربی بودن آن ثابت است . مانند نامهای قدیم و تعلیمات و اعتقادات باستانی ایران ، و هندی . به سبب اینگونه همانندی‌ها اصل هزار و یک شب را از افسانه‌های قدیم هند می‌دانند که توسط ایرانیان به پهلوی برگردانیده شده است ؛ اما چون بگفته‌اند از زمان شاهان در ادبیات سنسکریت کتابی سرسبز نظیر هزار و یکشب درست نیست ، از این رو می‌توان پنداشت که ابدینه و انگیزه اصلی کتاب ظاهراً از کتب مختلف سنسکریت چون مهابارات و رامایانا گرفته شده باشد .

در قسمتی که سارده چارچوبه کتاب است ، قرائن چندی که خارجی بود رشته آن را ثابت میکند وجود دارد . دو تحقیق مهم درباره این چارچوبه هزار و یکشب صورت گرفته است : نخست تحقیق E.M. Cosquin (۱۹۰۹) ، و دومی پژوهش

۴ - سرمداننده می‌نویسد : « شاه اسکندر روزگار خویش بخشنده بود و چهار قوم : سحرگاه تا به چنگناک فراخ بمانند در درگاه خدای عالمی بودی ، و از چنگناک تا سار پیش به ناه و قند مشغول بودی و به ملک و پادشاهی ، و نزار پیش تا آواز خام به طعام خوردن مشغول بودی . و درین شب محدودان دفتر خوانندگی و سرملوک و اخبار بیامران و پادشاهان گنبدی تا برآمدی ازین برتخت ، پس به صحت زان مشغول بودی ... »

۵ - ترجمه آقایان محمود و محمد .  
۶ - آقای مجیر .

J. Przyluski (۱۹۲۲) . پیش از Cosquin ، دو محقق ایتالیایی بنام P.E. Pavolini (فلورانس ۱۸۹۹) و P. Rajna (فلورانس ۱۸۹۹) . درباره چارچوبه هزار و یکشب مطالعاتی انجام داده بودند که Cosquin از آن سود شایان برده است . Cosquin در مقدمه یا مدخل هزار و یکشب به بخش که از مجموع آن‌ها زمینه کتاب فراهم آمده مشخص می‌دهد :

۱ - داستان شوهری که از بی‌وفایی و ناپااستی همسرش اندوهگین است و چون مردی دیگر را حیدر خود می‌بیند آرام می‌یابد ، یا « داستان خیانت زنان دو هزاره که با یکدیگر برآوردند و سفر کردن آنان که رانده این خیانت است . » این داستان یا داستانی هندی بنام Katha Sarit Sagara مشابه است . « کاتاساریت ساگارا » (اقیابوس فاشها) را برخی به تعیین و گمان اصل هزار و یکشب دانسته‌اند .

۲ - داستان عفریتی که زنی اسیر اوست و این کبوتر شوخ و گستاخ با وجود مراقبت سخت عفریت ، می‌فریبش . نظیر این داستان بگفته N. Blissett سه صورت داستانی مشتمل در سندبادنامه آمده است (در سندبادنامه پاریس چنین داستانی ندیدیم) . در طوطی‌نامه نقشی نیز حکایتی همانند آمده است .

۳ - سرگذشت قصه‌گویی که با داستان سرائی ، خود و دیگران از مرگ میرهاند (داستان شهراد) و چارچوبه اصلی هزار و یکشب از آن فراهم آمده است . بگفته N. Blissett نظیر این حکایت در سندبادنامه با قصه هفت وزیر و قصه ده وزیر یا بهترین‌نامه نیز هست ، توضیح اینکه در کتاب سندبادنامه چنین در قصه ده وزیر ، داستان دختر حیلت‌گروزی آمده است که هرگز شکر هر روز به سبب گفتن قصه‌هایی برای شاه عقب می‌افتد (در سندبادنامه فارسی و نیز در بهترین‌نامه چنین داستانی دیده شد) .

باری این سه داستان دارای رشته هندی است و می‌گمان از هند به سرزمین‌های دیگر راه یافته است . در ادبیات عرب کتابی بنام صدویک شب که از لحاظ چارچوبه همانند هزار و یک شب است و توسط Guadefroy - Demonbynes به فرانسه ترجمه شده (پاریس ۱۹۱۱) ، وجود دارد . Cosquin نشان داده است که چارچوبه این دو کتاب ، دوسخه از یک نمونه اصلی است و هندوان سازنده و صادرکننده کتاب‌های قصه و ایرانیان فقط پذیرنده و مترجم داستانها و افسانه‌های هندی بوده‌اند و رشته و ساختار اینگونه چارچوبه‌های داستانی ، سرزمین هند است (نظیر عقیده گاستون دوپلری و ژرفی باده) .

J. Przyluski (فرقیه اصل هندی کتاب) با تجزیه و تحلیل مینه Nonthouk Pakraniam که در آن پادشاهی زنان خود را میراند و وزیرش به ورطه مرگ در می‌افتد و نیز بررسی چارچوبه Vetalapanchamini که در آن مردی با گفتن قصه‌هایی به همراه خویش از مرگ می‌رهاند ، تکمیل و استوارتر میکند .

باید دانست که بخشی از سر آغاز هزار و یکشب یعنی داستان شهرزاد در هند بدست آمده و نیز برداری از آن که از سنسکریت به چینی در سال ۲۵۱ میلادی ترجمه شده در چین باز یافته شده است ؛ اما این بخش همان قسمت اساسی داستان یعنی حکایت شهرزاد که با قصه‌گویی از مرگ « بگریزد نیست . از این روست که Chavannes (ترجمه Chavannes قصه شماره ۱۰۹) سر آغاز هزار و یکشب را داستان دختر جوانی از چین دانسته که در اصل قصه‌ای یونانی بوده و در قرن سوم به چینی ترجمه شده است .

« علت اصلی پدید آمدن الف لیله و لیلیه که عبارت از نقل داستان‌هایی است برای بست کردن مهلت و مانع شدن از کاری شناخته و ناشنیده ، » با قصه‌گویی برای پس‌انداختن مرگ و نیز شیوه درج کردن قصه‌های دیگر ، روش خاص هندیان است . « بنابراین این نکته قرینگی روشن برای هندی بودن بعضی عناصر تشکیل دهنده الف لیله و لیلیه می‌تواند بود ، چه تنها طرز تألیف کتاب بلکه شیوه بیان نیز در آن همین شکل را به خود گرفته است . » و آنچه دیگر در هزار و یکشب هر جا که فرض اصلی « بیان آثار شنیدنی یا توصیف لذت و ام فراوانست ، قهرمان داستان به زبان شعر سخن می‌گوید ؛ اما در بسیاری موارد این اشعار دنباله مطالب مفرجه در داستان نیست . در واقع این گونه استهزاهای همانگونه که در داستان‌های هندی نیز دیده می‌شود ، موماع وقت و سکون است و نگاهار در آنها افکار و ملاحظات و نکته‌های اخلاقی و فلسفی نیز بیان شده است . » این شیوه گفتن داستان‌های بیایی برای پس‌انداختن مرگ با همراه دیگران در Panchatantra و Hitopadeça (H. Muller) ، ترجمه طوطی‌نامه ، پاریس ۱۹۳۴) و حکایت ملک چلیماک و شماس وزیر و شاهزاده و درخان و داستان ده وزیر و داستان هندی هفت وزیر که با شکل دیگر و مختصر اختلافی در داستان هندی سوکاساپاتی (Suka Saptati) طرح شده است باز می‌یابیم .

در ادبیات اروپایی دو قصه ایتالیایی که با چارچوبه هزار و یکشب (قصه‌گویی برای رهائی از مرگ) مرتبط می‌تواند بود ، وجود دارد : نخست داستان Astolfo از Giovanni Serocambi (۱۲۲۴ - ۱۳۲۷) و دومی دیگر داستان Giocando که در بیست و هشتمین سرود Orlando Furioso اثر Arioste (۱۵۳۰) آمده است و ظاهراً جهانگردان و مسافران اروپایی این مضمون را از مشرق زمین به کشورهای خویش برده‌اند . باری این چارچوبه یا مضمون داستان برداری و آوردن داستان‌های بیایی بقصد رهائی از مرگ ، در روزگاری بسیار کهن به ایران

۵ - آقایان محمود و طهراسفر حکمت .  
۶ - آقای طهراسفر حکمت .



شده اند که همه از گمراه کنندگان اند»<sup>۱۱</sup> باری چون «در اوستا دیوها و جادوان و پریها و کویها و کریانها در عرض هواند (نوآن) بندت تمام سرزند (سحر و جادو) سخن رفته و (ساجری و جادوگری) از گاهان بزرگ شمرده شده و با از جادوان گروه شهابین ساحر و گمراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است»<sup>۱۲</sup> بلوئه مایه ساجری و جادوگری هزار و یک شب را از منبع تورانی بداشته است. بلوئه می نویسد بدستی معلوم نیست اقوامی که سابقاً در توران زمین (جدود) مرو و فرغانه و سند و سمرقند تا مرز چین، «سرزمین توران بایران وسیع با مملکت خوارزم (خیوه) مشتمل بوده، از طرف مشرق چین تا بندریاچه آنرا که جزایر شان قرون وسطی آنرا دریاچه خوارزم می نامیدند، امتداد داشته است»<sup>۱۳</sup> می زیستند ادبیاتی نوشته داشته اند یا نه و اگر هم چنین ادبیاتی وجود داشته چیزی از آن در دست نیست، زیرا افسانه ها و داستان های خاص آن سرزمین از طریق منابع اسلامی به ما رسیده است. اما از فراین گوناگون چنین برمی آید که کتب و نوشته های مربوط به سحر و ساجری در گذشته در آن سامان موجود بوده و با پیشرفت ایران اسلامی ناپدید شده و فقط نشانه های آن در افسانه ها و داستان های ایرانی یادگار مانده است. این داستان ها که اصل تورانی دارند لکن ایرانی شده اند، بنه سبب جنبه آسون آمیز و شگفت انگیزشان مهم ترین بخش هزار و یک شب را تشکیل می دهند و نمونه بارز اینگونه قصه ها سرگذشت علاءالدین و چراغ جادوست که در چین یعنی در ترکستان چین روی میدهد. اما داز اوستا و کلیه کتب دینی پهلوی و داستان ملی و مورخین قدیم ابتدا شک نمی ماند که ایرانیان و تورانیان هر دو از یک ژاد بودند. بنا به سنت بسیار گهخی ایرانیان و تورانیان هر دو از یک دودمانند، و سلسله نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. جز اینکه ایرانیان زودتر شهرنشین و دارای تمدن شدند و تورانیان بهمان وضع بیابان نوردی و چادرنشینی خود باقی ماندند»<sup>۱۴</sup> و نیز «از داستان ملی ما چنین برمی آید که تورانیان و ایرانیان پیش از ظهور زرتشت دارای یک دین بوده اند و جنگی ارجاسی شاه تورانی با ایرانیان از این رو بوده است که کسی گشتاب از کین کور روی گردانیده بدین نو درآمده بود و ایرانیان به سبب روی کردن تمدن بزرگی و شهر نشینی بجای و حلال خسود از زود محسود تورانیان شده بودند. بدین سبب ایرانیان شهرنشین و بزرگتر همیشه دچار غارت و دستبرد تورانیان بیابان نورد و راجرن بودند و سرسار شمال و مشرق ایران میدان تاخت و تاز آنان بود. رفتن تهاه پایه تمدن ایرانیان بجائی رسد که تورانیان غارتگر را بیگانه خوانند.

دست اندازی اقوام بیگانه در سرزمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داد. افسان بلخ و سند بنست بیگانگان و متواری شدن ایرانی ترکان آن سامان و با در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان. متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد. ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان شرقی خود را تورانی و دشمن می نامیدند، بعدها اقوام بیابان نورد و چادرنشین و حتی را که در سرزمین قدیم توران آمده بغارت و بنهارداختند تورانی نام دادند، امم از اینکه آنان حقیقتاً تورانی باشند یا از ژراد دیگر. سواحل جیحون و سیحون که از یک قرن پیش از مسیح تا استیلاي مغول محل تاخت و تاز ملوای مختلف بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهد کهن و سینه تورانیان اصلی و نشمنان دیزین را مجسم میکرد. نوبه بنوبه هر قبیله مهاجر که به آن سرزمین ها میرسد و بنای کشتار و غارت میگذشت، نزد ایرانیان از تورانیان بشمار میرفتند، خواه آن قبیله آریایی بود خواه مغول و هپتال و ترک و تاتار. در واقع میتوان گفت که بعدها ایرانیان کلیه تورانیان مانند کلسه Barbaros یونانیان بکار برده اند»<sup>۱۵</sup> از این رو در نوشته های متأخر مانند شاهنامه و کلیه کتب تواریخ و کتب پهلوی قرون وسطی که آنچور همه آنها روایات عهد ساسانی است و همه متکی به سنت آن عهد است، تورانیان و ترکها و چینها بدون امتیاز در ردیف هم شمرده شده اند. در این کتب هرجائی که سخن از سینه ایران و توران است بنا یک شخص گاهی تورانی و گاهی ترک و چینی و پیغو خوانده شده است. در صورتی که در کتب دینی و داستان ملی ما هرجائی که از تورانیان یاد شده، سخن از عهدی است که هنوز ترکها و کلیه مغولها در سرزمین توران نرسیده بودند»<sup>۱۶</sup> بدینگونه به سبب هم ژنایی و هم کیشی ایرانیان و تورانیان در آغاز، پذیرفتن گفته بلوئه که جنبه سحر و ساجری در هزار و یک شب ریشدای منحصرآ تورانی و نه ایرانی دارد، دشوار بنظر میرسد.

۱۰ - «در آئین مزدیسنا به سه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند: نخست اشمناسندان که بتدریج عند آنان به هفت قرار گرفته و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگانشند. هر یک از این فرشتگان را روحیه است: پاک و دجله لاجونی و روحانی و پاک صوت نسوتی و جسمانی، در عالم مادی حاکمات و پرستاری محووات اهورامزدا سریده بد آنان است و آنچه در عالم کون و مکان وجود میکنند، بتعدادی این گشتگان صوت می پذیرد. در ادبیات مزدیسنا برای هر یک از اشمناسندان حکار یعنی بارک و جبراهاتی ذکر کرده اند. همچنین هر یک را دستور یعنی رفیبه و نشینی است. دود ایرانی که همین عند آنان ممکن نیست چه درخور شدت از دستها و هزار ایران میوی سخن رفته است و طبقه دوم فروران که شماره ایشان با اندازه مخلوقات اهورامزداست، و خادروان بورادون.

۱۱ - خادروان بورادون.

مجموعه بی خطی، در کتابخانه ای مجلس شورای ملی، بشماره ۶۱۵۰ هست؛ که مؤلف آن: آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی - مرده بنام ۱۰۹۶ - است.

«وی از دانشمندان بزرگان روزگار سنوی است. و نخستین کسی است که شالوده دائره المعارفی را ریخته و بنام «فان - الخواص» توانست یک مجلد آنرا را پایان رساند...»<sup>۱</sup> مجموعه مزبور، شامل ۱۲ رساله است، که مؤلف رساله های ۱- ۱۰، «سراجة آقارشی ذکر شده است. و هر چند که از نام مؤلف رساله های ۱۱ و ۱۲ - مقاله ای حاضر - ذکر می شده، تحقیقاً باید از هو باشد.

نام و موضوع رساله ها بر ترتیب، از این قرار است:

۱- و توفیقه. ۲- قیلة آفاق. ۳- نوروزیه. ۴- مولودیه. ۵- نهج کبیه. ۶- میزان المقادیر فی تبیین الشقاویر. ۷- الغرابة. ۸- در علم فرات. ۹- مختصر در علم نجوم. ۱۰- جمع مختصر - در علم عروض و قافیه و صنایع الشعر - معروف به «مختصر وحیدی».

۱۱ - (مقاله حاضر): «در بیان «کاغذ» و «درنگهای الوان (۱)» و «نگارها» و «ترکیب مرکب» و «قلم».

۱۲ - «خط آوخل» . . . . .

و «خط مشجر» ، که متأسفانه، پس از این عنوان، نسخه بیابان رسیده (گ ۹۷ ب) و ناقص است. گویا، یک و یا چند برگه افتاده باشد. و در همان همین صفحه، «قاعده درداستن غشوة ماد» و «تعلیق آن با سالهای هجرت و استخراج ماعهای آن»، نوشته آمده است. بجز رساله ی ۶ - که برمی است - بقیه ی رساله ها پارسی است.

نسخه، سابق بر این، به مرحوم «حاج سید نصرالله تقوی» تعلق داشته و مؤلف «الذریعه» آنرا دیده و ذیل معرفی برخی از رساله های آن، از آن بعنوان مجموعه ای آقارشی، یاد کرده است.

اینک، نسخه شناسی مجموعه، که جزو موقوفات نگارنده در جلده سیزدهم فهرست کتابخانه ای مجلس شورای ملی (تهران)، ۱۳۴۶، ص ۱۵۴ - ۱۶۲) به طبع رسیده است:

تسطیق «محمد صالح بن محمدرضا». رضات ۱۱۰۰ هـ ق. ۹۷ برگ، زبنة اصطناعی. ۳۵ سطر: ۱۴ × ۶. ح: میش سرخ لای - ۱۹۵۳ ۱۳۴۵

عنوانها و خط و نشانیها و دایره ها، شگرفی، کزانه برخی صفحات نوشته دارد.

شیریک آغاز: علاوه بر شرح های چند، شیر کاتب «محمد صالح» و غیر تنگلی با تاریخ ۱۳۷۵ و غیر «مصدق حسینی» و «پروین (۱) بن لطفعلی - ۱۱۷۰» و غیر «حاج سید نصرالله تقوی» نقشست.

(۱ - ب)

# رساله خط

در بیان

کاغذ و رنگهای الوان [ و نگارها و ترکیب مرکب و قلم و خط - کوهل ]

کاغذهای جمیع بلاد را تجربه کرده اند، آنچه پسندیده تر و پاینده تر است: کاغذ «بنداه» و «دمشق» و «آمل» و «سمرقند» است. که خطوط را قابل است. و کاغذهای جاهای دیگر اکثر شکننده و نترکننده و ناپایدار است. و کاغذ را اگر اندک گونه دهند، بهتر بود؛ بسبب آنکه بیانش قوت و باسره را ضعیف میکند. و تا غایت همه [ی] خطوط استادان بر کاغذهای مثلون مطالعه افتاده.

- ۱ - دانش پژوه: مجله دانشکده ادبیات - سال ۹۳ - شماره ۳ (فروردین ماه ۱۳۴۵) - ص ۱۵۱، که مقاله «تاریخ مختصر افسانه های آقارشی» ضمیمه و نشریاری مزبور، طبع کرده است. (ص ۱۴۱-۱۵۹).
- ۲ - آملیه: وحید تبریزی، شمس به وحید - مرده ۹۴۲ هـ در گیلان - (الذریعه، ۳: ۵۰، ۱۳۹).
- ۳ - درباری الوان کاغذ، رجوع شود به مقاله «کتابه از آقارشی ارج اقتار، در بار اشهر» (ج ۱ ص ۲۵۵ بعد)، که از منابع معتدی این موضوع، آگام داده اند.
- ۴ - این عنوان در نسخه ای خطی رساله نیست. نگارنده به مناسبت آنکه، بعضی از رساله اختصاص به «خط» ها، که در تصویر و تفسیر، مورد استعمال بوده اند، دارد؛ این نام را بر آنها حد.
- ۵ - این خط، خطی است ریزی، مأخوذ از همین الفبای عربی چنانکه در جای خود بیان شود. درباری: ۱ - ریشی خطهای موجود در جهان و نظریات مربوط بدان، ۲ - خطهای گوناگون عربی و شرقی، قدیم و جدید، ۳ - تاریخ نهفت اصلاح خط شرقی اسلام، ۴ - مختصراتی خط ایرانی و کوشندگان مولف بر آن (که نخستین آنان: آهورزاده بود - در ۱۲۷۲ هـ ق). ۵ - خطهای گوناگون پیشنهاد شده از طرف ایشان و رسالات آنان در این زمینه، رجوع شود به: الذریعه - ج ۲ ص ۱۷۷ - ۱۸۰ (من، و حواشی مشیح زیر اینست داشته اند آقارشی در کتب خطی مزبور). ایران کرده - شماره ۲ - «میرده» - نگارش آقارشی ذبیح بیروز. ایران کرده - شماره ۸ - «خط و فرهنگ» - نگارش آقارشی ذبیح بیروز. و مراجع مقالای که در «فهرست مقالات فارسی» (تالیف آقارشی ارج اقتار) - تحت عنوان: «خوشنویسی» (ص ۱۹۹ - ۲۰۷) و «املا» و رساله «خط» (ص ۵۷۸ - ۵۸۳) فهرست شده است.
- ۶ - الذریعه - ۴: ۵۰۳، ۱۱۰، ۲۳۰، ۱۶، ۱۳۳.
- ۷ - براسمیل کوه «گوه» یعنی رنگه و لون باشد. (برهان).
- ۸ - مرامل: معامله (۱).







# مراسم ازدواج زرتشتیان

از: داریوش به‌آذین

مقدمه

در آئین ایران باستان از لحاظ نظم کارهای اجتماعی و جلوگیری از مفاسد اخلاقی، درباره زناشویی تأکید زیاد شده است. زرتشت در اوستا برای ازدواج و تشکیل خانواده مراتب والاّی قائل گردیده میگوید:

مردی که زن دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد،  
چیب این است که هنوز هم زرتشتیان که تعداد کل آنها در دنیا ۲۸۰ هزار نفر و در ایران ۲۳ هزار نفر میباشند پس از گذشت قرن‌ها مراسم مربوط به ازدواج خود را محفوظ داشته و بر طبق سنت‌های دیرین خود عمل میکنند.

ما در اینجا فقط مراسم ازدواج زرتشتیان در تهران که با اندک تفاوتی در بین زرتشتیان گرجان و یزد معمول و مرسوم میباشد اشاره میکنیم.



## مراسم ازدواج زرتشتیان

خواستگاری زرتشتیان باین طریق است که مادر و خواهر پسر در صورت تمایل خانواده دختر یا چند نفر از بستگان نزدیک برای خواستگاری دختر میروند. در اغلب مواقع خانواده پسر نامه‌ای که در خصوص خواستگاری از طرف پسر بعنوان پدر دختر نوشته شده همراه خود میبرند. این نامه را بیشتر برای شگون روی کاغذ سبز رنگ نوشته و در پاکتی سبز میگذارند و بپاک

دستمال سبز و یک کله قند همراه با مقداری سبجد و آویسن Avishan بمنزل دختر میبرند.

جواب نامه پسر چند روز بعد از طرف خانواده دختر یا همان تشریفات بمنزل پسر برده میشود. در این نامه پدر دختر، موافقت خود را نسبت بوسالت دختر خود اعلام میدارد و بدنبال آن مرحله نامزدی آغاز میشود.

در روز نامزدی پسر با اتفاق اقوام خود به خانه دختر میروند و ضمن برهن حلقه نامزدی هدایایی (از قبیل کیف، کفش، پارچه، سکه طلا) به دختر هدیه میکند. اهداء این هدایا توأم با مراسم خاصی است. در جلوی همه این هدایا دو لاله که در داخل هر کدام یک شمع روشن قرار دارد همراه آئینه، گلاب‌پاش، یک کله قند و تعدادی نقل یا خود میبرند و بعد از تقدیم این هدایا از طرف پسر به دختر، آنان حلقه نامزدی را درست همدیگر میکنند.

چند روز بعد از نامزدی، اقوام دختر مقابلاً با دولا، روشن و شیرینی سفید (نقل) و کله قند سبز پوس، گل، پارچه، گراوات و هدایای دیگر به خانه پسر میروند و آنها را بخانواده

- ۱ - پتکوب گاه خوشبختی است.
- ۲ - دویع خواستگاری دیگر در بین زرتشتیان ایران مرسوم میباشد. نوع اول خواستگاری بوسیله «دویع» نوع دیگر خواستگاری فقط با نوشتن نامه از طرف پسر بند دختر انجام میگردد.

پسر هدیه میکنند. در این دیدار، دختر همراه پدر و مادر و اقوام خود نپیروند زیرا اینکار را یکتکوع سبکی از طرف دختر میدادند.

پسر میتواند بعد از انجام مراسم نامزدی به خانه دختر رفت و آموذگد ولی با انجام مراسم نامزدی دختر به پسر حلال نمیشود. بعد از رفتن، که البته به آمادگی دو خانواده بستگی دارد، روز عروسی را که باید روز نیک و مبارک باشد تعیین میکنند.

چند روز قبل از عروسی، عروس و داماد و اقوام بسیار نزدیک بخبرید وسایل عروسی میروند. از طرف داماد لباس عروسی (کیف و کفش، چند قواره پارچه، زیورآلات و لوازم آرایش...) و از طرف دختر لباس دامادی و هدایای دیگری (از قبیل کفش، گراوات، دگمه سرست...) خریداری میشود. دوسه روز قبل از عروسی از طرف اقوام عروس چیزی به را بختنامه‌ای که باید عروس و داماد با هم در آن زندگ کنند، میبرند و خانه را بلیقه خود تزئین و آماده میکنند. همچنین در این روز ضمن برپا کردن جشن کوچکی با نعلی که از طرف خانواده دختر فرستاده شده رختخواب عروسی بوسیله خانواده پسر دوخته میشود.

عقد و عروسی زرتشتیان در یک روز انجام میگردد. روز عروسی، عروس و داماد و اقوام نزدیک قبل از غروب برای انجام مراسم عقد در معبد حاضر میشوند. در این مراسم در پیشاپیش عروس و داماد، کتاب اوستا، دولا، روشن، آئینه، نقل سفید، انار و تخم مرغ بوسیله اقوام نزدیک به معبد برده میشود. عروس و داماد در جای مخصوصی که در جلوی سفره عقد است می‌نشینند.

سفره عقد سفره سفیدی است که روی چیز گسترده شده در روی آن کتاب اوستا، آئینه شمعدان، یک سینی محتوی شیرینی سفید (نقل) گل، یک مجسمه آتش در حالیکه روی آن عدد میوزنه، تخم مرغ، انار، قیچی، رشته شراپه سبزرنگ (رشته‌ای که اغلب دور کوسن میوزنه) و یک سینی لورک (Lork (احیل) قرار دارد. روبروی عروس و داماد موبد و کارگران خانواده های نزدیک می‌نشینند. آنگاه مراسم عقد در حضور دو شاهد که یکی از طرف خانواده دختر و دیگری از طرف خانواده پسر میباشد و همچنین یک نماینده که از طرف اجمن زرتشتیان میباشد انجام میگردد. سپس موبد شروع بخواندن قطعاتی از اوستا نموده و آندرز زناشویی میدهد. بعد از طرفین می‌پرسد که آیا به ازدواج با هم راضی هستند یا نه - بعد از شنیدن جواب مثبت از طرفین تشریفات سنت ازدواج در دختر رسمی زرتشتیان انجام میگردد و عروس و داماد و شهود آترا اعطاء میکنند بعد از اتمام مراسم عقد، تخم مرغی که دوسر سفره عقد بوده بوسیله دهموبده<sup>۴</sup> به پشت‌پایم پرتاب میشود. یا

اینکار دهموبدحتوقی را که پدر نسبت به دختر خود داشته با قیچی بریده باین تخم مرغ مبدلعه کرده از خسانه بیرون میداند و باین منظور که پدر دیگر حتی بدختر ندارد.

بعد نمودن در حالیکه گلاب و آئینه درست دارد جلو مهمانان آمده ضمن نگاه داشتن آئینه روبروی آنان به آنها گلاب میدهد و یک نفر دیگر که پشت سر دهموبد حرکت میکند به مهمانان شیرینی تعارف میکند. آنگاه سه موبد سینی بزرگ محتوی لورک را برداشته به تقسیم آن بین مهمانان که معمولاً هم خود را بخانه میبرند می‌پردازد.

بعد از انجام مراسم عقد، موبد، عروس و داماد را در معبد سفار دور آتش مقدس میگرداند<sup>۵</sup> آنگاه عروس و داماد به مجلس جشن عروسی میروند و بعد از اتمام مراسم جشن، عروس و داماد بوسیله اقوام نزدیک بخانه داماد برده میشوند.

در جلو در خانه جلوی بنای عروس و داماد آتش می‌افروزند.

در خانه ب مهمانان شربتی بنام «شربت در حجله» میدهند. در موقع ورود عروس و داماد به حجله مادر شوهر هدیه‌ای (از قبیل: گوشواره، انگشتر، دستبند و سینه‌باز) به عروس میدهد.

بعد از ورود عروس و داماد ب حجله، در حضور عده‌ای از زنان خانواده نزدیک آنها، عروس و داماد به پاتوشی یکدیگر سپر می‌پردازند. ابتدا سینی را در زیر پای عروس و داماد قرار میدهند. عروس و داماد از طرفی که محتوی مقداری سبزی چمن (رنگه سبز در بین زرتشتی‌ها میسوز و مبارک بوده و بعضی

۳ - بعینه زرتشتیان بعضی از روزها نیک و مبارک است و انجام بعضی کارها در بعضی روزها ممنوع میباشد. مثل خوردن گوشت در چهار روز هرمه (وهمین - ماه - گوشت - رام). در بعضی ماه نیز عده‌ای مطلقاً از خوردن گوشت برهیز میمانند زیرا که ماه بهمن، ماه آئینه نیک و آتشی و صلح و شیرخواهی است.

۴ - سه موبد نسبتاً موبد بوده و وظیفه‌اش تنظیم کارها و مراسم مدعی است.

۵ - زرتشتیان با آتش بعث روشانی و خاصیت پاک‌کننده آن احترام فوق‌العاده قائند و آرا سبیل روشانی معر و وضاعاری وقت خود میدهند تا جائیکه طرف آفتاب و آفتاب و روشانی چراغ و آتش نماز میخوانند. بدین معناکه سجده طرف شرق و وضاعا بطرف غرب و تسبیحاً بطرف ماه نین میخوانند.

۶ - در روز و گرجان زرتشتیان عروس را با شربتیان غلیظ بخانه داماد میبرند بدین ترتیب که سنت راست عروس، خواهر داماد دست چپ او خواهر عروس (یا یکی از زنان فامیل عروس) قرار گرفته زبان فامیل در حالیکه تن چپ او با پنج نفری تنگن داده‌اند پشت سر عروس طرف خانه داماد حرکت میکنند. قافله عروس را جلوی منزل هر زرتشتی عبور کند در پیش پای آن، آتش افروخته بروی آن افکند و کتسر (شیر) درصحت کاج و بعضی از برشته‌های معطر) نود میکند.

خرم، وشادی است) که اصطلاحاً بان «مرغ» یا «مرو» و صوام بان «مور» میگویند. و مقداری شیر و آب که همه باهم مخلوط شده بر داشته خردنهای غروس را بان میشود و سی غروس پای داماد را میشود بدین منظور که مانند گیاه مرو همیشه زندگی آنها سبز و خرم باشد و مانند آن شیر همواره از گناهان پاک و متمره گردند و مانند آن ریشه مرویقا و بوام زندگیشان بیشتر باشد.

در این موقع مدعوین غروس و داماد را تنها میگذارند. غروس و داماد اناری شیرین را که در روی سفره گواه (زردشاهی) به عقد گواه میگویند) بوده در اطاق حجله باهم میخورند تا بانها ز دانههای آن دارای اولاد گردند.

صبح روز بعد رختخواب غروس و داماد بوسیله خواهر شوهر (یا خواهرزن) بزرگتر جمع میشود. رسم است که داماد سکههای پسرهای خواهر خود در رختخواب میگذارد و خواهر شوهر موقع جمع کردن رختخواب، آنرا بر میدارد. صبح همان روز نیز از طرف خانواده غروس مقداری ماست (بعنوان روغنیددی) همراه شیرینی و پنمک (برای شیرین کامی) بخاوانده های نزدیک غروس و داماد فرستاده میشود داماد عصر همانروز (که روز پانجمی است) قبل از آمدن مدعوین بوسیله چندتن از مردان فامیل همراه مویب یا بولاله روشن و مقداری شیر که یا برگ گل و آب مخلوط میباشد بر سر آب روان میرود و بعد از خواندن قطعاتی از اوستا توسط مویب، آنرا در آب روان میریزد تا بدین ترتیب هرگونه آلودگی قبل از زناشویی او شسته شود و از این بعد یا طهارت و یا غت مثل آب و شیر و گل پاک باشد.

در مراجعت داماد برای دست بوسی و تشکر از زحماتی که پدر برای دختر خود کشیده است بخانه پدر زن میرود و با بوسیدن دست مادر و پدر زن خود از زحمات آنها در ترویج دخترشان که حالا زن اوست سپاسگزاری مینماید. پدر زن هدیههای (ساعت و آفتاب آن) به داماد میدهد. بعد داماد بخانه خود مراجعت میکند.

در مراجعت داماد، در مدخل در خانه، غروس کاسهای از نقل و شیرینی بعنوان پذیرایی از داماد به سر او میریزد.

در این موقع اقوام و دوستان هدایایی را که قبلاً آماده کرده اند، به غروس و داماد میدهند.

آنگاه داماد بعنوان شیرهای اناری را که به آن ۳۳ یا ۱۰۱ سکه زده شده همراه یک جفت کفش پامپرز هدیه میکنند و یک جفت کفش نیز بخواهر زن میدهند.

روز سوم غروسی روز آتش رفته است رشته این آتش باید بست غروس بریده شود و بدست داماد به دیگ ریخته شود. این آتش را نیز ضمن برگزاری جشن کوچکی بین دوستان و اقوام تقسیم میکنند.

رسم است که غروس و داماد قبل از رفتن بجای دیگر همراه اقوام خود به زیارتگاه و مکان مقدس بنام «شاورهرام ایزد» Shaverahram eized میروند. بعد از زیارت شاورهرام بزرگ روز خوب هفته مادر شوهر و پدر شوهر، غروس و پسرشان را به خانه خود دعوت میکنند و موقع ورود آنها هدایایی بعنوان پاکت به آنها میدهند. همین عمل را مادر زن و پدر زن نسبت به داماد و دختر خود انجام داده و هدایایی بعنوان پاکت به آنها میدهند. بعد از آن فامیل های نزدیک غروس و داماد را بخانه ایشان دعوت میکنند. گاهی این دعوتها یکسال طول میکشد زیرا غروس و داماد هر هفته در خانه یکی از فامیلها مهمان میشوند. این مهمانها نیز توأم با تشریفات خاص است بدین معنی که موقع ورود غروس و داماد یک شاخه گل و گیاه سبزی یا یک دانه انار (پاسیب ویا تارنج) به آنها داده مقداری «آویستن» که با شیرینی و سنج و داماد وغیره مخلوط است بر سر آنها میریزند و چندین مرتبه با صدای بلند که توأم با خوشحالی است نسبت به غروس و داماد «هیبرو شادباش»<sup>۱۱</sup> میگویند.

Marg - ۷

Marv - ۸

Mave - ۹

۱۰ - زرتشتیان بعضی اعداد را مقدس میدانند عدد ۳۳ را بعلت تعداد فرشتگان و ۱۰۱ را بعلت اینکه نام خدا است مقدس تر و محترم تر میدانند.

۱۱ - این کلمه بجای هودی زرتشتیان بکار میرود.

برای تهیه شمارهای مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید:

ژاکتر

خیابان تخت چشمتد - مقابل سفارت آمریکا - شماره ۳۸۹

شعبه های کتابخانه امیر کبیر

کتابخانه حردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه های آن